

# به نام خدا

عرفان کیهانی (حلقه)

((دوره هشتم))

استاد: محمد علی طاهری

((حلقه ها))

ارتباط سلام نماز	ارتباط پیوند
ارتباط مشاهده لایه حفاظت مراسم عبادی	ارتباط قنوت
ارتباط تجربه قرار گرفت در لامکان – لازمان – لاتضاد	ارتباط قیام نماز
ارتباط سجده	ارتباط رکوع
ارتباط درمان با ذهن اشتراکی	ارتباط تعمید روح
	ارتباط کنترل تشعشع منفی ۵

فهرست

شماره صفحه	عنوان مطلب
۱-۵	فهرست مطالب.
۶	عناوین مباحث عملی دوره ( حلقه ها ) .
۷	شور و ضد شعور.
۱۱	ادامه بحث شعور و ضد شعور.
۱۳	افراد خاص الگوهای برای ما ( در پاسخ به سؤال ) .
۱۳	هدف ادیان نشان دادن راههای ارتقاء ( در پاسخ به سؤال ) .
۱۴	سؤال : آیا حمد زیر مجموعه هائی دارد؟
۱۵	بحث قدرت کلام.
۲۱	شعور ثابت و شعور متغییر ( در پاسخ به سؤال ) .
۲۳	صحبت‌های یکی از حاضرین ( شعر از مشعر می آید ) .
۲۳	انسان و هنر بازی کردن با شعور.
۲۳	بازتاب شعوری انسان به هستی ( در پاسخ به سؤال ) .
۲۴	جن و عامل آزمایش انسان ( در پاسخ به سؤال ) .
۲۵	صحبت‌های یکی از حاضرین ( کبیر می شود بزرگ و اکبر بزرگتر ) .
۲۶	صحبت‌های یکی از حاضرین ( اسامی شیطان در حمد و سوره در صورت عدم تلفظ صحیح ) .
۲۶	دنیای کمیت - دنیای کیفیت ( در پاسخ به سؤال ) .
۲۷	محور تجلی الهی ، محور شبکه منفی .
۲۷	چشم ظاهر بین ، چشم باطن بین .
۲۹	ابلیس - شیطان ، آدم - بشر .
۳۰	رمز : باد ، آب ، خاک و آتش .
۳۱	معرفت شناسی ادیان .
۳۲	سؤال : تأثیر میزان ادراک بر اثرات شعوری .
۳۲	تشعشع شعوری و تشعشع نیات .
۳۴	سؤال : آیا شعور ما از تمام شعور هستی بیشتر است ؟
۳۵	<b>ارتباط قنوت</b>
۳۶	چرا در ادیان چیزهائی به انسان پیشنهاد شده؟
۳۷	هم فازی کلام با حرکات .
۳۸	تفکر ابن ملجمی .
۳۹	سؤال : برای ارتباط قنوت نماز چند رکعتی خوانده شود؟
۳۹	صحبت‌های یکی از حاضرین ( انسان وقتی در هبوط قرار می گیرد ) .
۴۰	اصناف ملائک .
۴۲	صحبت‌های یکی از حاضرین ( چون ملائک قوانین هستند پس شعور بالاتر از قوانین است ) .

**فهرست**

شماره صفحه	عنوان مطلب
۴۲	<b>سؤال : فرق شعور با تشعشع .</b>
۴۳	صحبت‌های یکی از حاضرین ( حتی شعور کیهانی را مجازیدم ) .
۴۳	سلسله مراتب مجاز و حقیقت ( در پاسخ به یک سؤال ) .
۴۴	<b>سؤال و ادامه سؤال : در خصوص ضد شعور چه مفهومی دارد؟</b>
۴۴	فلسفه خلقت .
۴۶	بالا ترین مرتبه تعالی و الزام به خلقت .
۴۷	<b>سؤال : در خصوص دلیل و فلسفه خلقت .</b>
۴۸	مشکل نامگذاری .
۴۹	گزارش یک ارتباط .
۴۹	<b>ارتباط پیوند</b>
۵۰	ارتباط پیوند و بحث کلام بی معنی .
۵۲	<b>سؤال : در خصوص دنبال کردن مراسم و مناسک ادیان .</b>
۵۲	صحبت‌های بعد از برقراری ارتباط قنوت
۵۲	<b>سؤال : آیا صحبت‌های بی معنی که در ارتباط می آید وقتی که از آن حالت بیرون می آئیم در ذهنمان می ماند؟</b>
۵۳	گزارش یک ارتباط ( مشاهده رکوع و سجود جمعی در نماز ) .
۵۳	<b>سؤال : کم شدن اثرات ارتباط پس از چند روز از کلاس .</b>
۵۴	<b>ادامه سؤال : در ارتباطات باید چیزهای جدید بدهند؟</b>
۵۴	گزارش ارتباط ( هدایت سر نماز ) .
۵۵	لا اله الا الله درون ( در پاسخ به سؤال ) .
۵۶	<b>ارتباط رکوع</b>
۵۶	گزارش ارتباط ( تضاد با چرائی انجام حرکات خاص در اتصال ) .
۵۷	گزارش ارتباط ( خانم فافا: فوران عشق در اتصال ) .
۵۷	صحبت‌های یکی از حاضرین ( چه نیاز به حرکات خاص در ارتباطات وجود دارد ) .
۵۸	توضیح در خصوص تفاوت ترجمه با اصل .
۵۸	صحبت‌های یکی از حاضرین ( چرا قرآن به عربی ) .
۵۹	ما مبلغ نیستیم محقق هستیم .
۵۹	گزارش یک ارتباط ( حمد فقط مخصوص اوست ) .
۶۰	گزارش یک ارتباط ( تمام کائنات را در حالت تسبیح معرفی کردند ) .
۶۰	گزارش یک ارتباط ( پاک شدن روح و ژن فطرت ) .
۶۱	گزارش یک ارتباط ( درمورد سوره حمد ) .
۶۲	گزارش ارتباط ( درک یکی شدن با هستی ) _ گزارش ارتباط ( درک چرائی دو سجده ) .
۶۳	رمز: آب ، باد ، خاک و آتش .

فهرست

شماره صفحه	عنوان مطلب
۶۳	گزارش یک ارتباط (احساس ارتعاش اذان) .
۶۴	<b>ارتباط تعمید روح</b>
۶۵	راه خدا کوتاه ترین راه .
۶۵	ترفند شیطان پیچیده جلوه دادن راه خدا .
۶۶	گزارش یک ارتباط ( تجربه سکون و خاموشی ) .
۶۷	گزارش ارتباط ( بخشندگی خدا قبل از مهربانیش ) .
۶۸	بخشش ساحت مقدس در روز ازل ( در پاسخ به سؤال و ادامه سؤال ) .
۷۱	صحبت‌های یکی از حاضرین ( درخصوص سند تعالی ) .
۷۱	صحبت‌های یکی از حاضرین ( کسی که می‌بخشد بیشتر بدست می‌آورد ) .
۷۲	پرتو نور – منبع نور .
۷۲	تفاوت بخشش مادی با بخشش شعوری ( در پاسخ به سؤال ) .
۷۳	پرستش نهادینه شده ( در پاسخ به سؤال ) .
۷۶	<b>سؤال : به نوعی احساس می‌کنیم که توانائی نداریم .</b>
۷۷	کثرت در وحدت _ وحدت در کثرت ( در پاسخ به سؤال ) .
۷۸	<b>سؤال : در مورد وحدت ادیان .</b>
۸۰	الگو پردازی .
۸۲	دین ارثی و دین اعتقادی .
۸۵	مهم آخرین صورت وضعیت است ( در پاسخ به یک سؤال ) .
۸۵	<b>ارتباط مشاهده لایه حفاظت در مراسم عبادی</b>
۸۶	تفاوت تأثیر شعوری روی افراد مختلف .
۸۷	ضد ضربه شدن و پرهیز از ورود به هر آزمایش ( در پاسخ به سؤال و ادامه سؤال ) .
۸۸	حفاظ ما در اینجا چیست ( در پاسخ به سؤال ) .
۸۸	تأثیر شعوری پس از تأیید مدیریت بدن .
۹۰	مرور زمان و دور شدن مراسم و مناسک از فلسفه وجودیشان ( در پاسخ به سؤال ) .
۹۱	چگونگی تأثیر داروهای پلاسبو ( در پاسخ به سؤال ) .
۹۱	اتصال ، نظر و صاحب نظر .
۹۳	<b>ارتباط لامکان ، لازمان و لا تضاد</b>
۹۴	بحث احسن الخالقین .
۹۵	سیر تاریخی نبوت .
۹۶	بیرون ریزی ، حمله و آگاهی .
۹۹	صحبت‌های یکی از حاضرین ( بهائی که باید در مسیر کمال بپردازیم ) .
۱۰۰	صحبت‌های یکی از حاضرین ( حمله در راستای تبعات عشق است ) .

**فهرست**

شماره صفحه	عنوان مطلب
۱۰۱	صحبت‌های یکی از حاضرین ( کمک به یکی از دوستان که بر اثر حمله شبکه منفی سقوط کرده ) .
۱۰۱	نماز قراردادی – نماز اتصالی ( در پاسخ به سؤال ) .
۱۰۳	صحبت‌های یکی از حاضرین ( سالک مجذوب و مجذوب سالک ) .
۱۰۳	صحبت‌های یکی از حاضرین ( علم الیقین – عین الیقین – حق الیقین ) .
۱۰۳	صحبت‌های یکی از حاضرین ( مشکلات ناشی از تعجیل دوستان در گذراندن دوره ها ) .
۱۰۴	صحبت‌های یکی از حاضرین ( فویل للمصلین : وای بر نمازگذارانی که از نمازشان غافلند ) .
۱۰۵	صحبت‌های یکی از حاضرین ( چرا ما که می‌خواهیم در مسیر او برویم اینقدر باید پر و بالمان بسوزد ) .
۱۰۶	<b>سؤال: آیا همه اتصالات یکیست ؟</b>
۱۰۷	<b>ارتباط سجده</b>
۱۰۷	<b>ارتباط درمان با ذهن اشتراکی</b>
۱۰۹	نمودار حلقه پیوند شعوری اجزاء .
۱۱۲	تفاوت درمان با ذهن اشتراکی و هیپنوتیزم ( در پاسخ به سؤال ) .
۱۱۲	صحبت‌های پس از برقراری ارتباط درمان با ذهن اشتراکی .
۱۱۳	<b>سؤال: درد درمان با ذهن اشتراکی بیمار چطوری می‌تواند به ما کمک بکند ؟</b>
۱۱۳	<b>سؤال: آیا در درمان با ذهن اشتراکی زمان و اسم بیمار را هم باید بگوئیم ؟</b>
۱۱۴	<b>سؤال: تکلیف حلقه وحدت در درمان با ذهن اشتراکی چه می‌شود ؟</b>
۱۱۵	صحبت‌های یکی از حاضرین ( واینگونه شروع شد که شاهی ..... ) .
۱۱۶	بحث مالک یوم الدین – زدگی – انحصار .
۱۱۷	گزارش ارتباط ( انگار با خاک یکسان بودم ) .
۱۱۸	گزارش ارتباط ( غیر اختیاری بودن حرکات در سر نماز ) .
۱۱۸	گزارش ارتباط ( تجربه سکوت در ارتباط ) .
۱۱۹	گزارش ارتباط ( ببین خاک چگونه به سجده افتاده است ) .
۱۲۰	گزارش ارتباط ( سجده شکر و پخش شدن در هستی ) .
۱۲۲	صحبت‌های یکی از حاضرین ( بی‌علاقگی با توجه به یقین به ارتباطات ) .
۱۲۳	صحبت‌های یکی از حاضرین ( در دوره ۸ به تضاد شدیدی افتادم ) .
۱۲۳	نفوذ شبکه منفی با علف هرز .
۱۲۵	گزارش ارتباط ( حرکاتی که اکثراً روبه قبله است ) .
۱۲۵	صحبت‌های یکی از حاضرین ( نشان دادن راههای آسمانی ) .
۱۲۶	<b>ارتباط لامکان ، لازمان و لاتضاد.</b>
۱۲۷	<b>سؤال: آیا ما محکوم هستیم که باید با عشق این جریان را طی کنیم ؟</b>
۱۲۸	گزارش ارتباط ( احساس یکتائی ، چرخش و بارش ) .

فهرست

شماره صفحه	عنوان مطلب
۱۲۹	سؤال: ارتباط شارژ شعوری و شعور و ضد شعور چیست؟
۱۲۹	سؤال: آیا شعور و ضد شعور همان نیروی مثبت و منفی است؟
۱۳۰	ارتباط کنترل تشعشع منفی ۵
۱۳۱	چرا باید دین داشته باشیم .
۱۳۴ - ۱۳۶	هومیوپاتی چیست (مطلب خارج از کلاس) .
۱۳۷ - ۱۳۸	آیات قرآن استفاده شده در دوره .
۱۳۹ - ۱۴۳	اشعار استفاده شده در دوره .

به نام خدا

### مباحث عملی دوره

- ۱- ارتباط پیوند
- ۲- ارتباط قنوت
- ۳- ارتباط قیام نماز
- ۴- ارتباط رکوع
- ۵- تعمید روح
- ۶- سلام نماز
- ۷- مشاهده لایه حفاظت مراسم عبادی
- ۸- تجربه قرار گرفتن در لامکان - لازمان - لاتضاد
- ۹- ارتباط سجده
- ۱۰- درمان با ذهن اشتراکی
- ۱۱- کنترل تشعشع منفی ۵

## به نام خدا

زندگی زیباست ، چشمی باز کن	هر که عشق اش در تماشا نقش بست
عینک بدبینی خود را شکست	علت عاشق ز علت ها جداست
عشق اسطرلاب اسرار خداست	من میان جسم ها جان دیده ام
درد را افکنده درمان دیده ام	دیده ام بر شاخه احساسها
می تپد دل در شمیم یاسها	زندگی موسیقی گنجشک هاست
زندگی باغ تمشای خداست	گر تو را نور یقین پیدا شود
می تواند زشت هم زیبا شود	حال من در شرح احساسم گم است
حال من عشق تمام مردم است	زندگی یعنی همین پروازها
صبح ها ، لبخند ها ، آواها	ای خطوط چهره ات قرآن من
ای تو جان جان جان جان من	تو اشعارم پر از تو می شود
مثنوی هایم همه نو می شود	حرف هایم مرده را جان می دهد
واژه هایم بوی باران می دهد - مولانا	

## شعور و ضد شعور

اولین بحث این دوره ما بحث شعور و ضد شعور است ، همانطور که در یک شکلی داشتیم (ماده - ضد ماده، انرژی - ضد انرژی و شعور - ضد شعور) با این بحث آغاز می کنیم مباحث عملی این دوره را . در پشت هر کلام، اندیشه و نگاه که در ما جاری است و جریان دارد، تشعشی خوابیده است و در پس هر کدام از اینها شبکه ای خوابیده است، یعنی در هر لحظه یک شبکه در پس کلام، اندیشه، نگاه و همه اجزای وجودی ما خوابیده است و طبیعتاً بدنال این قضیه هر کدام از حالت های ما از تشعشع خاصی برخوردار می شود و از قابلیت های خاصی که حالا می خواهیم کم و بیش راجع به آن صحبت کنیم به عنوان یک بحث مهمی البته از نقطه نظر ما در موضوع عرفانی که مد نظر ما هست، ما نمی دانیم اینها سوابق اش در بحث عرفان سنتی و کلاسیک چطوری است.

پس بدنال این قضیه هر چه که از ما به بیرون تراوش دارد بصورت اندیشه، کلام، نگاه ، باردار و شارژ هست، این بار یا از شبکه مثبت پشتیبانی می شود و یا از شبکه منفی هدایت و راهیابی می شود، حالا به مسائل ریز و ظریفی برخورد می کنیم که یواش یواش این مسائل ریز و ظریف می بینیم که تأثیرات بنیادی و اساسی در ما دارد بطوریکه ما ممکن است خودمان را موحد بدانیم ولی در شرک کامل بسر می بریم، برای اینکه این موضوع را باز کنیم یک مفهوم ابتدائی و ساده را با بررسی چند مثال بشرح ذیل دنبال می کنیم.



- مثال ۱:** عبارت (من به تو گفتم) چند حالت می تواند برای این عبارت ساده وجود داشته باشد.
- **من به تو گفتم:** در این حالت تأکید روی کلمه من است یعنی اینکه من به تو گفتم نه کس دیگری به تو گفته باشد.
  - **من به تو گفتم:** در این حالت تأکید روی کلمه تو است یعنی اینکه به تو گفتم نه به کس دیگری گفته باشم.
  - **من به تو گفتم:** در این حالت تأکید روی کلمه گفتم است، یعنی قطعیت در گفتن موضوع. می بینیم که از یک عبارت ساده، حداقل در اینجا سه تا معنی مجزا دریافت کردیم، یا سه نوع استنباط، خوب مشکل انسان در چیست؟ مشکل انسان در استنباط است، مشکل این است که هر کسی یک جور استنباط می کند:

هر کسی از ظن خود شد یار من - مولانا

عبارت یکی است ولی سه جور استنباط مختلف وجود دارد.

**مثال ۲:** عبارت (الله اکبر)، خدا بزرگ است.

- **الله اکبر:** با تأکید روی کلمه اکبر (روی بزرگ بودن)، یعنی چیز دیگری هم می تواند بزرگ باشد.
- **الله اکبر:** با تأکید روی کلمه الله (روی خدا)، یعنی خدا بزرگ است نه چیز دیگری.

**مثال ۳:** ایاک نستعین از تو استعانت می طلبیم.

- **ایاک نستعین** با تأکید روی کلمه ایاک روی کلمه فقط از تو، فقط از تو استعانت می طلبیم و نه از غیر تو.

ایاک نستعین با تأکید روی کلمه نستعین روی کلمه استعانت، فقط از تو استعانت می طلبیم و چیزهای دیگر را از کسان دیگر می طلبیم.

**مثال ۴:** الحمد لله: حمد برای خداست.

**الحمد لله:** حمد برای خداست نه چیز دیگری، با تأکید روی کلمه حمد، یعنی اینکه چیزهای دیگر ممکن است برای خدا نباشد.

**الحمد لله:** حمد برای خداست نه برای کس دیگری، با تأکید روی کلمه برای خدا، یعنی اینکه هر جا صحبت از حمد باشد اختصاصاً و انحصاراً برای خداست.

می بینیم که هر کدام از اینها بار تشعشعاتی مختلفی دارد، ما در بحث شعور و ضد شعور با مسائلی سر و کار داریم که این مسائل باری است که بر روی موضوعی سوار می کند، بعنوان مثال همان بحث موسیقی که در جریان قرار گرفتیم و اشعاری که وقتی بر عکس می شود، معنای دیگری پیدا می کند، ما داریم راجع به یک مسأله ای صحبت می کنیم که برای نزدیک شدن به این موضوع نیاز به یک مقدمه چینهائی بوده و هست که در واقع ببینیم چرا و چگونه بار عوض می شود و از این رهگذر قرار است

که به مطالب و نتیجه مهمی برسیم، حالا باید این مثالهایمان را جور کنیم و هدف این نیست که به قواعد زبان عربی یا فارسی پردازیم، ولی عیبی ندارد اگر دوستان نکاتی را هم در خصوص زبان بگویند، ممکن است حتی به ما کمکهای هم بکند و ما هم گوش می‌کنیم.

در این خصوص یک جا ما مطلبی را می‌گوئیم و استنباط ما هم از این مطلب استنباطی است مثل همین که می‌گوئیم خدا بزرگ است، که در فارسی می‌گوئیم خدا بزرگ است، خوب هر چیز دیگری هم می‌تواند بزرگ باشد، اما منظور از الله اکبر در واقع این نیست که بگوئیم خدا بزرگ است، منظور این است که بگوئیم بالاترین اوست و غیر از او دیگر چیزی بالاتر نیست، این یک محور است، یک محوری است که اگر در ما نهادینه بشود یک ماجرا است و اگر نشود یک ماجرای دیگری است، الحمدلله، حمد مختص اوست، اگر نهادینه بشود و جزو محورهای اصلی وجود ما بشود هیچ حمد، ستایش و تمجیدی به غیر از او متمایل نمی‌شود مگر اینکه ما آن چیز را بعنوان تجلی الهی بحساب آورده باشیم.

**فَأَيْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهَ اللَّهِ پس به هر سو رو کنید آنجا روی [به] خداست - بقره ۱۱۵.**

مگر اینکه اینطوری نگاه کرده باشیم و حمد و ستایش بکنیم، در غیر اینصورت حمد را اختصاص داده‌ایم به غیر از او، این قانون است که حمد انحصاراً مختص اوست، یعنی این تأکید می‌خواهد این مطلب را به ما بگوید که هر وقت ما حمد را شامل چیزی می‌کنیم غیر از او، بدون اینکه آن را تجلی الهی بدانیم آن را در معرض تشعشع منفی قرار داده‌ایم، یکی از نمودهای چشم زخمها، مثال مادری است که فرزند خودش را چشم می‌زند، در اینجا چه اتفاقی می‌افتد، این اتفاق زمانی می‌افتد که حمد و ستایش و این توجه به غیر از او جلب شده است و بشدت هم جلب شده است و مادر در فرزند تجلی الهی را نمی‌بیند، چیز دیگری می‌بیند، زمانیکه تجلی الهی می‌بیند همان الحمدلله است.

**که گفت بر رخ خوبان نظر خطا باشد خطا بود که نبینی روی زیبا را - سعدی**

می‌بینیم که دو تا حالت می‌تواند باشد یک حالت این است که نگاه نیست و حالت دوم این که اشکال از نگاه نیست.

### خود شکن آئینه شکستن خطاست

بلکه اشکال در نوع و نحوه نگاه هست، هر چیزی را که نگاه کنیم و در آن تجلی الهی و جلوه الهی را نبینیم این اشکال است و نگاه معیوب است.

**ما در پیاله عکس رخ یار دیده ایم ای بی خبر از لذت شرب مدام ما - حافظ**

بحث اینجاست که هر چه را که می‌بینیم اگر در نگاه ما جلوه الهی نبینیم، آن تشعشع اشکال پیدا می‌کند. بحث اینجاست که قرار بوده ما در پیاله جام هستی، در هستی عکس رخ یار ببینیم، آیا می‌بینیم، وقتی نمی‌بینیم، یعنی چیز دیگری می‌بینیم:

**در دو جهان غیر خدا یار نیست هیچ مگو غیر که آن هیچ نیست**

لذا اگر نگاه درست باشد، می‌گوید که:

**که گفت بر رخ خوبان نظر خطا باشد، خطا بود که نبینی روی زیبا را - سعدی**

روی زیبا را بین او را دیده باشی ، قرار نیست انسان کور باشد ، انسان باید بینا باشد ولی نوع دیدنش باید تغییر بکند .

**چشم ها را باید شست ، جور دیگر باید دید - سهراب سپهری**

پس می‌رویم دنبال شستن چشمها .

تأکید اینجا روی لا اله الا الله است، این اصل و محور است و ما بدون اینکه قواعد زبان را بدانیم ، می‌توانیم بفهمیم که کدام یک محور است ، لذا ما یک محور وجودی پید می‌کنیم ، محور وجودی ما قرار است روی آن یک سری برنامه و اصول ریخته بشود و قرار است روی همه وجود ما بصورت نهادینه قرار بگیرد که فقط او بزرگ است و ما هر بزرگی را که می‌بینیم زیر مجموعه بزرگی او بدانیم . همه ادیان رسالت مهمی که داشتند، هدایت بزرگی که داشتند ، این بود که بتوانند این محور را تعریف بکنند و این محور را برنامه ریزی بکنند ، یکی از تبعات این برنامه ریزی اصلاح همین موضوع بحث شعور و ضد شعور است که ما با آن درگیر هستیم و زندگی ما بنوعی به این مسأله ارتباط دارد، مسائل خوشبختی ما، مسائل زندگی ما، مسائل مختلف ما و اینکه چرا گرفتار هستیم، چرا درگیر هستیم، چرا درگیر تشعشعات مختلف هستیم و همه این ماجراها و اینکه چگونه شبکه منفی می‌تواند از این مسأله استفاده بکند ، اگر آن محور وجودی آنکه می‌خواهیم الآن وارد تعریف‌هایش بشویم ، اگر ما نتوانسته باشیم آن تعریف و برنامه ریزی را بکنیم، این دروازه ، دروازه ای است که هر لحظه اسب تراوا به یک شکل وارد می‌شود. بعد در آن داخل خون و خونریزی و بعد ما شکست خورده و ناکام باقی می‌مانیم.

یکی از آن چند تا عبارتی که عنوان و مطرح کردیم، بحث بزرگی، بحث حمد ، رحمت و رحمان الرحیم و بحث های اینگونه نهادینه است و همه اینها می‌خواهد این محور را تعریف بکند و انسجام بدهد و شکل بدهد و یک برنامه تثبیت شده‌ای را آنجا کار بگذارد ، یکی از مهمترین مباحث در عرفانی که ما صحبتش را می‌کنیم، در همین نوع نگاه به بیرون است ، یعنی رسیدن به جایی که ما در پیاله عکس رُخ یار دیده‌ایم، یعنی نهادینه نگاه ما به چیزی جز تجلی الهی نیافتاده و نمی‌آفتد، دیگر این برای ما نهادینه است، جزء وجود ما شده است و ما به جایی می‌خواهیم برویم که چیزی جز جلوه و تجلی الهی نمی‌بینیم و بعد در اینصورت است که از هر که تعریف کنیم شده الحمد لله ، هر چیزی را ستایش کنیم ، تجلی‌اش را ستایش کردیم ، یعنی خودش را ستایش کردیم:

**بت خانه روم گر من تا جلوه بت بینم چون نیک نظر کردم دیدار تو می بینم**

در آن صورت در بُتخانه به بُت هم نگاه کند در واقع باز محور وجودیش لا اله الا الله است ، باز محور وجودیش اله اکبر است ، الحمد لله است ، الرحمان الرحیم است .

آن نقطه خاموشی در حرف نمی‌گنجد بر طاق فراموشی بگذار کتاب اول - صائب تبریزی  
کفر و دین در بر عشاق نکو کار یکیست کعبه ، بتکده ، سبّحه و زنار یکیست - عطار سبّحه = تسبیح

راجع به دیواره صوتی صحبت کردیم ، وقتیکه هواپیما می‌خواهد از سرعت صوت عبور کند و برای عبور از آن انرژی زیادی لازم است ولی بمحض اینکه عبور کرد ، سکوت ، آرامش و انرژی کمتری می‌خواهد ، گفتیم راه خدا هر چه جلوتر می‌رویم کوتاه‌تر می‌شود ، زمانیکه ما مفهوم الحمدلله ، مفهوم الله اکبر و اینها آمد بعد از آن کفر و دین در بر عشاق نکو کار یکی می‌شود ، بعداً ما به وحدت هستی پی می‌بریم ، یعنی تا این دیوار صوتی را پشت سر نگذاریم ، مفهوم و استنباط و هدف از شبکه منفی برایمان مبهم است ، استنباط درستی از فلسفه خلقت نمی‌توانیم داشته باشیم و نمی‌توانیم بفهمیم برای ساخته شدن ما چه نقشه عظیمی بکار رفته است و چرا می‌بایستی اینطور باشد ، چون الآن همش داریم می‌گوئیم که چرا؟ چرا؟ ولی وقتیکه ماجراها در واقع آمد و جای خود را گرفت اینطوری می‌شود که:

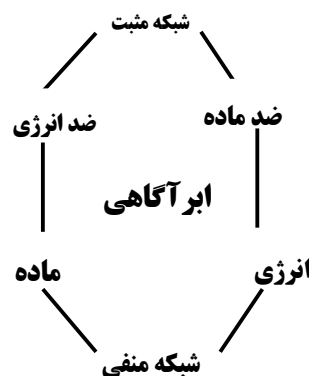
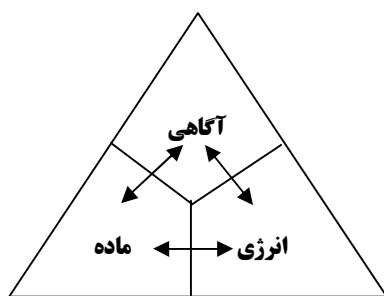
هرکه چشمش در تماشا نقش بست عینک بدبینی خود را شکست - مولانا

و بعد موضوعات دیگری پیش می‌آید :

گر تو را نور یقین پیدا شود می‌تواند زشت هم زیبا شود - مولانا

تا یک جایی بحث زشتی خودش را نشان می‌دهد ، بعد از یک جایی است که می‌فهمیم که مثلاً چرا عیسی مسیح (ع) آنطوری فکر کرده، تا یک جایی ثقیل است نمی‌شود، بعد از یک جایی است که می‌شود فهمید چرا می‌گوید اگر به یک طرف صورتت سیلی زدند ، آنطرف دیگر را هم بیار جلو تا بزنند و می‌گوید خدایا اینها نمی‌فهمند ولی تا آنجا سخت است این مسأله .

**ادامه بحث موضوع شعور و ضد شعور :** همانطور که در مقابل ماده ضد ماده داریم و در مقابل انرژی به زعم و تعبیر ما ضد انرژی داریم، در مقابل شعور هم ضد شعور داریم و این موضوع مهمی است ، که باید از آن مطلع بشویم و نحوه کاربری‌اش را بدانیم و از آن استفاده بکنیم و یا یک جاهائی به عبارت دیگر توی تله نیافتیم، پس عناصر هستی همانطور که خیلی وقت قبلها این موضوع را مطرح کردیم شعور - ضد شعور ، ماده - ضد ماده و انرژی ضد انرژی و این ابر آگاهی است که همه این ماجراها را شکل داده ، همه از آن مبدأ لاتضاد به جهان تک قطبی آمده ، آن مبدأ که تضاد در داخلش نیست ، اما این تضاد از کجا آمده ، از یک منبعی که خودش تضاد نداشته ، چون اسم گذاشتیم ابر آگاهی می‌شود تک قطبی ولی خود این از یک جایی آمده که اسم ندارد ، آنجا می‌شود هیچ قطبی .



**ادامه بحث شعور و ضد شعور در جلسه دوم:** بحث را با شعور و ضد شعور آغاز می‌کنیم، دوستان استحضار دارند که در یک ارتباط کلی که ما داشتیم، یک بحث کلی که مطرح بود از همان ابتدای دوره یک بحث (ماده - ضد ماده، انرژی - ضد انرژی و شعور - ضد شعور) یا شبکه مثبت، شبکه منفی یا آگاهی مثبت، آگاهی منفی چون با معادل‌هایی عوض می‌شود، یعنی از بحثی که از موضوع آگاهی بیرون می‌آید بحث شعور و ضد شعور هم اینجا پیش می‌آید، یک ابرآگاهی سرمنشأ همه این چیزهاست، آنچه را که گفتیم جهان تک قطبی و گفتیم که شبکه مثبت و منفی و همه این چیزها از آنجا در واقع حاصل شده و آمده بیرون، برای اینکه مقدمتاً وارد بشویم و بحث‌هایی را در این زمینه داشته باشیم و مطالبی را بریده بریده بگوئیم و بعد بیائیم یک جا جمع بندیهائی داشته باشیم، یک موضوعی را در واقع باز می‌کنیم که شاید ظاهراً هیچ ارتباطی به اصل موضوع نداشته باشد ولی بعدها می‌بینیم که نه اینها ارتباط دارد.

هیچ چیزی در هستی نیست مگر شعوری سوار بر آن می‌شود، هر عبارتی را که ما می‌آئیم مطرح می‌کنیم سوار آن شعوری می‌شود و در واقع از آن به بعد است که آن شعور به راه می‌افتد و کاری را انجام می‌دهد، ما وقتی که می‌گوئیم فقط خدا بزرگ است، یعنی چیزی غیر از آن نیست، منظور این نبوده که ما بیائیم خبر بدهیم که خدا بزرگ است، استنباط این است که دارند خبر می‌دهند که خدا یک پدیده بزرگی است، اصلاً منظور این نیست، بحث تأکید منحصراً بزرگ بودن اوست، یعنی منظور بطور غیر مستقیم این است که چیز دیگری اصولاً بزرگ نیست و از او با اهمیت تر نیست و در رأس آنچه که در نهاد اندیشه و نهاد وجود ماهست در آن برنامه چیزی از او بزرگتر دیگر نیست، هر چیزی را که نگاه کنیم زیر مجموعه او می‌شود و منظور این نبوده که اطلاع بدهند که خدا بزرگ است و در خصوص الحمدلله هم این است که اصولاً کانون هرگونه حمدی، هر ستایشی، هر شکری منحصراً متوجه اوست، پس حمد، سپاس، ستایش منحصراً معطوف به اوست، انحصاری است و لذا شعور مختلفی اینجا وجود دارد، ما هر چه را که نگاه بکنیم، هر چه را که توجه داشته باشیم اگر به آن به عنوان جلوه الهی نگاه نکنیم و آن را مورد ستایش و حمد قرار بدهیم نوع بار شعوری این ماجرا روی آن تغییر می‌کند، حالا با توجه به اینکه هر جا را نگاه کنیم تجلی اوست، وجه الله است.

اگر که ما به چیزهایی که نزدیک می‌شویم توجه می‌کنیم، نگاه می‌کنیم، سروکار داریم با همه تجلیات الهی سروکار داریم اگر آن جلوه الهی را نبینیم و مورد ستایش قرار بدهیم یک چیزی می‌شود و اگر ببینیم و مورد ستایش قرار بدهیم یک چیز دیگری می‌شود، دوجور در واقع شعور مختلف سوار این جریان می‌شود، اگر خاطرتان باشد در بحث کنترل تشعشع منفی ۲ آن جنگ شعوری، چشم زخم و عناوین مختلفی که با آنها آشنا شدیم در آنجا این صحبت را داشتیم حتی بعضی از مواقع مادرها خودشان بچه‌هایشان را در معرض تشعشعات منفی قرار می‌دهند، خوب تعریف مکانیزم چنین تشعشعی

یکخورده مشکل است یعنی برای عام که یکسری از چیزها را نمی‌دانند مشکل است ، بعضی مواقع افراد خودشان را در معرض تشعشعات منفی قرار دادند یا قرار می‌دهند .

### افراد خاص الگوهانی برای ما

**سؤال :** دوتا بحث است یکی آسمانی و یکی زمینی ، آن بخشی که شما می‌فرمائید مال قسمت آسمانی است که ما می‌خواهیم بیائیم زمینی اجراء کنیم ولی درروی زمین مشکل داریم در ادامه سؤال افراد خاص را بگذاریم کنار و بحث مربوط به عام داشته باشیم .

**جواب :** بله درست است، اما مگر عیسی(ع) در روی زمین مشکل نداشت، امیرالمؤمنین علی(ع) و پیامبر(ص) در روی زمین مشکل نداشتند، اما اینکه در ادامه سؤال می‌فرمائید که افراد خاص را بگذاریم کنار و بحث مربوط به عام داشته باشیم، اولاً بحث خاص الگوهای انسان هستند، یعنی درهر جا ما بگوئیم نمی‌شود، یک نمونه و الگو هست که آن همیشه ما را نقض می‌کند و می‌گوید نه یک نمونه هست که شده ولی فرمایش شما را من قبول دارم، الآن ما داریم در تئوری حرکت می‌کنیم و به الگوها هم کاری نداریم، می‌گوئیم که چرا گفتند کفر و دین در بر عشاق نکو کار یکی است، می‌خواهیم کشف رمز کنیم ، این را که می‌توانیم انجام بدهیم ، در واقع این نبوده که صرفاً خواسته باشند شعری گفته باشند بلکه پرده از رازی دارند بر می‌دارند .

### هدف ادیان نشان دادن راههای ارتقاء

بالاخره آیا ما راه نجات داریم یا نداریم، ما راه نجات داریم ولی نمی‌توانیم پیدایش بکنیم، نمی‌توانیم کشف رمزش بکنیم، لذا درگیر هستیم اینجا مانده‌ایم ، آمدیم جدا کردیم و گفتیم کار زمینی، کار آسمانی ، قانون زمینی و قانون آسمانی ، در روی همین زمین قانون حاکم است و بحثی در آن نیست اما من چه جوری نگاه بکنم، چه جوری نگاه نکنم مسأله‌ای جدا از قانون است ، در حرکت ادراکی گفتیم که آیا این قانون است که به من می‌گوید چه جوری نگاه کن ، قانون حرف خودش را می‌زند ، اما یک کسی می‌تواند آن زشتی را هم زیبا ببیند و یک کسی نمی‌تواند ببیند ، قانون کارش این است که آن چیزی که هست را همان جوری که هست عرضه بکند، واقعیت چیزی که واقع شده، اما دوتا بیننده ، ده تا بیننده هر کدام آن را که نگاه می‌کنند یک استنباط دارند ، هر کدام به یک شکلی دارند به این ماجرا نزدیک می‌شوند و دریافت دارند ما صحبت از این می‌کنیم، ما نمی‌توانیم قانون را عوض بکنیم ، ما نمی‌توانیم واقعیت را عوض کنیم، واقعیت واقع شده و حادث شده است، اما چشم‌ها را باید شست جور دیگر باید دید، ما از جور دیگر دیدن داریم حرف می‌زنیم، اگر قرار به واقعیت صرف بود که می‌شدیم واقع نگر، دقیقاً همان‌را که می‌دیدیم، همان را تفسیر می‌کردیم، راجع به آن صحبت می‌کردیم، شما اینجوری تصور بکنید

، فعلاً داریم نظریه پردازی می‌کنیم که هم بفهمیم که این عرفا چی گفتند و به کشف رمزهایشان نزدیک بشویم و هم هرکجا توانستیم این مسائل را با واقعیت‌های تجربی خودمان انطباق بدهیم، اینکار را بکنیم و از این رهگذر، پاسخ بعضی از سؤالات خودمان را هم پیدا بکنیم.

مثلاً چرا یک مادری فرزند خودش را تحت تشعشع منفی قرار می‌دهد، یک چیزی که شاید خیلی از مادرها در واقع تجربه کرده باشند، اگر این رابطه‌ها را پیدا کنیم، خیلی از مفاهیم دیگر هم پیدا می‌شود و بعد در آخر هدف ادیان چی بوده، هدف ادیان را ممکن است بعضیها بگویند که برای اینکه انسان نرود جهنم و برود بهشت، اما آن مسأله جوانه زدن و رستگار شدن، آن شکوفا شدن است، در واقع چگونه ادیان راه‌های این ارتقاء را توصیه کردند و اصلاً بحث بهشت و جهنم نیست، الان ما اینجا گرفتاریم، گیر هستیم و یکی از علت‌های گیر بودن ما در اینجا بحث همین مسائلی است که با هم صحبت کردیم، نهادینه نبودن همین موضوعاتی که صحبت کردیم این مشکلات را برای ما بوجود آورده و در واقع همه چیز ما روی هوا هست، حتی ما ممکن است خودمان را موحد بپنداریم و بعد یکدفعه به خودمان بیائیم و ببینیم نه ما اصلاً در یک محور دیگری بودیم، فکرمی کردیم، خیال می‌کردیم بجا آوردیم رسالتمان را و اصلاً از این ماجرا ما فاصله داشتیم و برای همین هم نتیجه نگرفتیم.

**سؤال:** من یک جائی مطالعه کردم دیدم نوشته خدا بزرگتر از آن هست که وصف کنیم، می‌فهمم که منظور شما این است که می‌خواهید توجه ما را جلب کنید به آن قسمتی از قضیه که حمد فقط مخصوص خداست و تشعشعانی که پشت لحن یا منظور ما هست، همانجا که ما می‌گوئیم خدا بزرگتر از آن است که وصف شود، پشت بندش هم می‌گوید که **حمد و ستایش مخصوص خداست، آیا بنظر شما این یک زیر مجموعه هائی پیدا نمی‌کند**، بخاطر اینکه یک دوستی می‌گفت دست‌هایی که خدمت می‌کنند بهتر از زبان‌هایی هستند که دعا می‌کنند خوب وقتی که دستی خدمت می‌کند ما بصورت تیتروار داریم بررسی می‌کنیم کسی که دارد خدمت می‌کند، من بایستی شکر گذار او باشم در این بحثی نیست اگر که این شکر گذاری من ما را به سمت شرک نبرد، آیا منظور شما این است، بعد یک منظور دیگر شما هم این است که ما توجه اصلی ما این باشد که این حمد این سپاسی که وجود دارد و مخصوص خدا هست خوب حالا این حمد یک زیر مجموعه هائی دارد آیا منظور شما این است؟

**جواب:** ببینید آن یک زیر مجموعه‌ای از این بحث ما هست، شما بحثی که اشاره فرمودید به عبادت عملی اشاره فرمودید، اما انسان از کلام جدا نیست و از بحث قدرت کلام در همه ادیان، چون من توضیح دادم این دوره ۸ یک مقداری ما راجع به در واقع فلسفه وجودی ادیان صحبت می‌خواهیم بکنیم که اصلاً چرا ادیان به انسان پیشنهاد شده یا انسانها به ادیان رسیدند، حالا همه اینها را می‌بینیم که جدا نیستند، بحث قدرت کلام، ادیان، یکسری از مسائل این بوده که بحث کلامی را و تشعشعات سوار بر کلام را اصلاح کنند، یک بخش ارتباطات است، حالا من می‌خواهم تکه تکه بیائیم اینها را مطرح کنم و بعد آخرش بیائیم به هم وصلش کنیم، از آن مطالبی که جنابعالی هم بحث کردید جدا نیستیم و یک بخشی از این بحث است.

## قدرت کلام

(تشعشع وابسته به نيات و غير وابسته به نيات)

همه اينها برمی گردد به شناخت موضوع شعور و ضد شعور که حالا در موسیقی و چیزهای دیگر به آن پرداخته می شود ، چرا موسیقی غنائی حرام است ، تمام اينها را در واقع می توانيم از بحث شعور و ضد شعور برایش پاسخ داشته باشيم و آنوقت تازه بفهميم که همه ادیان چه خدمتی به بشر کردند از ابتدا از عهد عتیق وقتی آمده یک مباحثی مطرح شده هدف چی بوده و در واقع متوجه می شويم که با بکاربردن آن مباحثی که پیش آمده در واقع مصونیت های ما افزایش پیدا کرده و در واقع ادیان هم هیچ چیزی جز این مصون سازی و باز کردن راه کمال و غيره را با هم بعداً نتیجه می گیريم که نداشتند، حالا در این رابطه متوجه می شويم و تا اینجا هم دوستان متوجه شدند که چقدر حائز اهمیت هست که ما یک عبارتی را چگونه جاری کنیم.

اینجاست که دوباره به یک مطلبی برمی خوريم که خیلی وقت قبل ترها راجع به اینکه چرا ترجمه کارائی آنچنانی نمی تواند داشته باشد می رسيم ، در آنجا توضیح داديم که اصولاً مثال زدیم از ادبیات مثلاً گفتیم یک شعر حافظ را ما وقتی به یک زبان دیگری ترجمه کنیم، نمی توانيم این مطلب را ادا کنیم ، هیچوقت امکان ندارد اینکار بشود، خوب این دلیل برای آنجا کافی بود ، عده زیادی متقاعد شدند که بله نمی شود ترجمه کرد، حتی مثال زدیم گفتیم به نام خداوند بخشنده و مهربان (بسم الله الرحمن الرحيم) آیا واقعاً مطمئن هستیم که ترجمه اش این است یا منظور این است، حالا با مثالهایی که آنجا زدیم در همانجا خیلی از دوستان ما که این سؤال را می کنند که چرا نمی توانيم ترجمه کنیم یا نباید ترجمه بکنيم متقاعد شدند، اما در اینجا دلایل دیگری مطرح می شود دلیلی که مطرح می شود نمی دانيم در نهایت حالا آیا ما درست تلفظ کردیم یا غلط تلفظ کردیم ولی آن مفهوم که می خواهد بنیادی برود در یک جایی بنشینند اگر غلط بنشینند برای تمام عمر تشعشع شعوری معیوبی را خواهد داشت و اینجا می خواهيم به یک نکته بسیار مهمی اشاره کنیم که چرا ما نتیجه نمی گیريم منظور از ما هفت میلیارد انسان است.

چرا انسان این همه زحماتی که برای حفظ و اشاعه ادیان در طول تاریخ کشیدند چرا نتیجه نداد، بخاطر اینکه آن می گوید الله اکبر و همه کاری می کند وقتیکه آنجا در آن بیس (Base) می نشیند یک تشعشع دیگری دارد، حالا توی گرفتاریها بگوئيم خدا بزرگ است، اينها نیست و این قضیه دارد می رود یک جایی که بنیاد شعوری را که ساطع می شود پایه گذاری بکند خوب خیلی ها ممکن است در این زمینه بیابند اینکارها را بکنند ، بگویند ، زحمات بکشند ، اما شعور ساطع شده معیوب باشد ، حالا شما قبول دارید که اینجا یک الله اکبر می تواند تشعشع مثبت داشته باشد و می تواند تشعشع منفی داشته باشد یا الحمد لله قبول می کنید می تواند تشعشع مثبت داشته باشد و یا تشعشع منفی داشته باشد ، قبول می کنید که یواش



یوآش این را تعمیم بدهیم آنوقت یکدفعه به کلیات می‌رسیم که مثل همان می‌ماند که همه آنهایی که کار منفی می‌کنند طلسم و جادو می‌نویسند حتماً قرآن هم بغل دستشان هست حتماً طبق مدارک یک آیه هم از قرآن برمی‌دارند قاطی می‌کنند، حتماً از بخش تشعشع منفی‌اش استفاده می‌کنند حالا یا آگاهانه یا بر اساس تعلیمی که دیدند ناخودآگاه دارند می‌روند داخلش.

ما می‌توانیم از یک ظاهر دو تا نتیجه بگیریم، یادتان هست گفتیم هرورودی دو نتیجه دارد، حالا اینجا تعمیم‌های دیگری پیدا می‌کنیم، از این ما می‌توانیم بیائیم و این ماجرا را بگیریم و بخش منفی‌اش را فعال کنیم و هیچکس از ظاهر کارما نمی‌تواند اشکال و ایرادی بگیرد، این نکته مهمی است و این یک ماجرای مهمی است و لذا این را که برداریم یک شعر بگذاریم، یک عبارت بگذاریم، یک کلام، هرچی بگذاریم، حالا همینجوری داریم تعمیم به عام می‌دهیم، شما علی‌الحساب بپذیرید آن بخش را هم که ممکن است فی‌البداهه برای ما جا نیافتد، یک شعر هم، هرچیزی بگذاریم اصولاً در هستی چیزی نیست مگر شعور مثبت یا شعور منفی بر آن حاکم و غالب باشد.

### ((انسان متعالی))



محیط تربیت و تعلیم یک انسان متعالی اگر منفی باشد خروجی او مثبت خواهد بود، انسان متعالی ورودی منفی را به خروجی مثبت تبدیل می‌کند، انسان تنها موجودی است که قابلیت تبدیل ورودی منفی به خروجی مثبت را دارد، هنر انسان اینست که ورودی منفی را به خروجی مثبت تبدیل کند.

من الان فراتر از این حرفها می‌روم، بنده هیچ سوء نیتی ندارم ولی دارم الحمدلله را یک جوری می‌گویم که حمد برای خدا و هر چیز دیگری هم می‌تواند باشد حالا برای خدا هم هست این را می‌توانیم بگوئیم، یکبار هم هیچ سوء نیتی هم ندارم و می‌توانم بگویم که حمد مختص اوست، اگر شامل هر چیزی بشود در صورتی می‌تواند بشود که آن را بصورت تجلی الهی دیده باشیم در غیر اینصورت بارش منفی می‌شود، مثلاً من یکبار جلوی آئینه می‌گویم بهبه، یکبار من خودم را بصورت تجلی الهی می‌بینم (یک شخصی بوده که می‌رفت جلوی آئینه و می‌گفت فتبارک الله احسن الخالقین) بیننده ممکن است وقتی نگاه می‌کند بگوید این عجب آدم خودشیفته‌ای هست، دو تا حالت اینجا غالب می‌شود، دونه از خودش تعریف می‌کند وقتی می‌روند جلوی آئینه می‌ایستند، یک کسی که خود شیفته است و یکی که تجلی شناس است.

که گفت بر رخ خوبان نظر خطا باشد خطا بود که نبینی روی زیبا را - سعدی

تا بیننده چه کسی باشد بیننده می تواند نشان از قامت رعنا تو بینم ببیند ، نشان از قامت رعنا ، نشان از قامت زیبایی و نشان از هرچیزی را تجلی الهی ببیند در آن و لذا در آن اشکالی نیست و شعور منفی سوار نمی شود و می تواند به فرزند خودش هم نگاه بکند یا به خودش نگاه بکند و او را ببندد به شعور منفی و به تشعشع منفی، بنابراین آیا شما هرگز می خواهید فرزند خودتان را ببینید به شعور منفی ، کدام مادر خواسته بچه خودش را چشم بزند به اصطلاح عام ، کسی خواسته خودش را مورد تشعشع شعور معیوب قرار بدهد، هیچکس نمی خواهد، اینجا قانونمندی خودش را دارد، کارش نیست که ما آگاه هستیم یا ناآگاهیم، آن یک جای دیگری کاربرد دارد، کاربرد اینجا این است که این بخودی خود می تواند اینطرف باشد یا آنطرف اگر ما ندانیم کسی بهای ناآگاهی ما را نمی پردازد.

### که بنده را نخرند به عیب بی هنری - حافظ

اینکه ما بلد نیستیم هنرش را نداریم، آگاهی نداریم، کسی نمی گوید دلش کنیم، می بینیم که خودمان را، فرزندمان را در معرض شعور منفی قرار دادیم و بقیه ماجرا الی آخر.

هیچوقت آن کسی که ترجمه شعر حافظ را خوانده به انگلیسی با خود فارسی زبان یکی نمی شود، هیچوقت نمی شود اما منظور من یک چیز دیگری هست، ببینید اصلاً موضوع این چیزها نیست، من آمدم بحثی را در قبال موضوع ترجمه عنوان کردم این جای خودش، اما آخر قضیه می بینیم که ما فارسی زبان هستیم هرکاری بکنیم مثل یک عرب زبان نمی توانیم نزدیک بشویم به زبان عربی، اما ادراک وابسته به زبان نیست پس اولاً ترجمه اصلاً نمی توانیم اما حالا می آئیم می بینیم که اصلاً قرار نیست از طریق ترجمه زبان ادراکی انتقال داده بشود ، مسلماً نمی شود ، قرار است ما با هرزبانی که داریم به ادراک برسیم .

مشکل ما مشکل ادراک است، ما الآن الله اکبر را فارسی مورد بررسی قرار دادیم که در واقع خدا بزرگ است (نه چیز دیگری) در داخل پراتنرها در واقع مهم است و نشان می دهد که چه معرفتی قرار بوده انتقال پیدا بکند، بدون اینکه ما اینجا ندانستن زبان عربی برای ما مشکل ایجاد کرده باشد رفتیم به درک نزدیک بشویم به معرفت نزدیک بشویم، حالا موضوع کلی را که هدف از بحث این بخش هست این است که در واقع می بینیم که ما متون و تمام این قضایا را لازم می شود با معرفتش درآمیزیم ، آیا یک عرب زبان معرفت ماجرا را ادراک کرده ، حالا ما فارسی زبان هستیم و عذر ما کاملاً موجه، می گوئیم که من که نمی دانم من خواندم خدا بزرگ است در عامیانه هم تا یک چیزی می شود می گوئیم خدا بزرگ است ، ولی این زیر و زبر یک ماجراست درک اینکه برای خداست الحمدلله حالا چی می خواهد بشود و چه معرفتی در این قضیه خوابیده این یک بحث دیگر است ، موضوع ما سر این است ، من اصلاً سر زیر و زبر بحثی ندارم .

**ادامه بحث کلام در جلسه بعدی :** تشعشع وابسته به نیات و غیر وابسته به نیات: گفتیم که وقتی ما در مقابل یک آدم افسرده قرار می‌گیریم در معرض یک تشعشع قرار می‌گیریم ، مثلاً گفتیم که وقتی با یک نفر که سر حال است برخورد می‌کنیم یک تشعشع می‌آید بسمت ما و وقتی که یک آدمی مضطرب و نگران هست یک احساس و حال دیگری داریم، توضیح دادیم موضوع رطب خورده را وقتی کسی می‌خواهد کلامی بگوید که خودش به آن کلام اعتقاد ندارد یک تشعشع هست وقتی اعتقاد دارد یک تشعشع دیگر هست ، پس تمام حالت‌های درونی ما که به آنها واقف هستیم و می‌دانیم مثل همین موضوع رطب خورده ، یک تشعشع دارد.

اما یک دسته از تشعشعات است که ما از کم و کیف آنها با خبر نیستیم، مثلاً شرک تشعشع دارد از خیلی وقت پیش گفتیم تشعشع شرک، اما اگر که ما از ۷ میلیارد انسان حالا آنها را که در چارچوب ادیان هم هستند پرسیم که چند نفر در شرک هستند، فکر می‌کنید چند نفر دستشان را بلند کنند، هیچکس، هر کسی بقیه را نگاه می‌کند که ببیند چه کسانی در شرک هستند ولی در واقع اگر وارد یک بحث تفصیلی بشویم می‌بینیم که اصلاً انسان در شرک دنیا می‌آید ، همان چشم ظاهر بین و باطن بین ، آن کسی که چشم ظاهر بین دارد و گل و سنگ دارد می‌بیند یک تشعشع و آن کسی که از بیرون رسیده به چشم باطن بین یک تشعشع دارد، اما خودش واقف نیست ولی آگاه بودن خودش آیا دلیل بر نبود آن تشعشعات هست.

پس شد دو دسته، دسته دوم آنها را هست که غیر وابسته به نیت ما بود ما خبر نداریم که در شرک هستیم ، خبر نداریم که در من دون الله هستیم یعنی قبول نداریم و نه اینکه می‌دانیم و اگر بیایند به ما بگویند ما می‌گوئیم که نه اصلاً از ما موحدتر نیست، کسی خودش را در شرک نمی‌داند ، اما در این بحث‌هایی که باهم داشتیم به این نتیجه رسیدیم که نه بابا اینها تشعشع دارد و اصولاً همه مسائل ما همراه با تشعشعات است یا به آن واقف هستیم یا واقف نیستیم، هستی متأثر است و جهان هستی بازتاب‌هایی را دارد که این بازتاب‌بخشی در موضوع تشعشعات شعوری است، دقت بفرمائید که اگر یک مولکول آب از شعور ما تأثیر می‌گیرد همه هستی هم از شعور ما تأثیر می‌گیرد، به عبارتی میکروکازمیک = ماکروکازمیک ، دنیای یک اتم = کل جهان هستی و در مورد شعور هم همینطور است، یک ذره شعور = کل شعور جهان هستی ، چون شعور فاقد کمیت است اگر یک مولکول آب تأثیر می‌گیرد کل هستی تأثیر می‌پذیرد اما کل هستی از چی تأثیر می‌گیرد، کل هستی از شعور بشر تأثیر می‌گیرد، بشر جمع انسانها است.

گفتیم وقتی از زمین فاصله بگیریم زمین می‌شود یک نقطه، مثلاً کهکشان فلان را در آسمان نگاه می‌کنید یک نقطه است اما اگر بخواهید بروید داخل آن بسیار گسترده است ولی شما با یک نقطه سروکار دارید اگر آنجا میلیاردها ساکن داشته باشد شما شعور آن ساکنین را چه جوری دریافت می‌کنید بصورت یک تشعشع مخلوط شده ما داریم دریافتش می‌کنیم، الان می‌گوئیم شعور بشر، آگاهی بشر، خوب یعنی چه، یعنی همه آگاهی‌ها، همه شعورهای ما را گذاشتیم روی هم، می‌گویند کمال بشر، کمال بشر یعنی همه آنچه را که

داریم گذاشتیم روی همدیگر، شعور کائنات، شعور خورشید، شعور ماه، شعور گیاه، شعور حیوان و... آنها همه ثابت هستند. یادتان باشد توضیحاتی قبلاً دادیم گفتیم (شعور بنیادی، شعور زمینه، شعور حیات، شعور تعقل غریزی، شعور تعقل اختیاری و شعور عشق) آنها ثابت است، یعنی خورشید شعور ثابتی را دارد به هستی می‌دهد، هر جزئی از این بی‌نهایت اجزاء را در نظر بگیریم شعور ثابتی را دارد در حال حاضر عرضه می‌کند مگر اینکه بعد بشود سیاهچاله بشود یک شعور دیگر، بشود سوپرنوا بعد بشود یک شعور دیگر اما در هر لحظه آنها یک شعور ثابتی را دارند می‌دهند.

**ادامه بحث قدرت کلام در جلسات بعدی:** پشت کلام اندیشه خوابیده، به کلام خاموش صامت گفته می‌شود ما یک چیزهایی فکر می‌کنیم اگر بگوئیم می‌شود کلام اگر نگوئیم می‌شود فکر، این دو تا از یک جنس است زمانیکه ما فکرمان را ابراز می‌کنیم می‌شود کلام، پس پشت قضیه همان ماجرای اندیشه خوابیده، حالا ما یک دعائی را چه به کلام بیاوریم و چه در اندیشه داشته باشیم چه بگوئیم و چه نگوئیم طبق صحبتی که تا اینجا داشتیم این است که این ماجرا در دل خودش باردار هست و یک شارژی دارد (حالا نمی‌دانیم می‌گوئیم شارژ ممکن است یک برداشت دیگر داشته باشیم) بهر حال یک شارژی دارد یک باری دارد، این بار شعوری هست.

**یکی از حاضرین:** پس عاطفه اینجا چکاره هست: اینکه ما مثلاً بگوئیم عاطفه اینجا چکاره است، خیلی اجزاء این وسط وجود دارد باید تناسب داشته باشد الان ما داریم راجع به اندیشه و پشت صحنه صحبت می‌کنیم حالا همان عاطفه همان ذوق، شوق و ... اینها جمع می‌شود و می‌شود پشت پرده و این پشت پرده می‌خواهد یک چیزی را بیاید بیان بکند، خودش به تنهایی یک حالتی است آن حالت خودش یک چیزی را به ما می‌دهد و ما بعدش آن را انعکاس می‌دهیم، پس هم دارد و هم بخودی خود چیزی قابل انعکاس نیست، چون این مسأله توابع زیادی و عوامل زیادی پشتش خوابیده ما الان درست است اینجا می‌گوئیم قدرت ولی چون مشکل واژه داریم می‌خواهیم بیایم یک جوری بحث تأثیر این مسأله را عنوان بکنیم ما قبلاً هم به یک نوعی اینها را صحبت کرده بودیم، مثلاً در ترم ۲ گفتیم:

**سخن کزدل برون آید نشیند لاجرم بردل**

اما در اینجا از یک زوایای دیگری داریم به آن نگاه می‌کنیم از بُعد شعور و ضد شعور کلام، همان بحثی که در موسیقی و اشعار موسیقی به آن برخورد کردیم بعنوان مثال می‌گویم خدمت شما بحث موسیقی غنائی و این چیزهایی که شنیدیم یا می‌خواهیم راجع به آنها صحبت بکنیم، بحث این است که چیزی که سوار می‌شود، حاوی یک شعور دیگر هم هست که همیشه سوار بر همه چیز ما هست، ما داریم از امروز از این زاویه نگاه می‌کنیم و گرنه قبلاً هم گفته بودیم که بعضیها خیلی خوب هم صحبت می‌کنند کلام مثبت بکار می‌برند، ظاهراً جانم، قربانم و ... همه اینها را می‌گویند ولی شما به دلتان نمی‌نشیند و بعضیها خیلی هم بد دهن، بد حرف هستند ولی شما به دلتان نمی‌نشیند، اینها را قبلاً هم گفته بودیم ولی امروز

چارچوب این بحث در یک قالب تخصصی تری دارد جلو می‌رود و وقتی این چارچوب تخصصی را بررسی کردیم آنوقت مفهوم دعا، نفرین (که قبلاً هم اینها را بررسی کرده بودیم) به یک شکل و صورتهای دیگری هم بر می‌خوریم و یک سری ابهاماتی هم در بعضی از جاها مثل غضب به آن برمی‌خوریم به کمک این مباحث می‌توانیم آنها را توضیح بدهیم و بعد هم شاید نتیجه بگیریم که از این طریق بشر می‌توانسته وضعیت بهتری داشته باشد.

مثلاً فرض کنید که شاید می‌توانسته با دعا یک کارهای مثبت تری هم انجام بدهد، روی زمین می‌توانسته زندگی بهتری داشته باشد، می‌توانسته خیلی از مسائل را به گونه‌ای دیگری رقم بزند شاید هم قرار است یک چیزهای دیگری کشف بشود، مثلاً یک سری از بلاهایی را که فکر می‌کنیم در آینده به سرمان می‌آید (منظور بشر است) شاید هم بخواهیم این نتیجه را بگیریم که اگر بشر یک چیزهایی را کشف کند هم‌دل بشود، همراه بشود، شاید بشود روی هستی تأثیری گذاشت که نتیجه آن یک وضعیت مناسب‌تری برای این جایگاه زندگی ما باشد، چرا؟ چون اگر ما بیایم بگوئیم آلودگی هستی داریم، یک سؤال پیش می‌آید که چه تأثیر مخربی روی حیات کره زمین دارد، آیا می‌تواند تأثیر مخربی روی حیات کره زمین داشته باشد یا نه.

ببینید ما داریم از هستی نیروی حیات می‌گیریم یکی از چیزهایی که اشتراکی است، من یک مثال می‌زنم که این مطلب یک مقداری روشن‌تر بشود چون بحثهایمان از اینجا خیلی پیچیده‌تر دارد می‌شود نیروی حیات یک نیروی اشتراکی هست، یعنی دارد می‌آید این نیروی اشتراکی را آن گیاه یک گیرنده دارد و دارد این نیرو را می‌گیرد و استفاده می‌کند، آن حیوان گیرنده خاص خودش را دارد و آن نیروی حیات را می‌گیرد و تبدیل می‌کند، تغییر می‌دهد و تا زمانی که این گیرنده‌هایش جواب بدهد نیروی حیات را می‌گیرد و استفاده می‌کند و ما هم همینطور ما هم داریم این نیروی حیات را دریافت می‌کنیم.

عهد عتیق زندگیها، عمرها روی چند صد سال بوده، امروز یک جور دیگر هست آیا در تاریخ اشتباه شده به نظر نمی‌آید اشتباه شده باشد و اگر در کتاب مقدس صحبت از عمرهای سیصد، چهارصد، ششصد و... شده مثلاً نوح وقتی مأموریت یافت برای ساخت کشتی هفتصد سال داشته، یکی از تأثیرها روی بحث نیروی حیات است، چاکراهای ما انرژیهای مختلفی را از کیهان دارد می‌گیرد و تغییر و تبدیل می‌کند و خوراک روان و ذهن و کالبدهای مختلف را فراهم می‌کند، آن تأثیرات منفی آن آلودگیها روی این چیزهای که دارد به سمت مامی‌آید اینها را تغییر می‌دهد، عمر بشر می‌تواند کوتاه و بلند بشود، می‌تواند همه اینها متغییرهایی باشد که ما در آنها نقش داشته باشیم، فعلاً اینها را بصورت یک فرضیه و نظریه باهم داریم گوش می‌دهیم تا ببینیم که یواش یواش به چی نزدیک می‌شویم و آیا در واقع می‌توانیم به یک چیزهایی برسیم و از آن نتیجه‌گیریهایی داشته باشیم.

## شعور ثابت و متغیر

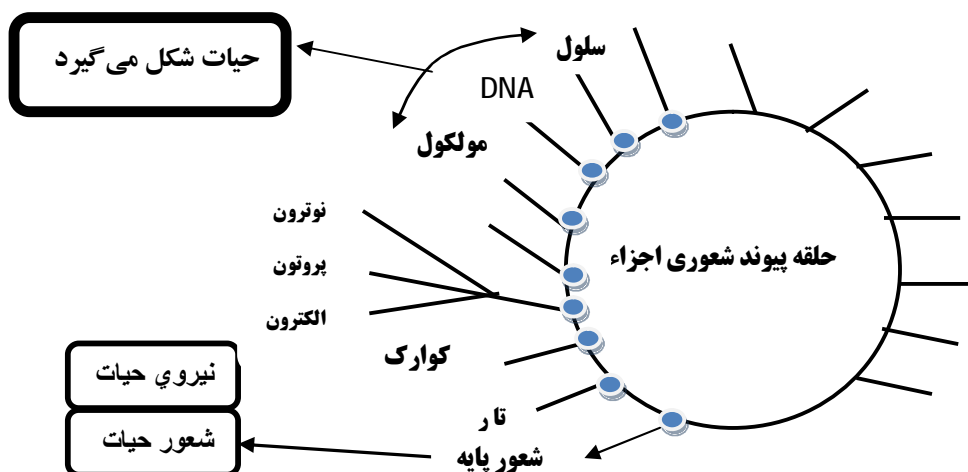
**سؤال:** در آن طبقات اعداد، قوانین و شعور من این سوال به ذهن آمد که آیا آنها می توانند در داخل شعور نقشی داشته باشند، طبعاً اینطور که شما می گوئید که اینها در مراتب هستی یک مراتب پائین تری دارند، این ارتباط شعور با قوانین و از قوانین به اعداد اینجا ترسیم علمی اش چطوری می تواند باشد که ما از لحاظ ذهنی چطوری می توانیم یک چنین فضائی که بتواند این شعور حرکت بکند و در آنها مدیریت بکند و در آن تنوع خلقت اگر خود شعور یک عنصر باشد (استاد: شعور عنصر نیست) می خواهم بگویم که یک آیتم است (استاد: هر عنصری شعوری دارد و در هامیوپاتی دارد از این اصل استفاده می شود) خوب وقتی ما از یک لفظ شعور داریم استفاده می کنیم می خواهیم بگوئیم که شعور یکی است و اگر تنوعی وجود داشته باشد این تنوعش را در چه چیزی می توانیم بدانیم؟

**جواب:** ببینید شما وقتی که می آئید در مورد کل هستی و شعور زمینه صحبت می کنید، دیدیم که اصناف ملانکه، کارگزاران هستی ثابت هستند ما زملک برتریم ما در این نردبان خلقت خیلی مراتب بالاتری را داریم و آن تعقلی که نهایتاً در بخش اصناف کارگزاران هست ما باز از آنها یک چیزی اضافه تر داریم اما در واقع ما وقتی راجع به جهان هستی صحبت می کنیم همه آنها یک چیزی را دارند می دهند به هستی تغییراتی هم که می کند شعور عوض می شود، عرض کردم خورشید الآن این است یک شعور دارد وقتی شد سیاهچاله یک چیز دیگر دارد می دهد به هستی و بعد از آن هم که شد سوپرنوا دوباره یک چیز دیگر می دهد به هستی اما آن چیزی که متغیر است فعلاً شعور ما هست که می تواند بر همه آنها غلبه بکند.

مثلاً شعور سولفور ثابت است یعنی در هامیوپاتی همه عناصری که شناسائی شده معلوم است که شعور سولفور چیه و تغییر نمی کند، هر ترکیبی را بگوئید، هر مولکولی را بگویند شعور ثابتی دارد، در بحث هامیوپاتی همین است، در واقع شعور شناسائی شده و هر عنصری شعور ثابتی دارد، اما شعور متغیر را کی دارد، ما داریم یکی از دلایل اینکه ما در هستی تعیین کننده هستیم و اشرف مخلوقات هستیم همین هست حالا اینجا از بُعد شعوری می توانیم نگاه بکنیم، دفعات قبل از یک ابعاد دیگر نگاه کردیم حالا می توانیم از یک بُعد دیگر نگاه بکنیم، انسان است که بازتاب شعوری اش متغیر است، یک درخت، یک حیوان و هر چیز دیگر شعور ثابتی دارد، اما تنها موجودی که حالا فعلاً ما می شناسیم شعور متغیر دارد ما هستیم، ما الآن یک لحظه می توانیم یک شعور مخربی را به هستی اعمال کنیم می توانیم یک شعور مثبتی را به هستی اعمال کنیم.

**ادامه سؤال:** آن مراتبی که بعد از خداوند که بعد از خداوند که می آئیم به شعور می رسمیم، می خواهیم بدانم آن قسمت آنجا چه تعریفی دارد، آن شعوری که بعد از خداوند هست که بعد می آید به قوانین و اعداد می رسد، این پیوستگی اینها چه تعریفی دارد؟

**جواب:** در بحث هوشمندی، هوشمندی عامل کنترل و عامل حرکت است، مثلاً جهان هستی از چی ساخته شده از انرژی و بعد انرژی متراکم شده و ماده را داریم، خود اینها ارتعاش بنیادی دارد، این ارتعاش بنیادی را کی سروسامان داده، یعنی حرکت را کی جهت داده، هوشمندی جهت داده، پس از ارتعاش بنیادی، چند نوع کوارک داریم و بعد از اینجا دیگه می آئیم به پرتون، نوترون و الکترون و ... می رسمیم، این ارتعاش بنیادی به سمت هر کدام از اینها می آید یک جور شعور دیگر پایه گذاری می شود، یعنی یک زیر مجموعه پیش می آید، کوارکها یک شعوری دارند، وقتی می آید به پرتون، نوترون و الکترون می رسد یک شعورهای دیگری می شود، می آید به اتم، مولکول و ... می رسد یک شعورهای دیگری می شود.



شعور پایه ارتعاش ابتدائی که همان تار است را به حرکت در می آورد و همینطور کوارک، الکترون، پروتون، نوترون، اتم DNA لول، مولکول و ... اجزائی هستند که هر کدام دارای شعور هستند، کاری که این ارتباط می کند، این است که جریان هوشمندی را جاری می کند و تمام این اجزاء با شعور کل در ارتباط قرار می گیرد، هر وقت بین این اجزاء ارتباط برقرار شود، شعور اصلی که شعور سالم است بین اجزاء جریان می یابد و این در واقع تزی علمی ما در بحث فرادمانی است.

الآن در بدن همه ما همه این شعورها خوابیده، یعنی هر سلول را که جدا کنیم برویم به مولکول برسیم یک شعور دارد به DNA برسیم یک شعور دیگر دارد وقتی می رسمیم به پرتون، نوترون آنها هر کدام یک شعوری دارند، مجموعه ای از این شعورها این مرکب را تدارک دیده اما اینجا (منظور در این مرکب) یک چیز دیگری سوار بر این مجموعه شعور است، عاملی که متغییر و تعیین کننده است، آن چیزی است که در این درون (جسم) الآن خودش دارد ایجاد تشعشع می کند، خودش ایجاد شعور می کند، خودش ساختار شعوری از خودش ابراز می کند و بروزی دهد، این مسأله شعور در شعور و ... بی نهایت طبقه بندی

دارد، بی نهایت این شعور ارتعاش بنیادی را ایجاد می کند بعد می آید یک بخش زمینه ایجاد می کند وقتی به مامی رسد آن عاملی که سوار بر ما هست (منظور نفس = راننده) از این شعور چه بهره برداری می خواهد بکند خودش یک بازتاب شعوری دیگر دارد .

**صحبت‌های یکی از حاضرین :** شعور از مشعر می آید : هر جرمی از اجرام که ساختار عالم هستی را درست کرده دارای چرخه‌ای است که دارای شعور است ، شعور از مشعر می آید ، مشعر جایگاه دیدن است و اصل سیر تکامل بواسطه دیدن ایجاد می شود، تمام عناصر بواسطه آنکه در جایگاه خاص و ثابتی قرار می گیرند که مأموریت شدن به آنها داده می شود اختراعات را ایجاد می کند و همه عالم هستی به این واسطه ایجاد شده است .

### انسان و هنر بازی کردن با شعور

**صحبت‌های استاد :** گفتیم در یک خورشید الان شعورش این است ولی وقتی شد سوپر نوا شعورش عوض می شود، توضیح دادم که مثلاً یک دانه یک شعور دارد ولی وقتی جوانه زد یک چیز دیگر می شود وقتی ساقه زد یک چیز دیگر می شود ولی اجزاء شعورش ثابت است یعنی مثلاً سولفور شعورش تا ابد ثابت است، کمالش ثابت است، در ترکیب تغییر شعور می دهند، در جدول مندلیف شعور ثابت است این را در هامیو پاتی دوستان می دانند، شعور ثابت است، کمال ثابت است هیدروژن از این هیدروژن تر نمی شود ، اما در ترکیب حالا در حرکت جوهری یا در هر چیز دیگر آمده توی این ترکیب خورشید دارد می رود جلو، هر روز یک چیز دیگر می شود شعورش هم عوض می شود ، اما عناصرش که مثلاً هیدروژن و هلیوم الان هست در خورشید ، هلیوم شعورش ثابت است ، هیدروژن شعورش ثابت است ولی هر چه می رویم جلوتر هیدروژن کمتر می شود و هلیوم بیشتر می شود دارد شعورش تغییر می کند، فقط ما هستیم که یک بازی می توانیم داشته باشیم که تشعشع شعوری داشته باشد، دوباره خودمان به یک نحوی شعور مثبت و منفی را ساطع بکنیم و با شعور بازی بکنیم، هنر بازی کردن با شعور را ما داریم .

### بازتاب شعوری انسان به هستی

**در پاسخ به یک سؤال :** در خصوص خلقت آدم بعد از آماده شدن جهان هستی : ببینید اول صحنه را آماده کردند و همه چیز را چیدمان کردند بعد نقش اصلی (آدم) آمد روی صحنه، همه صحنه را آماده می کنند بعد می آیند اداره کننده صحنه را مشخص می کنند که نقش اول به عهده کی هست ، همه صحنه‌ها را چیدند درست است، اما در خصوص آنها، آنها در لولای (سطحی) پائین تر از ما هستند ، از ما یک سطح پائین تر که قبلاً روی چرخه ورودی نردبان خلقت آن چند مورد را باهم صحبت کردیم ، شش مورد کلی را باهم صحبت کردیم (شعور بنیادی ، شعور زمینه ، شعور حیات ، شعور تعقل غریزی ، شعور تعقل اختیاری و شعور عشق ) وقتی



می‌رسیم اینجا (شعور تعقل) می‌بینیم که اینجا را سابقه داریم اگر صرفاً به عقل بود اگر صرفاً به توانائیهها بود خوب آنها از ما تواناترند، چرا دنبال ما آمدند، آنها زودتر از ما هم خلق شدند دیگر برای چه دنبال ما آمدند، ما آمدیم که چیز جدیدی را در واقع عرضه بکنیم که تجربه نشده بود و بنابراین تشعشعات شعوری ما هم کاملاً بدیهی است خود عشق وقتی هست، شور، شوق وجد و سرور هست، در تشعشعات ما تأثیر می‌گذارد، می‌بینیم که آنها کیفیت حضورشان با کیفیت حضور ما تفاوت می‌کند.

بنابراین دوجور تشعشع شعور مختلف می‌تواند این وسط وجود داشته باشد، تا اینجا از چند بُعد به آدم نگاه کردیم، انسان را که در نظر می‌گیریم می‌بینیم که باز هم تأثیر گذاریش در هستی فرق می‌کند با سایرین و از اینجا به بعد ماجرای تأثیر پذیری یا آلودگی هستی چون اینطرف بیشتر با بحث آلودگی سروکار داریم ولی بطور کلی تأثیر پذیری شعور در هستی می‌تواند خودبخود برای ما یک پدیده‌های مثبتی را به بار بیاورد یا پدیده‌های منفی ما را می‌تواند جلو بیاورد، می‌تواند ما را عقب بیاورد و دوباره یک جور هستی دارد یک چیزهایی را با ما تبادل می‌کند، حتی اگر تأثیراتی را که ما در نظر داریم پیش بیاورد شاید در انرژیهای مختلف کیهانی هم تأثیر بگذارد.

## جن و عامل آزمایش انسان

**در پاسخ به یک سؤال: در خصوص جن:** جن از جنس آتش هست، از جنس آتش که باشند عامل آزمایش هستند، اگر از جنس خاک باشد عامل تأثیر پذیری است، گفتیم که خاک و آگاهی مخلوط بشود، شکل پذیر می‌شود و ما شکل پذیر هستیم، آگاهی می‌تواند ما را شکل بدهد شکل مثبت بدهد، شکل منفی بدهد، خوب نیاز به چی دارد از حالا به بعد، ما شکل گرفتیم، شما کوزه ساختید، آتش باید بیاید وسط تا معلوم بشود این کارائی‌اش چیه، حالا با آگاهی مخلوط شده این خمیر درست شده و... باید آتش به وسط بیاید، دوتا عامل مهم از جنس آتش هستند (جن و شیطان) که وسایل پختگی ما هستند و بعداً هم همانها می‌آیند می‌گویند که ما بودیم که اینجوری شد (منظور در جهنم) و بعد همانها آتش حسرت را ایجاد می‌کنند و هیزم آنجا در واقع هیزم زمینی نیست بنابراین این دوتا مأموریت دارند.

**وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ و جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا بپرستند - ذاریات ۵۶.**

من جن و انس را نیافریدم جز برای اینکه عبادتم کنند، بجا آوردن رسالت عبد بودن، بندگی مأموریتشان هست، لذا جن مأموریت پاسداری دارد، مأموریت آزمایش دارد، ما را تطمیع می‌کند ما را در معرض چیزهای مختلف قرار می‌دهد، مثل موم خودش را در دست ما قرار می‌دهد، مثلاً من ثروت می‌خواهم یکیشان را می‌گیرم می‌گوید باشد، همان ماجرای چراغ علاءالدین، می‌آید می‌گوید در خدمتم چی می‌خواهی، اگر نگویدی در خدمتم دستم باز نمی‌شود، دست من رو نمی‌شود، وقتی من بینم چنین غولی در اختیار من هست، هرچی در درون من است می‌ریزم رو، می‌گویم بله من ثروت می‌خواهم، قدرت می‌خواهم

و ..... می‌خواهم، وسایل آزمایش ما هستند، ما می‌رویم موکل می‌گیریم و .... چکار می‌کنیم وقتی می‌گیریم دستمان رارو می‌کنیم، همین‌ها هستند که بعداً می‌آیند می‌شوند هیزم جهنم ، می‌آیند می‌گویند یادت هست فلانجا من دستت را رو کردم تو اینها را می‌خواستی و ...

بنابراین به این صورت هست و اینها شرح وظیفه دارند یک عده هم که پاسداری دارند می‌کنند از هستی، بمحض اینکه صدمه‌ای ما به هستی بزنیم به ما حمله می‌کنند، حتی بعدها به توضیحات ریزتری و دقیقتری هم ممکن است در رابطه با شرح وظیفه و فلسفه خلقت آنها بر بخوریم، جن هم اختیار دارد و از اختیارش یکدسته هدفمند استفاده می‌کنند، یکدسته مأموریشان را گم می‌کنند و می‌آیند دنبال تقلید از ما ، مثلاً آنها نیاز ندارند مثل ما عروسی بگیرند ولی می‌آیند از ما تقلید می‌کنند و بساط ساز و ضرب به راه می‌اندازند، یا آنها نیاز ندارند به طلا ، ولی می‌آیند از ما تقلید می‌کنند و طلا جمع آوری می‌کنند ، یکسری از مسائلشان را چون شرح وظیفه‌شان را گم می‌کنند و می‌آیند دنبال تقلید از ما و چیزهایی را که ما دنبال می‌کنیم آنها جذب این ماجراها می‌شوند، محفل‌ها درست می‌کنند، کارهایی می‌کنند که دقیقاً تقلید از ماست، آنها وابسته به مکان نیستند و خیلی از مسائل ما بدرد آنها نمی‌خورد، چون اختیار دارند این مسائل را به دنبال خودشان دارند.

اما دامنه تخلفات آنها محدود است، نهایتاً از ما تقلید کرده و می‌آیند یک کارهایی مثل ما می‌کنند ولی انسان دامنه تخلف خیلی وسیعی دارد، مثلاً یک جن راه نمی‌افتد جامعه جن‌ها را نابود کند و جنگ جهانی راه بیاندازد در بین خودشان، نهایت تخلف جن یک چیز محدود است، ولی انسان این قدرت را دارد که یکدفعه دنیا را به ورطه نابودی بکشانند، مثلاً کاری را که انسان می‌کند در زمینه جنایات هرگز آنها چنین چیزی را ندارند، یکسری ماجراها را از ما تقلید می‌کنند ، این نهایت تخلف آنهاست و لاغیر، چیز دیگری نیست تخلف دیگری نیست اما در مورد ما این نهایت ندارد، یعنی انسان بین منفی بی‌نهایت و مثبت بی‌نهایت در یک تلورانس عجیب و غریبی است، می‌تواند به انالحق برسد و می‌تواند یک انسان، سمبل دقیق خودشیطان باشد ولی جن چنین چیزی نیست، یک جن انالحق ندارد، معنی بی‌نهایت هم ندارد ، یک تلورانس خیلی محدودی در این راستا دارد، اما انسان می‌تواند انالحق بشود می‌تواند به مقام معصومیت برسد و می‌تواند منفی بی‌نهایت هم یعنی دقیقاً شیطان مجسم بشود .

**صحبت‌های یکی از حاضرین:** گبیر می‌شود بزرگ ، اکبر بزرگتر: من فقط نکته‌ای که در رابطه با الله اکبر است روی کلمه اکبر این فرمایش شما را در ترجمه فارسی کاملاً متوجه شدم که ترجمه‌اش نمی‌شود خداوند بزرگ است، می‌شود خداوند بزرگتر است، من منظورم اینجاست اکبر اینجا خودش صفت تفضیلی را دارد نشان می‌دهد، آیه مستند در ارتباط با فرمایشات شما در قرآن هست در سوره بقره که می‌فرماید خداوند شرم ندارد یا حیا ندارد که حتی به پشه‌ای مثال بزنند و دقیقاً ادامه همین آیه می‌فرماید که این

آیات بعضیها را گمراه تر می کند و بعضیها را هدایت می کند یعنی دقیقاً همان فرمایش شما من منظورم روی ترجمه کلمه اکبر بود که کبیر می شود بزرگ و اکبر می شود بزرگتر.

**إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا** خدای را از اینکه به پشه‌ای یا فروتر [یا فراتر] از آن مثل زند شرم نیاید - بقره ۲۶.

صحبت‌های استاد: جلسه قبل خانم اعرافی هم یک توضیحاتی به من دادند که خیلی جالب بود قبل از اینکه من بروم بحث قدرت کلام و بقیه بحث‌هایمان من حیثم می‌آید که این توضیح سرکار خانم اعرافی را نشنویم.

صحبت‌های خانم اعرافی: اسامی شیطان در حمد و سوره: با تشکر از شما استاد، در آن هفته که بحث حمد را کردید مادر حمد و سوره ۷ جا داریم که اسم شیطان می‌آید ولی وقتیکه ما این اسم شیطان را ندانیم که در کجاها قرار دارد، اصلاً آن حمد و سوره به آن درجه خودش نمی‌رسد که یکیش همین که شما در باره الحمد لله گفتید الحمد لله اینجا جدا می‌شود که آن الحمد خودش اگر به الله بچسبد و سرهم بشود یعنی بگوئیم الحمد لله، دولل اسم یکی از شیطانها می‌شود بعد در ادامه الحمد لله الرب العالمین که اگر در آنجا هم هه به رب وصل شود هرب هم باز یکی از اسمهای شیطان هست بعد در ایاک نعبدو ایاک نستعین شما آنروز قشنگ باز کردید ایاک را جدا کردید که فقط از او می‌خواهیم که اگر ما در آنجا ک را به نعبد و نستعین وصل کنیم باز هم کنعبد و کنستعین اسم شیطان هست تا آخر ۷ جا هست که ما اسم شیطان را داریم ما این را سالها پیش درسش را گرفته بودیم ولی نمی‌دانستیم که چرا استاد ما به ما گفت حتماً در نمازهایتان روی اینها سکت (توقف) را انجام بدهید در کتابها و قرآن نیست ولی به ما گفتند علامت زدیم (استاد: جزو اضافه کاریها است) شما آنروز که به ما درسش را دادید ما تازه فلسفه‌اش را فهمیدیم و از شما خیلی ممنونم.

## دنیای کمیت - دنیای کیفیت

در پاسخ به یک سؤال: دردنیای کمیت صحبت این است که خوب باش، خوبی کن، دردنیای کیفیت این است که چرا باید خوبی کرد، آنجا دردنیای کمیت می‌گوید بیخوش ولی دردنیای کیفیت هرگز نمی‌گوید بیخوش، چون اصلاً پند و نصیحت روی پله عقل و کمیت است، دردنیای کمیت حکم است، پند و نصیحت است، حکم صادر می‌کند، بیخوش، اما در دنیای عرفان (دنیای کیفیت) پند و نصیحت نیست، من باید به چیزی برسیم که بتوانم خوبی کنم، باید این مسأله از نظر کیفی در من نهادینه بشود تا من بدانم چرا نباید مثلاً غیبت کنم، بدی کنم و بقیه مسائل، بنابراین به اصولی می‌رسیم که آن محور وجودی را می‌خواهد از نقطه نظر کیفی به نظرات ثابتی برسد، یعنی جزء وجودی بشود، تا این جزء نشود، فایده‌ای ندارد، زور می‌زنیم خوب باشیم، دو

روز خوب هستیم، روز سوم از دست ما در می رود، سعی می کنیم ببخشیم، یک روز می بخشیم، دوروز می بخشیم، روز سوم پشیمان می شویم و می رویم همه را پس می گیریم .

### محور تجلی الهی - محور شبکه منفی

یک نتیجه گیری مقدماتی بکنیم، هرچه رابگوئیم که در آن در واقع محور تجلی الهی نباشد و در آن چیزی که مدنظر ما هست جلوه الهی نبینیم، می رود تحت الحمایه شبکه منفی قرار می گیرد و شبکه منفی هرچه بخواهد سوارش می کند بر اساس هوشمندی خودش، چون مثلاً آنطرف قضیه که می آید می گوید (منظور پشت این نوارهای صوتی است که شیطان پرستی و ... را به شنونده القاء می کند) آی ضمیر غاصب، ما را می اندازد به جان خودمان، خودمان را به خودمان معرفی می کند ، خودمان را با خودمان دچار تضاد می کند، آن هوشمندی است، چه کسی به عقلش می رسد بیاید این را بگوید یا چیزهای دیگری که شما پشت این نوارها رفتید و برخورد کردید .

آن چه که از ما بهر صورتی در کلام و اندیشه ، نگاه تراوش می کند و ما در آن تجلی الهی را نمی بینیم یا از آن غافلیم یا به نحوی از آن دور هستیم در آنجا آن می شود تحت الحمایه شبکه منفی، وقتیکه ما تجلی الهی را دیدیم می شود تحت الحمایه شبکه مثبت و در آن صورت بار و قضایای مختلفش فرق می کند ، اصولاً هوشمندی که سوار آن می شود، از نقطه نظر بار تشعشعاتی و از نظر بار معنوی و بار معرفتی می رود تحت الحمایه یکی از این شبکه ها حتماً قرار می گیرد، حالا آهنگ، شعر، هرکاری که می کنیم، اگر ما تجلی الهی را نبینیم، آن دچار نقصان و مشکل می شود و بزرگترین مشکلش این است که می رود تحت الحمایه شبکه منفی قرار می گیرد و این بزرگترین اشکال است و بعد از آن پیامدهائی که برای ما دارد، پیامدهای مثبتی نخواهد بود، بخش عمده تشعشعات منفی این بخش از قضیه است ، نمی دانیم اسمش را بگذاریم تشعشع یا شوک یا چی بگذاریم، یک بار شوک علنی است خودش یک باری دارد و یک بار شوک مخفی است و یک بار دیگری دارد .

### چشم ظاهر بین - چشم باطن بین

قبلاً توضیح دادم که انسان در شرک دنیا می آید ، یعنی چشم ظاهر بین دارد ، چشم ظاهر بین خودش یکی از حالت های شرک است، چون بجای اینکه تجلی او را ببیند گل، سنگ، در و دیوار و ... اینها را می بیند ، قرار بوده از آن در با چشم ظاهر بین بیایم دنیا و از این در که از این دنیا می رویم با چشم باطن بین از دنیا برویم ، قرار بوده در این اثنا ما یک فرصتی داشته باشیم این چشم دل را باز کنیم و ببینیم که هر جا که نگاه کنیم پرتو روی اوست، این قرار بوده، یعنی رسالت عین عبادت است ، رسالت ما بجا آوردن

بندگی است، آیا این رسالت هست یا نیست، آن کارهائی که انجام می‌دادیم و انجام می‌دهیم بنام آداب ، رسوم، مراسم و مناسک که در همه ادیان، خصوصاً در ادیان الهی هست ، همه اینکارها را می‌کنند که این چشم دل باز شود، یعنی در واقع به این برسند و از شرک نجات پیدا بکنند، یکی از نمادها در واقع این مسأله بوده و هست و حالا در اینجا الآن در یک سطح و سطوح گسترده‌تری می‌توانیم راجع به آن صحبت کنیم و قراره که وجود ما تک محوری بشود، یعنی یک محور، یک چشمی که یک فیلتر دارد و از پشت آن همه چیز را تجلی الهی ببینیم .

یک آدمی اصلاً خوب و خوب است، تا زمانیکه چشم ظاهر بین دارد در شرک است، حالا به طور نسبی می‌گوئیم که این از آن بهتر است ولی یک آدم بد، بد، بد هم چشم ظاهر بین دارد ، یک آدم خوب، خوب، خوب هم چشم ظاهر بین دارد، از یک نقطه نظری فرضاً دم در جلویشان را می‌گیرند ، می‌گویند بگذار چشم‌تان را معاینه کنیم، معاینه می‌کنند می‌بینند چشم ظاهر بین دارد ، می‌گویند خوب برو تو که نفهمیدی، آن یکی را هم می‌بینند می‌گویند تو هم که چشم ظاهر بین داری تو هم نفهمیدی ، از یک نقطه نظرهای این (آدم خوب) از آن (آدم بد) جلوتر است، ولی از نقطه نظر پیدا کردن کمال چی، ببینید رسالت آدم چی هست ، رسالت آدم الیه راجعون است، یعنی بسمت کمال، مگر او غایت کمال نیست، الیه راجعون به سمت غایت کمال و ما ملاقات کننده هستیم، به سمت او که غایت کمال است داریم می‌رویم .

حالا آیا در این مقطع کوتاه عمر زمینی آیا یک دل‌تا کمالی باید ایجاد بشود یا نه ، آن دل‌تا کمال تعریفش چیه از یک در وارد می‌شویم و از یک در دیگر خارج می‌شویم ، بحث آن اعمال خوب و بد برای این بوده که اینها کمک بشود ، می‌گویند چی فهمیده‌ای از کمال آیا جواب می‌خواهد یا نمی‌خواهد ، تصور عام این است که کمال چیه ، من آدم خوبی بودم ، مردم دار بودم ، احترام گذاشتم ، نه دزدی کردم ، نه رشوه گرفتم ، می‌گویند همین ما تورا فرستاده بودیم روی زمین که فقط دزدی نکنی ، رشوه نگیری ، فقط آدم نکشی، از کمال چی فهمیدی ، هدف از خلقت چی بود ، مأموریت تو چی بود ، به چه منزله‌ای تو رفتی در این بستر حرکت و روی این زمین زمینی (ارض را گفتیم بستر حرکت و اینجا هم که زمین و یک چند صباحی هم اینجا در حین مأموریت هستیم) مأموریت چی بود، خوب آیا این سؤالات می‌تواند مطرح باشد ، خوب اگر می‌تواند مطرح باشد باید برای آن جواب داشته باشیم .

حالا مرسالت را یک مختصری تعریف کردیم ، مقدمتاً آمدیم گفتیم ورودی و خروجی یکی از برآیندها ، فرآیند اندیشه بود ، فرآیند اندیشه که می‌تواند سیستم بازیافت زباله را طراحی بکند که آشغال بریزیم داخلش و از آنطرف چیز خوب بگیریم ، بدترین چیزها را ما بگیریم واز آن ثروت درست کنیم، چون زباله هم ثروت است، بخش عظیمی از ثروت ما در زباله‌هاست، گفت ادب از که آموختی گفت از بی‌ادبان ، درس ورودی و خروجی، هنر انسان اینست که باید برود درس از شیطان بگیرد، باید بنشیند پای صحبت درس شیطان، آنوقت هرچی او بگوید تو می‌دانی چکار باید بکنی ، اولین درس را شیطان بما داد ، یعنی

اساسی ترین درس راشیطان به ما داد ، خلاصه کلام آیا این جزء رسالت بود یا نبود ، تبدیل چشم ظاهر بین به باطن بین، حالا یکی یکی این رسالت‌ها برای ما معلوم و مشخص می‌شود ، غیر از آن چیزهایی که ما فکر می‌کردیم بد نبوده ولی کافی نبوده، مسائل دیگری هم هست که لازم است بطور حساب شده‌ای ما به آنها نزدیک بشویم که نشدیم، خوب دردیائی که موضوع کیفیت است ، بحث چشم باطن بین و رسیدن به آن مرحله‌ای که ما پس (پشت) گِل و سنگ چیزهای دیگری ببینیم ، آنوقت به هر جا نگاه کنیم اوست واشکالی پیش نمی‌آید در بحث موضوع الحمدلله

که گفت بر رخ خوبان نظر خطا باشد خطا بود که نبینی روی زیبا را - سعدی

چشمت را درست کن ، چشم را باید شست و گرنه تا کی نگاه نکنیم

زندگی باغ تماشای خداست - مولانا

ما که خدا را نمی‌توانیم ببینیم ، اما اگر بخواهیم به او نزدیک بشویم چکار باید بکنیم ، باید در تفرجگاه زندگی، در باغ تماشای او حرکت کنیم، خوب اگر قرار باشد ما کور باشیم که چیزی در این باغ نمی‌توانیم نگاه کنیم ، پس اشکال از دیدن نیست، خاطرتان هست که در دوره ۷ راجع به نفس صحبت کردیم و آنجا یک نقطه نظراتی را دریافت کردیم، البته من امیدوارم دوستان درست برداشت کرده باشند ، آنجا هم گفتیم که مشکل در خوردن نیست، مشکل در این است که غذا خوردیم، شکم مان سیراست، حالا نمی‌دانیم چکار بکنیم، برای چه اینجاستیم، این ماشین سرویس شده حی و حاضر حالا نمی‌دانیم چکار بکنیم، اشکال در اینجاست که راننده (نفس) چکار می‌خواهد بکند، کجا می‌خواهد برود ، بی‌هدف راه می‌آفتد در خیابانها ، هوا را آلوده می‌کند ، یک استهلاکی را هم تحمیل می‌کند به خود و یک ظلمی هم به پیرامون خواهد داشت.

حرف حساب ما یک ذره اینطرف ، آنطرف شود سوء تفاهم و سوء برداشت از آن پیش می‌آید ، دقت بفرمائید خیلی صحبتها ما داریم، که به تارمویی بند است، اگر ذره‌ای جابجا بشود خیلی اشکالات اساسی پیدا می‌شود ، بنابراین دوستان باید عنایت بکنند که این مطالب را با همان دقت‌های خاص خودش نگاه بکنند و در یک جایی بعد از این که عبور کردیم بحث من شر ما خلق و تمام مسائل مختلف دیگر فلسفه وجودی و همه مسائل دیگر حل می‌شود و ما به فلسفه خلقت نزدیک می‌شویم و آنوقت متوجه می‌شویم که ماجرا چیست .

### ابلیس - شیطان ، آدم - بشر

شیطان نقشش چیست، آنچه که جنسشان از آتش است برای چه هست و چرا باید باشند و فلسفه وجودی آنها چیه، آنوقت ما بهتر می‌توانیم با این مسأله کنار بیائیم ، ضمناً تضادهایمان را با خدا بهتر حل و فصل بکنیم و اینکه در این چرخه بحث ابلیس و شیطان و بحث آدم و بشر و عواملی که از جنس آتش مثل جن اینها را ما بهتر می‌توانیم بفهمیم فرق ابلیس با شیطان چیه، فرق آدم با بشر چیه ، آدم کل است و بشر

در این مقطع است، ابلیس کل است در مقابل آدم و شیطان چیزی است که در اینجا نمود دارد و در واقع ابلیس زاده است، انسان آدمیزاد است و شیطان هم ابلیس زاد است، یک کلیتی داریم بعنوان عامل آزمایش که اسمش ابلیس است و یک موجود کلی هم داریم که قرار بود چرخه را دور بزند اسمش آدم است، در اینجا ما با شیطان سروکار داریم، مثلاً می‌گویند جن هیزم جهنم هست، خوب این یعنی چه، یعنی آن عواملی که جنسشان آتش بود و عامل آزمایش بودند، حالا آنجا آنها هستند، آتش پیاکننده‌اند چرا؟ چون آن چیزهای آزمایش که سؤالات امتحان هست که یوم الحسرت را ایجاد می‌کند، که حسرت ایجاد می‌کند، اینها هستند که نقششان در آنجا معلوم می‌شود.

### رمز: باد خاک - آب - آتش

بنابراین اگر قرار باشد بحث جنسیت باشد ما خاک هستیم و اینها (جن و شیطان) آتش هستند و وسایل پختگی ما هستند و قرار است این آتش عامل پختگی این خاک باشد، اما خاک بخودی خود اگر آب نباشد به چه دردی می‌خورد که بخواد شکل بگیرد، باید آب باشد تا آب و خاک باهم مخلوط بشود تا یک شکلی از آن بیاید بیرون، تا فرمی بگیرد تا آن کوزه‌گر بتواند آن شاهکارش را در این پیاده بکند، اما حالا سفال آمده و آن کوزه‌گر نقشش را در آن پیاده کرده، اگر این نرود در معرض آتش قرار نگیرد، به چه دردی خورد، آب آگاهی است، اگر ما در معرض آگاهی قرار نمی‌گرفتیم به چه دردی می‌خوردیم، یک موجودی بود که با آگاهی سروکار نداشت به دردی نمی‌خورد، پس آب و خاک مخلوط می‌شود شکل ایجاد می‌شود، شکل ایجاد شد باید در معرض آتش قرار بگیرد تا پخته شود، در اینجا توضیحی که به مادده‌اند با زبان اینجا توضیح داده‌اند ما که زبان زندگی قبل را نمی‌دانیم، زبان زندگی بعد را هم نمی‌دانیم، آمده‌اند با زبان اینجا گفته‌اند باد، آب، خاک و آتش، حالا ما اینها را کشف رمز که می‌کنیم می‌فهمیم که آمده‌اند با زبان خودمان با ما ارتباط برقرار کرده‌اند، حالا زندگی بعد هم ماجرا کلیتش همین است زبانش فرق می‌کند، در اینجا ابلیس آمده تبدیل شده به شیطان، زندگی بعدی یک چیز دیگر است ولی نقشش ثابت است، آدم اینجا آمده بشر ولی باز نقشش ثابت است، زندگی بعدی اسمش می‌شود کالبد ذهنی و باز نقشش ثابت است، یعنی استفاده از اختیار.

**فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا سِيسَ پلیدکاری و پرهیزگاری اش را به آن الهام کرد - شمس ۸**

این سمت برود یا آن سمت برود، اختیار مثبت بکند یا اختیار منفی بکند، کلیت ماجرا یکسان است.

**تاز آتش می‌گریزی ترش و خامی چون خمیر - مولانا**

توجه بفرمائید در برداشتی که از آتش است، آتش و سوزندگی در ذهن ما چی ایجاد می‌کند، یک جورهایی ما از آن داریم فرار می‌کنیم، یک جورهایی از آن گریزان هستیم، اما بهر صورت عامل این پختگی هست، اگر شیطان نبود آزمایش نبود، اگر شیطان نبود دو قطبیت نبود، آنجا که می‌گوید:

وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ وَ [یاد کن] هنگامی را که به فرشتگان گفتیم برای آدم سجده کنید پس جز ابلیس که سر باز زد [همه] سجده کردند - طه ۱۱۶ .

اگر ابلیس سجده می کرد چی می شد، اگر سجده می کرد دو قطبیت نبود، این جهان دو قطبی تشکیل نمی شد ، ما هم به ورزیدگی نمی رسیدیم .

واما عامل باد: انسان است و بحث انگیزه، فقط ما هدف می فهمیم، مثلاً اگر از ملانک پیرسیم هدفان چیه ، می گویند هدف یعنی چه، فقط ما انگیزه می فهمیم، درهستی یک موجود است که به فکر فردایش هست ،هیچ موجودی صحبت از فردا نمی کند، هیچ گنجشک، هیچ شیری و هیچ..... صحبت از فردا نمی کند ،هیچ موجودی به فکر آینده اش نیست، تنها موجودی که نگران و به فکر فردایش هست ما هستیم و این در واقع انگیزه و پویائی حرکت است، موجودات دیگر کارشان نرم افزاری است، بدنبال نرم افزار هستند ، یعنی می داند باید اینکار را بکند و می کند، یعنی اگر از حیوان پیرسیم برای چه اینکار را می کنید، خودش نمی فهمد که چکار دارد می کند ، فقط غریزی دارد اینکار را انجام می دهد .

### معرفت شناسی دین

ما در بین دوستان اقلیتهای مذهبی هم داریم من اگر می گویم ادیان برای اینکه هیچکس اینجا احساس غریبی نکند ، البته اطلاعاتی هم که راجع به قرآن پیش می آید همه آن دوستان بدانند که راجع به همه ادیان همین ماجراها هست، بطور کلی ادیان الهی اصول کلی آنها یکسان است ، یعنی اگر که ما در مورد قرآن نتیجه می گیریم در مورد عهد عتیق هم همین ماجراها هست در مورد عهد جدید هم همین ماجراها هست، هدف یکیست و مسائل پشت پرده هم یکیست، آنجا که یؤمنون بالغیب هست، آگاهیهایش پشت پرده هست، خیلی از ماجراهای پشت پرده را در واقع می بایستی ما در می آوریم بیرون و متوجه می شدیم و بکار می بردیم ، بنابراین به یک بحث و موضوعی می رسیم که اگر قرار باشد در موضوع معرفت شناسی حرکت بکنیم که در واقع باید و لازم است که اینکار بشود ، اینها مقدمات بحثهایی است که در شعور و ضد شعور دنبال می کنیم و بعدها به مسائلی مثل موسیقی و چیزهای دیگر همانطور که گفتیم می رسیم .

**ادامه بحث معرفت شناسی ادیان در جلسات بعدی:** کلیه آداب و رسوم و مسائلی که پیشنهاد شده ، همه آنها به نوعی جریانهایی را در درون خودشان راه می انداختند و سیر آفاق و انفس بوده، یعنی سیر به بیرون و سیر به درون ، برای اینکه ملموس تر بشود سیر به بیرون مثل ارتباط قونیه ، مثل ارتباط وحدت، سیر به درون مثل قونیه ۲، پاکسازی چاکراها، یکسری کار بیرون و یکسری کار درون بوده و در این خصوص هم اگر که انسان یک روزی دست بلند کرده در آن زمان منظورش این نبوده که خدا در آسمان هست و بگوید ای خدای آسمان به احتمال زیاد (البته این با دریافتهای ماهست) که در آن روز هدایت شده و دستش را بلند کرده دیده دارد یک چیزی می گیرد ولی بعدیها تقلید کردند، بعدیها نفهمیدند که آن اولی ها به چی



رسیدند، روح ماجرا این وسط یک جایی نمی‌دانیم قیچی شده، درواقع این دریافت بوده، چیز ساده‌ای که باهم در ارتباطش قرار گرفتیم، خیلی از دوستان تجربه کردند و احتمالاً در منزل هم تجربه کردند.

**سؤال:** عرض من این است که میزان ادراکی که یک شخص می‌برد با شعوری که روی آن مسأله می‌آید چقدر تأثیر گذار است و کسی که یک درک کمی کرده باشد در مقایسه با کسی که ادراکش خیلی کامل بوده نسبت به یک موضوع آیا آن شخص اول نسبت به آن شخص بعدی که ادراک بیشتری را داشته چه تفاوت‌هایی می‌تواند داشته باشد.

**جواب:** من خیلی متوجه سؤال نشدم ولی یک چیزی را می‌گویم شاید کمک بکند، اصولاً اینجا مثل اینکه دوتا دریچه است صفر و یک بطورکل یا این می‌شود یا آن می‌شود فیمابین ندارد، حالا می‌خواهد اول شخص باشد می‌خواهد دست صدم باشد، دست هزارم باشد، الان چندین قرن از ماجرای عرضه می‌گذرد فرق نمی‌کند امروز اگرما بیائیم این را به هم بچسبانیم (منظور چسباندن کلمه الحمدلله که دولل می‌شود اسم شیطان) حالا همین صحبت‌هایی که شده بارش منفی می‌شود درواقع آن معنی و مفهومی را که برای خودمان جا می‌اندازیم یا این باررا دارد یا آن باررا دارد و دیگه فرق نمی‌کند دست چندم باشد، حالا اگر این باشد (منظور دریچه مثبت باز باشد) امید به جایی دارد، امید به پیدا کردن راهی، جایی، رسیدن به یک معرفتی دارد، اگر این یکی بود (منظور دریچه منفی باز باشد) دوباره لازم است برگردد بیاید از اینجا برود (از سمت مثبت) یعنی اینجا به چیزی نمی‌رسد، علت اینکه شاید هم یک مقداری انسان ناکام است بخاطر این است که در بُعد معرفت شناسی حرکت نتوانسته بکند و خیلی موفق نبوده، ببینید مسأله‌ای که اینجا وجود دارد این است که حالا دراین عکس برداری از مولکول آب و ماجراهائی که پیش آمده خوب خیلی صحبت‌ها هست، حتی کلمه‌ای را که مورد نظر شما هست روی کاغذ هم نوشتند و چسباندند روی لیوان آب و عکسبرداری نشان داده که مولکول آب تشخیص داده که این کلام مثبت است یا منفی است، خوب این مسأله هست که اگر فردی که این کلام را بچسباند و مفهومش را بداند خوب این بحث تبادل شعوری است و اگر نداند و این کلام را بچسباند این یک ماجرای عجیب و غریب تری را پیش می‌آورد.

### تشعشع شعوری و تشعشع نیات

بحث جالبی اینجا وجود دارد که به آن می‌رسیم ما یک تشعشع شعوری داریم و یک تشعشع نیات داریم همان فاز مثبت و منفی است، تفکر مثبت و منفی است، تفکر مثبت و منفی تشعشع دارد، آنچیزی که پشت آن خوابیده است یک مسأله هست که آیا ما می‌دانیم (همان بحث رطب خورده) اما یک تشعشع شعوری داریم ما چه بدانیم و چه ندانیم آن تشعشع دارد کارخودش را می‌کند از ما نمی‌پذیرند که ما نمی‌دانستیم.

خوب تشعشع صرف یعنی درواقع می‌توانیم بگوئیم که تشعشع نیات است، ما می‌دانیم آگاهی داریم به آن، فاز مثبت یا منفی هستیم اما تشعشع شعوری ربطی ندارد که ما اطلاع داریم یا اطلاع نداریم، توجه

بفرمائید که این غیر عادلانه نیست، انسان آمده معما کشف بکند، یعنی در واقع کار آدم در این چرخه کشف معما بوده و در این ماجرا چیزی که وجود دارد یؤمنون بالغیب بحث غیب بحث آن آگاهی که رو نیست (آشکار نیست) پنهان است نیاز است که کشف رمز بشود و در بیاید بیرون و اینطوری نیست که اگر همه چیز روشن بود دیگه به ما چه نیازی بود، دیگه نیازی نبود که ما در این چرخه کاری انجام بدهیم، برای همین هست که یک بخشی خیلی پنهان است، جذابیت موضوع به همین پیچیدگیها هست که وجود دارد، اگر این پیچیدگیها نبود افتخاری برای آدم نبود، خونریزی و فسادها می کند ولی اینها را هم می تواند کشف بکند، عام هست اما چه کسی خواسته ولی پیدا نکرده، درد نیست و گرنه طیب هست.

این ماجرائی که اینجا وجود دارد تمام جذابیت موضوع یک طرف و طرف دیگر طراح هست که توانسته چنین نقشه عظیم را طراحی بکند، یک طرف مخلوق هست که حالا ما هستیم که توانستیم این معمارا کشف بکنیم یعنی در انتها آدم توانسته این معما را کشف بکند، معما که حالا اینها اجزای بسیار ریز و کوچکی از این ماجرا هست ولی توانسته کشف بکند، ولی آیا شما می توانید این را روشن بکنید، اگر روشن نتوانیم بکنیم پس واقعیت دارد، اگر واقعیت دارد پس کاربرد دارد اگر کاربرد دارد پس ما می توانستیم در بیاوریم، اگر قرار بود که انسان نتواند که طراحی نمی شد، انسان می تواند، موضوع اینجا است که من فقط می توانم این جواب را بدهم که طالب می خواهد، ممکن است که هر کسی فکر کند طالب هست ولی آیا طالب با طالب فرق می کند یا نه، طالبی که واقعا می خواهد حتماً هم پیدا می کند، حالا اگر که ما پیدا نکردیم بخاطر اینکه شاید اشکالی در نحوه جستجو کردن ما بوده، اما اینها چیزی را عوض نمی کند.

الآن ما در مقابل یک مسأله قرار گرفتیم که نمی توانیم رد کنیم یا قبولش کنیم، بعد یک موضوعی ما در دوره قبل با هم برخورد کردیم، البته ما از آن خیلی سریع گذشتیم، چون قرار نبوده زیاد به آن پردازیم، آن موضوع آلودگی تشعشعاتی شعوری بود، توجه می کنید بحثی که وقتی اینها را برویم جلو یک دفعه می بینیم که یکسری از کیفیات هستی تابع ماهست، بحث غضب الهی که البته ما در آنجا غضب الهی را روی یکسری از چیزهای خیلی نزدیکتر به خودمان من خدمت شما توضیح دادم، مثل طوفان نوح، چون برای ما این طوفان نوح ملموس تر بود آمدیم صحبت کردیم، اما ساختار هستی، فید بک هایش، یک سری ماجراها و مسائلش دوباره تابعی از ما می شود، ما چه شعوری به او بدهیم او واکنش نشان می دهد، الآن باز هم ساده می گویم و هنوز زیاد نمی خواهیم به آن پردازیم ولی در واقع همانطور که یک مولکول آب از شعوری که ما به آن می دهیم شکل می گیرد، کج و معوج و .... می شود، جهان هستی هم از دور به آن نگاه کنند مثل همان مولکول آب می ماند و شعوری را که ما به آن اعمال می کنیم یک شکلی به خودش می گیرد، یک واکنش نشان می دهد و یک چیزی را به ما بر می گرداند.

**سؤال:** یعنی شعور ما از تمام شعور این هستی بیشتر است که ما بازتابش را می‌گیریم؟

**جواب:** شعور قانون دارد، یک ذره شعور مساوی است با کل شعور هستی، در هامیوپاتی هم همین است، یک ذره از این شعور آبی که در هامیوپاتی استفاده می‌کنند یک قطره اش برابر با یک استخر آب هست، چه یک قطره به بیمار بدهند و چه بگویند در روز ۶ لیوان از این آب بخور، شعور کمیت ندارد، شعور کیفیت دارد، شعور چون نه ماده هست و نه انرژی هست، فاقد کمیت است، لذا الآن کوچکترین شعور من و شما در کل هستی در آن واحد تأثیر می‌گذارد زمان و مکان شاملش نمی‌شود، تصورش مشکل است، قوانین شعور را در کتاب انسان از منظری دیگر یک نگاه بیاندازید، هستی روی ما و ما بر هستی، همه چیز روی همه چیز تأثیر می‌گذارد، ما روی هستی و هستی روی ما تأثیر دارد، تأثیر آبی دارد، حتی برای ما (برای بشر) موج آگاهی یا ذلت بیاید، خواری و گمراهی بیاید، هر چه که بیاید تابع شعوری هست که ما به هستی می‌دهیم.

وقتی که بحث دعا در ادیان مطرح شده در واقع دعا اعمال شعور بر هستی است، یعنی یک وسیله ایست که ما بیائیم بر هستی شعوری را اعمال بکنیم و هستی را باردار کنیم وقتی که اینکار مدام دارد صورت می‌گیرد هستی هم به ما تشعشعات می‌دهد، این یک کمی اینجا پیچیدگی دارد ولی سعی می‌کنم که یک جور هائی جا بیاندازیم. راجع به این ارتباطی که برقرار می‌کنیم البته انشاء الله در یک فرصتی در جلسه بعد دوستان دریافتهائی که می‌بایستی از این ارتباط داشته باشند گزارش خواهند داشت. قبل از ارتباط و در توضیح آن یک موضوعی را بگویم خدمت شما که به نوعی به موضوع ادیان بر می‌گردد، کلیه مراسم، مناسک و مسائلی که در ادیان وجود دارد و حالا خودمان هم که مفصل داریم از بحث حج، نماز و... جریاناتی را قرار بوده انتقال بدهند و در آنها موضوعاتی و جریاناتی در واقع جاری بوده که حالا ما نمی‌دانیم چطور در طول تاریخ از آن جریانات خالی شده یا حرفش نیست و یا اینکه گذاشتن بینند که چه کسی پیدامی‌کند و چه کسی پیدانمی‌کند، در هر صورت ما چیزی نمی‌دانیم، قضاوتی هم نمی‌کنیم که اصلاً بوده یا نبوده ولی در آگاهی که ما می‌دانیم هست اینها بیخودی طراحی نشده بودند و در بطن آنها ماجراهائی جریان داشته و هر جا که برویم، هر چه بشنویم برای خودش یک چیزی داشته، مثلاً بشنویم تعمیر روح، غسل تعمیر و حالا خودمان هم که عرض کردم خدمتان از این مسائل بسیار بسیار زیاد داریم، بحث یحیی تعمیر دهنده، یحیی تعمیر دهنده خوب مثلاً چکار می‌کرده، یک کار فیزیکی می‌کرده، یک کار مکانیکی می‌کرده، کله یکی رامی‌کرده در آب و در می‌آورده و می‌گفته من تورا تعمیر دادم، خوب اینکار را من، شما و همه می‌توانند بکنند، چرا گفتند یحیی تعمیر دهنده، چرا ایشان بعنوان یک ارائه کننده معرفی شده است.

من می‌خواهم بگویم در پشت تمام مسائلی که ما دنبال می‌کنیم تحت نام مراسم، مناسک و غیره، چیزی خوابیده، مطلبی خوابیده که عرض کردم بدلالی که نمی‌دانیم آنها را از دست داده، یک ارتباطی

برقراری کنیم به شکل ساده‌ای به این مسأله نزدیک بشویم که ببینیم در واقع اینطور هست، یکی از فرمهای که شاید تاریخ چند هزارساله دارد که انسان دستش را بسمت آسمان بلند کرده، آیامنظورش این بوده که ای خدای آسمانها، راجع به ذهن بی‌ذهنی قبلاً صحبت کردیم و آن صحبت‌ها مقدماتی بود برای یک بحثهایی که اینجاها داشته باشیم، آن افکار را بنوعی چقدر فاصله گرفتیم، آیا انسان از عهد عتیق، ما قبل آن اگر دستش را بلند کرده منظورش این بود که خدای آسمانها، در اینصورت خود این هم شرک بوده، چون وقتی بگوئیم خدای آسمان، یعنی خدا را تکه تکه کردیم، خوب آنوقت خدای زمین چه می‌شود، خدای درون، خدای بیرون چه می‌شود، خوب پس کدام سمت است، به کدام سمت ما رو بکنیم که او باشد، اصلاً ماجرا این نبوده، بعدها یواش یواش شاید این مسأله شده است.

### ارتباط قنوت

دوتا حالت را توجه بکنید، یک بار با کلام و یک بار بدون کلام که هیچ کلامی نیست و ما به آن منبع فیض ارتباط برقرار می‌کنیم، همه را آزمایش می‌کنیم، در واقع یک نظر است، نظر بیاندازید، نظر نه اینکه فکر کنید حالا می‌خواهید چکار انجام بدهید، تست بکنیم و بعد متوجه می‌شویم که اصلاً اصل ماجرا چی بوده و قضایا چی بوده، فقط اینها منوط به آزمایش هست، اگر آزمایش نکنیم زیاد نمی‌شود باین بیان و توضیح مسأله را دنبال کرد، خودتان تست کنید، عوض و بدل کنید اسماء الله را هر چه که دارید، یکبار اصلاً هیچ چیز نگوئید و یکبار نه می‌گوئیم و نظر می‌اندازیم، آنوقت ببینیم که ماجرا از چه قرار است، ضمناً توجه هم داشته باشیم به اختلافی که ارتباطات می‌توانند داشته باشند، این را هم مد نظر داشته باشید تا بعداً بتوانید یک قیاسی داشته باشید

خوب برای برقراری این ارتباط يك چند لحظه‌ای دستها را می‌بریم بالا، چشم‌ها بسته، دریافته‌ها را ببینید که چی هست، یا رحمان یا رحیم شروع می‌کنیم. این ارتباط ظریف دقیق و حساسی هست، در این ارتباط دقیقاً به تشعشعات خروجی، به عواملی که ایجاد چیزی، دافع‌هایی ایجاد می‌کند توجه بکنید، خروجی‌هایی که از دست هست، که در تشعشع دفاعی یک جورهایی از آن را تجربه کردید و اینجا این را هم ببینید که چرا اصلاً آمده اینکار شده، یک کسی ممکن است به صورت یک تشریفات به آن نگاه کند، بار اول اشکالی ندارد نگه داریم دستمان را دقت کنیم ولی در دفعات بعدی شما مخصوصاً در منزل دستتان را آرام بیاورید بالا دقت کنید ببینید در این مسیر که شما تا بالا می‌آورید چه اتفاقاتی رخ می‌دهد، اینها را دقت بکنید، مسأله‌ای نیست اگر هم بردید بالا آوردید پائین و خواستید هر جور انجام بدهید اشکالی ندارد آزادید، چشمها را ببندید و همه حواسها را جمع کنید، هر جور دوست داشتید، آنقدر که بگیریید مطلب چیه، چند دقیقه نگه می‌داریم، بیاورید پائین ببریید بالا هر کاری دوست داشتید انجام بدهید.

### چرا در ادیان چیزهائی به انسان پیشنهاد شده

**صحنه‌های بعد از ارتباط:** هر چه که می‌رویم جلوتر، سریعتر و گسترده‌تر می‌شود، یک موضوعی را بگویم، در این خصوص آن چیزی را هم که ما عنوان بکنیم، مثلاً من در این ارتباط که الآن برقرار کردیم با یا رحمان و یا رحیم شروع کردم، شما آنچه را که بگوئید در نوع ارتباط تغییراتی را ایجاد می‌کند (که دیگه می‌دانید باید صد درصد بحثی باشد که مطمئن باشد مثل همین یا رحمان و یا رحیم و یا هر کلام دیگری که گفتید، هر چه که خواستید یعنی هیچ چیز منفی این وسط وارد نشود) برای همین هم آن چیزی که در متون مذهبی آمده، آنها دیگه مطمئن هستند، البته باید چند بار انجام بدهیم، چون دوستان دستشان خسته می‌شود و زمان کوتاه بود ولی در همان زمان کوتاه هم ارتباطی برقرار می‌شود و جریانی می‌آید.

تمام مسائل مختلف ادیان را مورد بررسی قرار می‌دهیم، همه را تک به تک در واقع آنچه را که شنیدیم، همه را مورد بررسی قرار می‌دهیم از این زاویه و از بُعد کیفی، البته نه اینکه در آنجا بُعد کیفی ندارد، سوء تفاهم نشود، بلکه از زاویه ارتباط مورد بررسی قرار می‌دهیم، حالا شما حسابش را بکنید وقتی که در این ارتباطات آن مفاهیمی که نهادینه هم شده، اینها بهم مرتبط می‌شود، پس یک جا نهادینه می‌شود، یک جا ارتباط برقرار می‌شود و یک جا آن نهادینه تجلی پیدا می‌کند، آنوقت می‌بینیم که یک چیز جالبی از درونش درمی‌آید بیرون و به یک شکوفائی می‌رسد، به یک چیزی می‌رسد که صرفاً با یک حرکت فیزیکی صرف کاملاً تفاوت دارد، با یک حرکت که صرفاً جنبه فیزیکی دارد و تازه آن چیزهائی هم که می‌گوئیم نهادینه نیست.

می‌آئیم بعد متوجه می‌شویم که چرا در ادیان پیشنهاد شده، بعضیها تصورشان این است که اینها در ادیان پیشنهاد شده که ما اینکارها را بکنیم تا خدا ما را مورد غضب قرار ندهد و بعد بقیه ماجراها و بیردمارا به بهشت و... در حالیکه او بی‌نیاز است و این مسائل برای ما بوده که تا از این رهگذر بتوانیم چیزی پیدا بکنیم و از قبل آن چیزهائی را که پیدا کرده‌ایم یک اتفاقات دیگری بیافتد که الآن صحبت کردیم مثل چشم باطن بین و... که انشاءالله در این دوره به تفصیل راجع به آنها صحبت خواهیم کرد و هدف ادیان و حالا دیگه این دین مبین اسلام را هم که با ظرافت بیشتری سعی می‌کنیم مورد بررسی قرار بدهیم و خلاصه قراره به یک آشتی برسیم و دیدگاه ما از این حالت فعلی کاملاً خارج بشود، بصورتی نگاه بکنیم که شایسته و برازنده است و آن منزلت بجا بیاید، چون آنجور که ما نگاه می‌کنیم خدای ما خدای نیازمندی است.

لازم نیست که ما حتماً در شرک و کفر آشکار باشیم، ممکن است ما به گونه‌ای نگاه کنیم که خدای ما خدای نیازمندی جلوه داده بشود و درواقع ما برای فرار از غضبش داریم اینکار را می‌کنیم که خوب اونیازند می‌شود، اگر اینجوری باشد و یا بقیه مسائلی که قبلاً هم به تفصیل در موردشان صحبت داشتیم، اما در این دوره بیشتر می‌خواهیم اثبات بکنیم مسأله را، یعنی حالا از این زاویه بیایم نزدیک بشویم، اثبات بشود که بابا اصلاً ماجرا یک چیزهای دیگری بوده و خوب از حالا به بعد این استارت خورده هر موقع که شما دعا بکنید و هر موقع که شما دستتان به سمت آسمان برود می‌بینید که آمد، حالا بهر صورت و به یک شکلهائی ما به این ارتباطات نزدیک می‌شویم، به حس حضور، شکر وجودی.

اگر خاطرتان باشد راجع به شکر وجودی از دوره یک صحبت کردیم، بحث این نیست که ما بگوئیم خدا را شکر، تصویری که بعضیها از الحمدلله دارند این است که اگر نگوئیم خدا را شکر خدا خشمش می‌گیرد، اصلاً آیا اینجوری است، درواقع آنجا آن الحمدلله گفته می‌شود تا از ظاهر به باطن برود و نهادینه بشود و ما بدانیم که با تکراری که پیش می‌آید اینها برود بنشینند در یک نرم افزاری، منتها چون منظور را نمی‌دانیم، اشتباه می‌رود و برنامه‌ریزی می‌شود و بعد از آن هم این مسائل را دریافت داشته باشیم و حالا انشاءالله در این دوره‌ای که هستیم و دیگه منبعد از این مسائل که زمینه‌هایش را چیدیم در طی دوره‌ها از تعریف خدا، از تشعشعات مختلف از مسائل مختلف زمینه چینی کرده بودیم تا به اینجا برسیم تا بتوانیم وارد یک پروسه عملی‌تری روی بحث خصوصاً مسائل عبادی بشویم و حالا از نقطه نظرات مختلف در بخشهای مختلف مثل روزه، حج، نماز و.... نگاه بکنیم، پس انشاءالله در این دوره دوستان این تجارب را کاملاً قرار است که دنبال بکنند، البته قطعاً دنبال می‌کنند با دنبال کردن هدف ادیان از پیشنهاد مسائل عبادی تا حد زیادی برای ما روشن می‌شود و حالا استفاده هم که می‌توانیم از آن داشته باشیم.

## هم فازی کلام با حرکات

**ادامه صحبت‌های بعد از ارتباط قنوت در جلسه بعد:** من یک توضیح چند دقیقه‌ای خدمت شما بدهم، دوستان تا جلسه بعد ارتباط رکوع و سجود و تمام چیزهائی را که در جریان یک نماز هست چک بکنید، کنترل بکنید با دقت ببینید در تمام حالاتی که پیش می‌آید چه چرخه‌هائی راه می‌افتد و در سجود و در سایر بخشها، چون اینجا عملاً این ارتباط را نمی‌توانیم بخوبی داشته باشیم در منزل انجام بدهیم، لازم است بارهای اول حواستان جمع‌تر باشد ولی دفعات بعد دیگه اصولاً خودش جاری و روان است، یک موضوعی را من خدمت شما توضیح بدهم ارتباط همه اینها را بعداً متوجه می‌شوید که چرا ما این ارتباط را برقرار می‌کنیم، آن ارتباط را برقرار می‌کنیم، من فکر می‌کنم که بعضی از دوستان متوجه شده باشند که چه کارهائی دارد صورت می‌گیرد.

ببینید اتفاقاتی که می افتد بطور کلی یک همفازی حرکات با کلام اولاً پیش می آید یعنی کاری که ما می کنیم اولاً با کلام ما دارد همفاز می شود، تغییراتی که در کلام اتفاق می افتد دارد از حالت شرک می آید بیرون از حالتی که حالا ما لازم شد رویشان یک مکتهائی می کنیم تا اینجا و مطالبی که گفتیم بعد هم ادامه می دهیم ، مثلاً بعدها هم توضیحاتی در خصوص دقت نظر روی اینکه چی می گوئیم (از این به آن تبدیل نشود منظور از مثبت به منفی تبدیل نشود) و بطور کلی تشعشع نهائی، تشعشع شعوری مثبت باشد ، یعنی ما داریم به این سمت می رویم حالا الان ممکن است ده درصدش را درست کرده باشیم ، بیست درصدش را درست کرده باشیم ، داریم می رویم بسمتی که بطور کامل آنچه را که داریم می گوئیم و تحت قدرت کلام، قدرت اندیشه، تأثیر اندیشه یا بهر عنوان و نام که الان شما می توانید در نظر بگیرید (نمی دانم ما مشکل واژه پردازی داریم) اینها تشعشع شعوری مثبت داشته باشند.

ارتباطات لازم که در این جریانات برقرار باشد یعنی بحث یکسری حرکات هست ظاهراً اما باطنش (حرکات همه هم ظاهر دارد و هم باطن دارد) ظاهر حرکات که دیگه ما از ظاهر آمدیم بیرون ، باطن حرکات در واقع هست و هر کدامش ما را به یک نحوی در ارتباطاتی قرار می دهد (که حالا انشاء الله دوستان تجربه می کنند و گزارشاتش را باهم بررسی می کنیم) وقتی این دو تا با هم همسو می شوند فقط مراقب خودتان باشید چون دیگه نمی دانم چه حالی پیش بیاید و چه جذبه ای، چه حالی که همان جذبه ای است که گفتند تیر را از پای حضرت علی (ع) سر نماز بیرون کشیدند و او متوجه نشد .

### تفکر ابن ملجمی ( بنام حق در مقابل حق )

**ادامه بحث ارتباط قنوت :** در واقع این مسأله نشان این نبوده که خدایا تو در آسمانی ، نشانه این بوده که رد کن بیاد، این در واقع نشان این بوده که بده بیاد و ما الان اینجا منتظریم بدهی بیاید و حال یک جا هم این بوده که اجازه بده تا ما کانال برای تو باشیم ، مجرائی برای تو باشیم ما را به خدمت بگیر و حالا ما هم آمدیم و بهر حال این توفیق نصیب ما شد که جاری کننده باشیم ، بعد هم در واقع شاید به این زبان نگفتیم چون عرض کردم خدمت شما یک زبانهائی هست که خاص است، اما آمدیم در قالب اینکه خیلی خوب برویم تست کنیم، یعنی ما بطور غیر مستقیم حرفها را زدیم .

ممکن است یک کسی بیاید بگوید این از کجا پیدا شده از کی تا حالا تو می خواهی کانال بشوی ، ما بایک تصوراتی ممکن است رودررو باشیم، مگه توکی هستی و ... توجه می کنید از این پیغام، پسغامها بیاید که انحصار هست آقا اصلاً شما کی هستید که اتصال می دهید ، یعنی یک چیزی که ما بسادگی واردش شدیم و متوجه شدیم که به همین سادگی است، یک کسانی ممکن است در کار خدا هم بُخل بورزند، خوب ما این کار را کردیم و احساس خوبی داریم و این احساس خوب به ما احساس نزدیکی با

خدا هم داد، این کجایش اشکال دارد، هر جایی بهر طریقی، بهر شکلی ما احساس کنیم که نزدیکتر شدیم مقبول است و همه ادیان هم آمدند که یک جوری ما را نزدیکمان بکنند ولی در واقع در کار خدا هم بُخل وجود دارد، در کار خدا هم انحصار وجود دارد و همان تفکر ابن ملجمی وجود دارد که در واقع بنام حق در مقابل حق، می گوید به خدا نزدیک بشو ولی ... ولی این که هر جور که من بگویم، در حالیکه راهها به تعداد انسانها هست، خلافتش را بیا بگو.

بنابراین در واقع شیوه تفکری را من می خواهم خدمت شما بگویم یک جا هست که بحث این است که فقط می خواهیم بگیریم، یک جا بحث این است که ما را کانال بکن، ما را به یک نحوی در این مجرا قرار بده تا از ما رد بشود از ما عبور بکنند، به ما اجازه بده تا ما انعکاس دهنده آن رحمانیت باشیم، ما را هم به بازی بگیرید، ما را هم توی این ماجرا وارد بکنید، حالا که ما خیلی زبان ساده ای داریم درست است جامه دران نیست ولی خیلی ساده داریم می گوئیم، اینقدر اشتیاق داریم که در واقع ما بشکلی در این مسیر قرار بگیریم، تمام این ماجراهائی که در تاریخ در ادیان در مرام های مختلف اتفاق افتاده همه شان پیام های خاصی و مشخصی دارند که ما می خواهیم به زبان ساده بدون تشریفات برویم داخلش تست بکنیم و تجربه اش بکنیم.

یکی از مسائلی که در این رابطه هست این است که انسان این را ابداع نکرده از همان ابتدا هدایت شده، یعنی از همان مثلاً سجده رفتن هدایت بوده و این ارتباط (منظور ارتباط قنوت) هدایت بوده، تمام اینها یعنی در واقع بدنبال موضوع هدایت رُخ داده و در آن قرار بوده که اتفاقی بیافتد، منتها به تدریج بعداً به یک شکلهایی بدست فراموشی سپرده شده است.

**در پاسخ به یک سؤال:** در خصوص اینکه جهت برقراری این ارتباط قنوت نماز دورکعتی بخوانم یا ..... موضوع را پیچیده کردید فرمودید که نماز دورکعتی بخوانیم یا ... شما از دو حال خارج نیست یا نماز می خواندید یا نمی خواندید، اگر می خواندید حالا با این ارتباط بروید داخل نماز و ببینید که چه تجربه ای می کنید، اگر هم نمی خواندید بعنوان تجربه دنبال بکنید ببینید که چه تجربه ای خواهید داشت.

**گزارش برقراری ارتباط قنوت:** انسان وقتی در هبوط قرار می گیرد: در این ارتباط آخر، یک مفاهیمی بر من روشن شد می گویم شاید به درد این جمع بخورد، در ارتباط با همین موضوعی که توضیح می فرمائید انسان وقتی در هبوط قرار می گیرد درگیر معانی، لغت و استدلال و استدراج می گردد، انسان در اتصال رها از تمام معانی فقط از دیدن به شوق و شعف رسیده حضور را احساس می کند و تمام لحظه لحظه بودنش ایجاد کردن و ایجاد شدن می شود که استاد شناخت در روی زمین می شود و عصر دوره زمین هم اکنون بر این منوال می گذرد، روزگار آگاهی و شناخت و آنوقت همه چیز سرمنشأ عشق و ایجاد شدن است.



**صحبت‌های استاد:** بله زندگی باغ تماشای خداست، شما طبق همین قضایا بیائید جلو و ادامه بدهید ببینید چه می‌شود و آن دوستان هم که در این ارتباط (ارتباط قنوت) خواستند فیگور قضیه را بیابند هر طور که دلشان خواست دنبال کنند، عده‌ای هم که وضو می‌گیرند و در نماز در ارتباط قرار می‌گیرند و به این صورت دنبال می‌کنند.

## اصناف ملائک

**سؤال:** این شعوری را که شما راجع به آن صحبت می‌کنید، خودتان در دوره دو اشاره ای بر اتمها، کربنها، میدانهای گرانشی کردید من یک آگاهی یک روزی برای من آمد راجع به همانها که اینها در مرکز هستی هستند و... اینکه متوجه شدم که همه چیز دارای شعور هست که شما خودتان می‌گفتید، بعد این کمی ملموس تر شد تا اینکه الان ما هر چیزی را بخواهیم بگوئیم، شما منظورتان ملائک هستند، شما گفتید اتمها، کربنها، میدانهای گرانشی و... همه اینها ملائک هستند، هستی خدا بر دوش ملائک هست، خوب ما آب می‌خوریم و در آن شعور هست، شعور یعنی همان ملائک آیا این درست است؟

**جواب:** راجع به اصناف ملائک انشاءالله بتوانیم تحقیقات مفصلی بکنیم و دسته بندی و طبقه بندی بکنیم، اصناف ملائک یعنی خدمتگذاران (البته من اینجوری می‌گویم شما تمام تمثیلهای من را نشنیده بگیرید) اصناف ملائک دست به دست هم دادند و هستی، چرخ و فلک داردمی گردد و آدم این مسیر را طی می‌کند، بعضیهایشان (منظور بعضی از ملائک) قانون هستند، بعضیهایشان در واقع همان اتمها هستند با دو بال، سه بال و... خلاصه هر کدامشان کارگزاری هستند، این ملائک کارگزاران هستند، یکی از این کارگزاران کارگزار تضاد هست، تضاد را به هستی القاء کرده، کی بوده این ملک تضاد، ابلیس بوده، ابلیس با شیطان گفتیم فرق دارد، در طرح این هستی این ملک بود که سجده نکرد، بقیه سجده کردند، کُرنش کردند و آمدند در هستی و هر کدامشان یک جوری مأموریهائی که دارند سر مأموریت‌های خودشان قرار گرفتند و بصورت ثابت و تثبیت شده قبول کردند که اینجا بایستند نگاهیانی بدهند، اینجا در مورد کارگزار اعمال تضاد یک بخش ثابت و یک بخش متغیر وجود دارد، بخش ثابت رفت در قالب قانون و شد قانون تضاد (شب و روز، خوب و بد و...) و یک بخش متغیر است که ایجاد تنوع عجیب و غریبی کرده بواسطه ما، آن بخشی را که ما به خدمت می‌گیریم بخش متغیرش است.

می‌آئیم به شیطان می‌رسیم، ابلیس با شیطان فرق می‌کند، وقتی که به اینجا می‌آئیم شیطان متغیر است و می‌تواند کاربُردهای مختلفی را داشته باشد، اینجا یک بخش از اینها زمینه را تشکیل دادند، یک بخش قوانین را تشکیل دادند، حالا البته اینها از هم جدا نیست، متنها آنجا در متون، ملک وحی، ملک موت نام بُرده شده، همه این چیزها در واقع مگر غیر از این است که ملک موت قانون است، قانون تولد و مرگ، یک موجودی نیست که بیاید بایستد بالای سرما و بگوید آدمم جان تورا بگیرم، قانون است که جان ما را می‌گیرد، آنتروپی، خستگی است و چیزی که القاء شده به جهان هستی، یک سیستم الکتریک است، تا زمانی که

می‌تواند نیروی حیات را تبدیل کند سرپا هست، لحظه‌ای که نشد حالا طبق قوانین و مقررات و مسائل مختلفش دیگره آنجا تمام است این حاکم می‌شود، (حالا راجع به هستی باز هم صحبت می‌کنیم و راجع به قوانین باز هم صحبت‌های کلی تری می‌کنیم).

شما فکر کنید از عهد عتیق انسان تازه به اعداد تسلط پیدا کرده بود وقتیکه در عهد عتیق تورات چندگانه می‌آید سِفِر اعداد، پیدایش (سِفِر = پیدایش) اینها را می‌آید عنوان می‌کند، خوب انسان تا حدودی به اعداد نزدیک شده بود اما نمی‌توانسته بیش از یک حدی بازی فکری و ذهنی بکند، دوران کودکی انسان بوده شما به کتاب کودکان مراجعه بکنید با کتاب بزرگسالها چه فرقی می‌کند، غیر از قشنگیش.

#### چون سروکارت با کودک فتاد هم زبان کودکی باید گشاد - مولانا

می‌بینید که آنها یک خاله خر سه درست کردند، یک آقا روباهه درست کردند، شخصیت‌هایی دارند، هر چیزی راه افتاده بال در آورده براحتی بلند شده، به راحتی پرواز کرده و خلاصه کلام دنیائی است که با تمثیلهای درست شده. لذا در آن دوران (منظور دوران عهد عتیق) نمی‌توانستند بیایند بگویند که عرش خدا را چهارتا میدان گرانشی، الکترومغناطیسی، هسته ضعیف و هسته قوی نگه داشته (تا اینجا ما این چهارتا میدان را می‌شناسیم ولی بیشتر از اینها هست) لذا آمدند و گفتند عرش خدا را ملائک نگه داشتند، چون کشش ذهنی در این حد بوده و در این حد هم ارتباط بوده، همراه شدند آمدند و قرار بوده از لابلای این حرفها آنها مفاهیم معرفتی را بگیرند، قرار نبوده که بیایند به اتم و این حرفها برسند.

#### چون که کس نگشود و نگشاید به حکمت این معمارا - حافظ

حالا مثلاً ما فهمیدیم که اتم چیه، این همه چیزهایی که ما در علم به آن رسیدیم چه گلی به جمال خودمان زدیم، چه گلی به جمال هستی زدیم، انسان آن موقع سرگردان بوده، این موقع هم سرگردان هست، شاید الان بیشتر هم سرگردان شدیم، شاید تا آن موقع که اتم را نشکافته بودیم خیلی راحت تر بودیم، شب راحت می‌رفتیم می‌خوابیدیم، آنها می‌دانستند که ما مشکل مان در ملائک نیست، مشکل ما در الحمد لله است، مشکل ما در الله اکبر است، یک بخش دیگر زمینه هست و ما قرار است بیایم جلو با آن و در اولویت بندی و در زمان خودش کشف کنیم، در عهد عتیق امکان اینکه اتم را کشف می‌کردند نبوده، طبیعتاً اگر قرار بوده در آن عصر بیاید می‌بایستی با زبان عهد عتیقی‌ها می‌آمده، استنباط من از خیلی از اینها این بوده که اینها دیدند، دیدن با توضیح فرق نمی‌کند، یعنی اصول قضیه را دستشان آمده که ماجرا چیست، مثلاً عارفی که می‌گوید:

#### این کمر هستی موهوم را چون بگشایی به میان هیچ نیست - اوحی مراغهای

من اطمینان دارم که دیده ولی آیا توانسته به هم عصریهای خودش بفهماند که چی دیده و چی می‌خواهد بگوید، بنابراین وقتی ادیان می‌خواهند حرفی بزنند، صحبتی بکنند باید چکار بکنند، باید زبان عمومی را نگاه می‌کردند و با زبان عام صحبت می‌کردند در قالب داستانهای در قالب یک ماجراهائی برسانند که انسان برای هدفی آمده، خوب خیلی از مسائل را می‌بینیم که نسبت به آن زمان است، مثلاً خیلی از این قضایائی

که ما در قرآن مجید برمی خوریم و قرآن مجید در زمان برده داری در واقع عرضه شده و با زبان عربستان آنروز با فرهنگ آنروز و باتوجه به اینکه دوره برده داری بوده اینها عرضه شده حتی تا این حد، بنابراین موضوع تا قبل از عهد عتیق برگردیم به هرجائی فرقی نمی کند، هیچ تفاوتی نمی کند و می آئیم می بینیم که یک اصول ثابت است و یک اصول متغیر و تابعی از زمان و تابعی از خیلی از مسائل آنجا هست.

**صحبتهای یکی از حاضرین:** چون ملائک قوانین هستند پس شعور بالاتر از قوانین است: بعد شما که به آن مرتبه شناخت رسیدید قدر خودتان را شناختید به مرتبه ای آمدید که ملائک مانند پائین تر، نزول پیدا کردند در مقابل شما به یک مرتبه بعد، بعد استاد در مورد یک بحثی که شما داشتید در مورد بحث شعور در خلقت (شعور بنیادی، شعور زمینه، شعور حیات، شعور تعقل غریزی، شعور تعقل اختیاری و شعور عشق) و چون ملائک قوانین هستند در واقع می توان گفت شعور بالاتر از قوانین هست و هرکسی به این پی برد همین در تأیید فرمایش شما در مورد اینکه پشت این کلمات شعوری هست، یکی هم قوانین حاکم هست بر این کلمات. که گفتید هنر انسان این است که به آن شعور عشق برسد بعد چون به آن شعور عشق رسیده بود آن شعور تعقل مانده پائین.

**صحبتهای استاد:** خدا، ایجاد کننده شعور، هوشمندی و هوشمندی ایجاد کننده قوانین بوده، یعنی قوانین را در واقع این هوشمندی بنیان گذاشته، قوانین، اعداد را، یعنی این کمیته را القاء کردند به هستی، اعمال کردند به این هستی، خدا خالق هوشمندی، هوشمندی خالق قوانین، قوانین خالق اعداد و احسن الخالقین، انسان برای فهم اینکه خدا خالق هوشمندی، هوشمندی خالق قوانین و قوانین خالق اعداد هست از اینطرفی آمده (منظور از آخر به اول و از اعداد به قوانین و...) اول فهمیده عدد هست، بعد فهمیده که این اعداد خودشان تابع قانون هستند و در واقع این اعداد خودشان ناشی از قانون هستند و بعد فهمیده که این قانون را هم باید هوشمندی می بود که بنیان می گذاشت لذا:

**فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ** آفرین باد بر خدا که بهترین آفرینندگان است - مؤنون ۱۴.

**سوال:** در خصوص فرق شعور با تشعشع: مشکل من این است که آنجا شما فرمودید تشعشع، همینجور دوباره آمدید پائین تر، جایگاه تشعشع وقتی تشعشع می گوئیم یعنی باز مثبت و منفی می شود ولی ما اینجا شعور می گوئیم دیگه اسم تشعشع را نمی توانیم بیاوریم.

**جواب:** ببینید ما مشکل واژه پردازی داریم در فارسی که داریم در ترجمه هم دوستان کمیته ترجمه می دانند که چقدر مشکل داریم، ببینید ما منظورمان اینجاست که بدانیم این تشعشع وابسته به نیت هست و یکبار این غیر وابسته به نیت هست، اگر بخوایم برویم در جزئیات به یک مطالب عجیب و غریبی ممکن است برخورد بکنیم ولی فعلاً ما این دو تا دسته را نگه داریم تا بعد برویم داخل روح جمعی، حافظه جمعی از ابتدا به انتها چرا الآن ما از تاریکی می ترسیم و چرا، چرا و..... چرا و بعد می بینیم که هرچه درست فکر کردیم، غلط فکر کردیم در دو دسته تشعشعات شعوری محفوظ است و ما از آن برخوردار هستیم.

حالا مباحثی در ادیان مثل ماجرای غسل، اصولاً در ادیان بحث غسل هست، حالا این غسل در یک جائی بصورت غسل تعمید هست و یک جا به یک شکل دیگر است و خودمان هم داریم، آنوقت به یک مباحثی می‌رسیم که این مباحث را به این شکلها عرض کردم خدمت شما دفعه قبل، یکدفعه می‌گویند یحیی تعمید دهنده، حالا چرا یحیی تعمید دهنده، خوب این همه در طول تاریخ ممکن است این کاره شده باشد، لذا ما برای اینکه وقتی رسیدیم به تعریفها بتوانیم تعریف داشته باشیم ابتدا به ساکن باید اینها برای ما مشخص بشود و تفکیک پیدا بکند و ما به آن اشراف پیدا بکنیم بعد تا آنجا ببینیم که مثلاً بحث غسل، غسل تعمید و این حرفهائی که مطرح شده چگونه و چطوری هست.

**صحبت‌های یکی از حاضرین:** حتی شعور کیهانی را مجاز دیدم: من پریشب که داشتم کتاب دوم شما را می‌خواندم قسمتی که رسیدم به مجاز و حقیقت، عین همین پله را داشتم می‌رفتم بالا تا برسد به آن حقیقت، یعنی در واقع همین قسمتی که ما داریم می‌گوئیم ظاهر، باطن، انتهایش اگر ما اینها را بتوانیم یک ماتریس درست کنیم، خیلی نتایج خوبی می‌توانیم بگیریم، یعنی منظورم این است که همینطور که ما از اعداد می‌آئیم روی قوانین، هوشمندی، خدا، همینطور هم از دنیای خودمان به دنیای مجاز (از آینه به خودمان که واقعیت، حقیقت هستیم) من وقتی تمام اینها را رفتم واقعاً به آن هیچ مطلق رسیدم، من حتی شعور کیهانی را مجاز دیدم.

### سلسله مراتب مجاز و حقیقت

ببینید یک جائی این اعداد مجاز هست نسبت به قوانین اما نسبت به خودش حقیقت هست، اما نسبت به قوانین چی، می‌بینیم نسبت به قوانین این قرارداد ما هست، این اعداد نسبت به آن قوانین مجاز است و قوانین هم نسبت به بالائی (هوشمندی) مجاز است، بنابراین زیر مجموعه خدا همه مجاز است، اما الان من نسبت به خودم اگر جلوی آینه بایستم آن تصویر مجاز هست من حقیقت هستم، بنابراین هر چیزی هم حقیقت دارد وهم ندارد هم مجاز هست وهم حقیقت است چرا؟ چون تا ندانیم نسبت به کجا نمی‌دانیم که در واقع چه وضعیتی دارد. پیدا می‌کند، هرچه راجع به شعور الان صحبت می‌شود من هیچ استنباطی از ضد شعور ندارم که اصلاً چه مفهومی دارد.

#### نسبت حقیقت به مجاز

حقیقت	من	شعور کیهانی	الله	الله
مجاز	تصویر من در آینه	جهان هستی	شعور کیهانی	تجلیات الهی

**سوال:** استاد این نمودار شعور را که ترسیم فرمودید ما هیچ استنباطی از ضد شعور نداریم، چون در این هم مثبت هست و هم منفی هست، **ضد شعور چه مفهومی دارد؟**

**جواب:** در واقع ما وقتی می‌گوئیم شعور یعنی مثبت و منفی ولی مثبت و منفی‌اش را نمی‌گوئیم در دلش خوابیده اما اگر لازم شد می‌گوئیم شعور مثبت و یا لازم شد می‌گوئیم شعور منفی ولی بطور کلی هر جا گفتیم شعور، هوشمندی یعنی مثبت و منفی.

**سوال:** شما یک بحثی در قسمت الله اکبر مطرح کردید نوشتید مثبت یا منفی، این دوستان یک سوالی را مطرح کردند شما گفتید ببید یا در مثبت هستید یا در منفی هستید، اگر در منفی هستید بر می‌گردید می‌آیید در مثبت، حالا ایشان که صحبتش مرتبه درک بود، من می‌خواستم آنجا با شما صحبت بکنم که این دید سیاه و سفید را در ما تقویت می‌کند یا سیاهی یا سفیدی، خاکستری ندارد، در آنجا قصد شما این بود که مطلب را باز کنید اما وقتی که ما داریم می‌گوئیم شعور هم همین فرمایش شما در آن هم مثبت دارد هم منفی دارد، آنجائی که شما داشتید در رابطه با شعور صرف صحبت می‌کردید، بعد آمدید مثبت و منفی گذاشتید بعد آمدید راجع به شعور دیگری صحبت کردید من می‌خواهم بگویم چیزی که شعور نیست چیست، ما یک شعور داریم همین شعور مثبت است و شعور منفی، شعور مثبت باعث این می‌شود که آگاهی برود بالاتر، شعور منفی باعث می‌شود که من تنزل پیدا بکنم، شعور مثبت باعث می‌شود من بالا بروم، شعور منفی باعث می‌شود که من پائین بیایم ولی ضد شعور چیست؟

**جواب:** یک بخش از این شعور وابسته به نیت است و یک دسته غیر وابسته به نیت، مثبت و منفی، شعور و ضد شعور.

**ادامه سوال:** استاد من فکر می‌کنم آن چیزی که خود شعور هست مثل این قیاسی که ما داریم می‌کنیم مثل نفخت فیه من روحی مقایسه آن روحی که در نفخت فیه من روحی است با روح القدوس، این است داستان، داستان اینست که آن درست است در بطن خودش دارد، آنجا آن می‌شود ثابت برای همه، حالا برای انسان مختار می‌شود، بقیه دارند ولی اختیار دار نیستند در آن روح می‌شود شرح وظیفه ای یعنی ضد شعور، شعور وظیفه‌ای می‌شود، وظیفه منفی است اما شعور منفی و مثبت، شعور منفی، شعور مختار منفی، شعوری که به نیت من وابسته است، اما ضد شعور شعوری که به نیت من وابسته نیست، خودش منفی است ولی به من بستگی ندارد.

**جواب:** من که فکر می‌کنم که در واقع همین می‌شود، یک دسته وابسته به نیت ما هست و یک دسته غیر وابسته به نیت ما هست که توضیح دادیم.

## فلسفه خلقت

چرا ما خلق شدیم: یک تعریفی از تعالی می‌کنیم، البته بحثی که من زور می‌زنم که برسانم آن چیزی را که مدنظرم هست و خودم اعتراف دارم که واقعاً بیان کافی نیست و آنطور که باید و شاید در مسائل ادراکی مثل همان رساندن مژه سبب است که واقعاً مشکل است، مثالی بزنم، نهایت تعالی یک استاد چیه، مثلاً یک استاد مکانیک، زرگر، فرش‌باف، فرضاً نهایت تعالی یک استاد قالیباف کجاست، زمانیکه بتواند مثل خودش تربیت کند، زمانی تعالی مفهوم پیدامی‌کند که مثل خودش تربیت کند، حالا ابعاد مختلف دارد، مثلاً می‌گوئیم رحمان، می‌گوئیم بخشنده، چه زمانی می‌گوئیم بخشنده، نهایت بخشندگی کجاست، نهایت بخشیدن، بخشیدن خودش

هست، بخشیدن نهایت مهارتش یعنی وقتی که تمام علمش را داد، یعنی وقتی که آنچه که در وجودش است توانست انتقال بدهد آن مفهوم تعالی است.

تعالی نه اینکه بلد باشی، بلد باشی تازه می شوی نهایت علیم، می گویند بلد است، ولی بحث تعالی زمانی است که بتواند مثل خودش را تکثیر کرده باشد، حالا شما فرض کنید یک نفر نهایت دانستن باشد، اگر مثل خودش بجا نگذارد، آن تعالی زیر سؤال می رود، خوب در مورد انسان چون انسان نهایت کمال نیست و هر نسلی که می آید توانائی ذهنی و هوشی و.... بالاتر از نسل قبلی است، اما وقتی که می خواهیم راجع به خدا صحبت بکنیم دیگه از آن بالاتر باز می شود خودش، چون غایت کمال را در نظر می گیریم، خوب حالا راجع به خداوند و بحث تعالی داریم صحبت می کنیم، می گوئیم خدای متعال، خدای متعال یک مشخصه لازم برای تعالی که لازم شده و الآن نتیجه گرفتیم این است که بتواند ساحت مقدس خودش را ببخشد.

**وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا وَ [خدا] همه [معانی] نامها را به آدم آموخت - بقره ۳۱.**

همه را داد به آدم، آنچه را که داشت یعنی همه چیز اینجا وجود داشته، بوده، پس خلقت الزامی است، می بایستی خلقت باشد و آدم قرار بوده و قرار هست و شده خلیفه الله، قرار بوده که الیه راجعون تضمین بکند بحث تعالی را، به ما بگوید بیا این هم نهایت، من هر چه بود عرضه کردم، چیزی این وسط نیست که بخل و خساست و نگه داشته باشد نیست، هر چه بود عرضه شد، این مفهوم تعالی است، وقتی می گوئیم خدای متعال وقتی می گوئیم بخشنده، این مثالها را قبلاً هم زدیم بخشنده تا چه حد بخشنده، یک کسی میلیارد در دست می کند در جیبش صد هزار تومان می دهد به یک نفر، یک کسی هم همه دارائیش صد هزار تومان است و آن را می بخشد، درست است که از نظر کمی هر دو صد هزار تومان بخشیدند ولی آنها مثل هم نیستند، خوب حالا قابلیت استفاده از بخشندگی ما چقدر است، الآن که صفر است، مثل یک بچه ۴ ساله که پدرش می گوید پسرم هر چه می خواهی از این ثروت استفاده کن، این بچه ۴ ساله چه استفاده ای می تواند بکند از ثروت پدر، هیچی، نهایتاً یک اسباب بازی، آب نبات چوبی، ولی همین بچه ۴ ساله بزرگ می شود یک روزی می گوید بابا بده رد کن بیاد، برو بشین خونه دیگه لازم نیست تو زحمت بکشی، ما هم تا کجا باید بدویم، تا آنجائی که توان بالقوه ای که در ما نهفته بالفعل شود، بخشیده همان که گفت:

**وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوْحِي وَ از روح خود در آن دمیدم - حجر ۲۹.**

بخشید و تمام شد همه را گذاشت اینجا ولی ما داریم می رویم نحوه استفاده از این ثروت را یاد بگیریم و هدف از وجود شیطان، اختیار، غیره و غیره این بود که این موجود، این وارث، این خلیفه الله پخته بشود، در قبال پختگی به این مسأله برسد، کما اینکه خیلی از پدرها ثروت دارند ولی به بچه شان نمی دهند، می گویند باید خودش یک چیزهایی را یاد بگیرد، ارزش پول را بفهمد، زحمت را بفهمد و باید بدود،

نیامدند به ما بگویند خوب بیا، گفتند این مسیر را بدو، بیا، بفهم، بدانی چیه، خلقت چیه و بعد مال تو، ولی این دوندگی را بکن، این اطلاعات را کسب بکن و درواقع این الیه راجعون را گام به گام طی بکن.

### بالاترین مرتبه تعالی و الزام به خلقت

**ادامه بحث تعالی و فلسفه خلقت در جلسات بعدی:** چرا خلقت لازم بوده باشد در خصوص ما، چرا این مسأله صورت گرفته، این توضیح را دادیم که بالاترین مرتبه تعالی زمانی است که رحمانیت به نهایت رسیده و حالا می خواهد به خارج انعکاس پیدا کند عین خودش، این تعریف یک کمی مشکل است، من سعی می کنم که یک جوری این مطلب را در واقع برسانم، وقتی که تعالی به بالاترین مرتبه خودش می رسد، می خواهد همه چیز خودش را در بیرون انعکاس بدهد، اگر اینکار را انجام داد، این تعالی تکمیل می شود، مثال گفتیم که فرض کنید یک استاد زرگر، طلاکوب، خطاط، موسیقی و ... اینها می خواهند (البته ممکن است هرکسی از اینها بخواهند یک چیزی را نگه دارند، چون لازمه عالم کثرت است، چون یک روزی شاگردش گیرش می اندازد و همان شاگردش می شود بلای جانش و این را دیگه در همه رشته ها می دانند که اگر همه چیز را انتقال بدهند، آنوقت فردا این شاگرد می شود بلای جان خودش و اصطلاحاً آن بحث فوت کوزه گری است که درعالم کثرت مجبور هستند که فوت کوزه گری را برای روز مبادا نگه دارند).

اما فرض کنید که یک استاد خطاط یا موسیقی وقتی تعالی به حد اعلای می رسد او می خواهد آنچه را که فهمیده در اختیار شاگردش قرار بدهد، هیچ گونه حساست، هیچ گونه احتکار، هیچ گونه انحصار طلبی ندارد، و وقتی که ما از تعالی خداوند صحبت می کنیم و می گوئیم خداوند متعال، چه وقت این تعالی اثبات می شود، از کجا اثبات می شود، آن چیزی که توانائی اوست، خوب می گوئیم تواناست، اما بحث تعالی یک چیز دیگر است، اینجا یک تعالی است و یک توانائی است، قادر هست، اما آیا هر قادری متعالی هست، یک استاد خطاط قادر هست اما آیا متعالی هم هست، قادر هست اما ممکن است متعالی نباشد، در این خصوص وقتی که راجع به خداوند صحبت می کنیم قادر بودنش را که شکی در آن نیست، اما در مورد تعالی بودنش از کجا ثابت می شود به ما، از آنجائیکه الیه راجعون را گذاشته آنوقت دیگه بسوی او رفتن و همه چیزهای او برای ما محقق می شود، قادر است بسوی او می رویم و قادر می شویم، یکتا است بسوی او می رویم یکتا می شویم، رحمان هست بسوی او می رویم و رحمان می شویم و رحیم هست بسوی او می رویم و رحیم می شویم و ... تمام اینها را به ما وعده اش را داده.

حالا از یک منظر دیگر نگاه می کنیم، از منظر بخشندگی، حد بخشندگی او چقدر است، یک مثال بزنیم که البته این بحث را قبلاً هم داشتیم، یک نفر ده تومان داشته و ده تومان را می بخشد، یک نفر از ده میلیارد تومان، ده تومان می بخشد، هر دو یک میزان بخشش کردند ولی تفاوت می کند، یک بحث دیگر

اینکه حالا چه کسری از بخشندگی را ما می‌توانیم استفاده بکنیم، چه کسری در واقع نسبت به دارائی او ، الآن هیچی، ولی هرچقدر رشد می‌کنیم میزانی که می‌توانیم از بخشندگی او استفاده بکنیم بیشتر و بیشتر و بیشتر می‌شود، همان مثال بچه ۴ ساله است که در واقع هیچ کسری از ثروت پدر را در آن سن نمی‌تواند استفاده بکند .

حد بخشندگی بخشش ساحت مقدس خودش است ، بخشش خودش است ، نهایت بخشندگی یک نفر این است که هرچه دارد ببخشد، حالا یک کسی تمام دارائی اش ۱۰۰ تومان است و یک کسی صد میلیارد است، این هرچه داشته بخشیده و آن هم هرچه داشته بخشیده ، در این خصوص بخشش خودش است ، حالا بهر صورت این مسأله اثبات تعالی و بحث وجود یا خلقت ما سند تکثیر خود است ، البته حالا این تکثیر در وحدت است .

بهر حال بخشش از دیدگاه ادیان اگر نگاه بکنیم چون یک کسی ممکن است بگوید اصلاً من هیچ دینی را قبول ندارم این به کنار، اما در اینجا این بحث را داریم که داریم بسوی او می‌رویم، می‌رویم که این بخشندگی را تجربه کنیم، الیه راجعون یعنی تجربه بخشندگی پدر، فرزند گمشده به خانه پدر برگرد . گفتیم که در انجیل خبر خوش به زبان عبری این بود که فرزند گمشده به خانه پدر برگرد، فرزند گمشده وقتی که به خانه پدر برمی‌گردد تازه متوجه بخشندگی پدر می‌شود، حالا سمبل است پدر، فرزند و همه اینها سمبل است و منظور می‌دانیم چیه ، بعد آنموقع وقتی فرزند گمشده بر می‌گردد تازه می‌فهمد که نه تنها به تمام خطاها و اشتباهاتش پوشش می‌گذارند، بلکه عزیز و محترم می‌شود و می‌گذارندش فرق سرشان و عزت و احترامهایی که دیروز نمی‌گذاشتند، از امروز بیشتر می‌گذارند، لذا فرق نمی‌کند در عهد عتیق، در عهد جدید، در اینجا، هر جا نگاه بکنیم بحث این است که بیائید تا متوجه بشوید بخشندگی چی هست ، لذا خلقت ما از نظر فلسفه ادیان سند تعالی است .

**سؤال :** دلیل فلسفه خلقت چیست ، من یک استاد کار هستم ، شاگرد عین خودم تربیت کردم ، من نباشم در حد تعالی خودم دارند کار انجام می‌دهند ، الآن می‌خواهم بدانم که تعالی من از این لحاظ برای من بوده که من یک عمری دارم ، یک دوران اوج دارم و اینها را باید به اوج برسانم چون بعدش عدم و نبودن من پیش می‌آید ، فلسفه خلقت و می‌بایست خلق شویم قبول ، به بعدش هم قبول ، دلیل پیدایش آدم برای اینکه خداوند سبحان جل جلاله چه چیزی را نشان چه کسی بدهد .

**جواب :** ببینید اینجا داریم می‌گوئیم که اصلاً چرا خلقت الزامی و مسیر الیه راجعون را ترسیم کردیم ، اما اجازه بدهید راجع به عدم و وجود کمی بعدتر صحبت بکنیم، الان جا انداختن همین موضوع ، همین دو کلمه‌ای که باهم صحبت کردیم قبول دارید که کمی کار می‌خواهد یا نه، کمی من گفتم ولی در واقع خیلی کار می‌خواهد، یعنی موضوع یک دیدگاه است، این دیدگاه‌ها را که با هم مطابقت بدهیم ، یک دیدگاه هست که نمی‌توانیم بگوئیم اصلاً چرا خلق شدیم ، می‌گویند که تو حق نداری پیرسی، خدا خواسته و راجع به آن نمی‌شود .



بنابراین، این مرحله را ما بیایم راجع به آن کار بکنیم، یک مرحله را بپذیریم، یک مرحله را به توافق برسیم، بحث اینکه می‌گوئیم خدای متعال، این تعریف دارد، صرفاً علیم بودن، سمیع بودن، بصیر بودن و ... نیست، یک چیزی کم دارد، آن چیزی را که کم دارد با هم به نتیجه برسیم، آیا کم بود یا کم نبود، چیزی کم بود و آن هم اینکه این تعالی این چیز را داده که بتواند ساحت مقدس خودش را ببخشد و اهدا کند و از آن دیدگاههای تقابل و موضع که داشتیم ضمناً بیرون هم می‌آئیم، چیزی که نبوده و الآن هستش از این بُعدی که مادر آن هستیم معنی می‌دهد، الآن که ما به زمان و مکان وابسته هستیم معنی می‌دهد، از این بُعد که خارج بشویم، ما نبودیم و نیستیم و ما ازلی بودیم و ازلی و ابدی هستیم، به عبارتی خیلی از این صحبت‌های ما اعتباری است به چه اعتباری، به اعتبار ابعادی که اینجا با آن سروکار داریم، از این بُعد که خارج بشویم، اعتبارش را از دست می‌دهد، یعنی عمده مشکلات ماسر همین بحث‌های اعتباری هست، بحثی هست که اینجا به اعتبار زمان و مکان که در آن هستیم در واقع معتبر است، از اینجا خارج بشویم اعتباری ندارد.

### مشکل نامگذاری

یکی از مشکلات در این قضایای ما مشکل نامگذاری است، فعلاً اجازه بدهید ما بیائیم این ارتباطات را کار بکنیم، فعلاً اسم را در این قضایا راه‌ایش بکنیم تا سر جای خودش، با هر چه که آشنا هستید، با یک چیزی شروع بکنید تا یواش یواش جاری بشود، توجه بکنید که در این رابطه ما داریم می‌رویم یک چیزی بگیریم، این چیزی که می‌خواهیم بگیریم، نمی‌خواهیم با خواسته‌های زمینی قاطی بکنیم، خواسته‌های زمینی را بگذاریم کنار، ما در این ارتباطات می‌رویم به قصد کمال، صحبت هم کردیم:

ما زدوست غیر از دوست مقصد نمی‌خواهیم

بنابراین بگذاریم همانطوریکه در دنیای عرفان نگاه می‌شود، ما هم نگاه بکنیم تا ما هم به آن ادراکات نزدیک بشویم (حیف باشد از او غیر از او تمنائی) مسائل مختلفمان را بگذاریم جدا و با این قضیه قاطی نکنیم، البته من یک توضیحی بدهم خدمت دوستان، دوستانی که ضبط صدا دارند در کلاس، ما از یک طرف می‌خواهیم داشته باشیم و از یک طرف هم مطلقاً محرمانه است و هیچ مبحثی از این کلاس به بیرون درز پیدا نکند و گرنه مجبور می‌شویم که بگوئیم از آوردن ضبط خودداری بکنید، بهر صورت این مطلب را داشته باشید و حرف‌های ما محرمانه نیست، اما از بحث همیشگی ما اجرای تقلید می‌ترسیم افراد مورد حملات قرار بگیرند و بعد بهم ریختگی و بعد دردسرهاش برای خودمان هست، اجازه بدهید همانطور که الآن با هم قرار می‌گذاریم به این قرارمان پایبند باشیم تا اشکالی پیش نیاید و همچنین مسائل دیگری هم هست که .....

**گزارش یک ارتباط:** درارتباط اول من دستهایم داغ شد و یکی درون من تمام اسماء را داشت تند تند می خواند و من هرچه بیرونش می کردم آن باز می خواند این چی می تواند باشد .

**صحنه های استاد:** حالا توجه بفرمائید اینجوری هستش ، باید بدهند ، باید چیزی جاری بشود ، از آنطرف هم جاری بشود، این مطلب مهمی است، مثل خیلی چیزها، مثل مثلاً رقص قونیه ، اولش که گرفته شد این نبود، آن هدایت بوده، آن یک چیزی بوده، بقیه آمدند تقلید کردند، ولی خوب این حرفها اصلاً بین خود ماست و کاری هم نداریم، شما هرچه درارتباط آمد دنبال بکنید، چون اگر ما وقتی که بگوئیم چیزی جریان داشته و در طول زمان از بین رفته ، ممکن است یکی بیاید ، بگوید نه آقا چرا این حرف را می زنی، نه خیرازین هم نرفته، خوب ببینید همیشه و ما هم نمی خواهیم تقابل باشد ، ما کار خودمان را داریم می کنیم و باکسی هم کاری نداریم، چون با طرح یک سری مسائل ممکن است بعضیها احساس کنند که یک چیزهایی تعریف جدید دارد پیدا می کند ، از این حرفها و از این مسائل ما نمی دانیم ، بخل هارا نمی شناسیم، تنگ نظریها را نمی دانیم، مسائل مختلف را نمی دانیم و اسم هم نمی خواهیم (منظور اسم ارتباط) اصلاً اسم هم ازحالات بعد دیگه نمی خواهیم، در واقع اینجوری فکر کنیم اگر بیرون از ما پرسند، مثلاً بگوئیم آقا داریم می رویم مدیتیشن کنیم در حالیکه این مدیتیشن نیست همین، تمام شد، چون هر چیزی که بگوئیم، پشتش دوباره یک چیز دیگر، دوباره یک چیز دیگر و... و بعد متأسفانه:

چون غرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب از دل بسوی دیده شد - مولانا

و بعد متأسفانه عنوان مختلف و مسائل مختلف پیدا می شود و خلاصه مشکلات عمده ، حالا بگذریم پناه بر خدا .

## ارتباط پیوند

یک قضیه ای که هست حالا در ارتباط قنوت یا بحث الله اکبر یا بقیه موارد و مسائل ، ما با هستی در ارتباط هستیم به نوعی حالا بحث قونیه و ... به یک نوعی ما جزء هستی هستیم و هستی در چرخش ، در گردش، در ارتباط ، در اتصال ، در پیوند و اینها هست ، در واقع از یک نقطه نظری هم ما می توانیم با یک نظر در ارتباط باشیم و هم می تواند یک عاملی، یک ارتباط، یک اتصال، یک جهت ، هر کدام از اینها به یک نوعی ما را به هستی متصل کند، مثل یک پیوندی که در یک فرمول شیمیائی وجود دارد ، این هم یک پیوند است، منتها آن سرش را چی قرار داد ما نمی بینیم ولی درواقع یک پیوند ایجاد شده، درواقع ما با این قضیه نمی گوئیم ای خدای آسمانها می گوئیم پیوند، یعنی این علامت است، خیلی چیزها زبان ایما و اشاره دارد ، کمال هم زبان اشاره دارد ، این یعنی پیوند .

حالا درواقع این است، ما به هستی می خواهیم بگوئیم که ما چی می خواهیم، پیوند می خواهیم ، اصلاً دردعا هم همین است، دردعا هم ما دنبال پیوندیم، ناخودآگاه دنبال پیوندیم، اما خودآگاه ما یک حرفهای

دیگری می‌زنیم، یک چیزهای دیگری می‌گوئیم، یک حرفهائی می‌زنیم که آنها را خراب می‌کند، ای خدای آسمانها، ای پدر آسمانی ما و ... ولی در واقع عرض کردم زبان اشاره با هستی پیوند است، یعنی من طالب پیوندم، کسی بیخودی دستش را به آسمان بلند نمی‌کند، اما حالا در این رابطه ما آن پیام پیوندمان پیام رسا، مشخص و کارساز است و توی آن حلقه است، لذا مسائش را هم انشاءالله دریافت می‌کنیم و بصورت موثر دنبال می‌کنیم. (طریقه برقراری این ارتباط هم نشستن در ارتباط با نظر به این ارتباط و توجه به جریانی که جاری می‌شود با چشم بسته).

**سوال:** وضعیت کسی که موجود غیر ارگانیک داشته باشد در این ارتباط چگونه است؟  
**جواب:** کسانی که مشکلات موجودات غیر ارگانیک داشته باشند ممکن است آنها تحریک بشوند ولی علی‌رغم کار شکنیها مشکلاتی که آنها (موجودات غیر ارگانیک) ممکن است ایجاد بکنند خود ارتباط را آن افراد دارند.

### ارتباط پیوند و بحث کلام بی معنی - ذکر و مانترا

**صحبتهای بعد از ارتباط:** توجه بکنید که یک چیزهائی تجربه می‌کنید که دارید یک چیزهائی می‌گویید که معنی ندارد، یک نکته مهمی که ممکن است پیش بیاید و تعجب نکنید، اگر البته واقف باشید به آن چیزهائی که می‌گوئید که معنی ندارد، اگر این پیش آمد مسأله‌ای نیست، یک سری چیزهائی است که ما می‌توانیم نظر بکنیم ولی بعضی چیزها از نظر ما خارج است، چیزهائی به ما داده می‌شود، چیزهائی پیش می‌آید، مثلاً در مسیحیت صحبت از این که در روز پتیکاست با زبان روح صحبت کردند، در روز پتیکاست بحث زبان روح نیست، زبان روح القدوس یعنی آن ارتباطی که ما معنی آن را نمی‌دانیم ولی داریم یک چیزی می‌گوئیم.

در واقع از نظر هوشمندی یک مرادده است ولی از نظر زبان قراردادی ما قرارداد ماست، این همان خدمت تان عرض کردم یک بحث اعتباری بین ماست، این کلام ماست ولی اصلاً از این اعتبار که خارج بشویم می‌بینیم که یک چیزهائی داریم می‌گوئیم که اصلاً معنی برای شنونده ندارد، شنونده‌ای که بشنود می‌گوید که این چی دارد می‌گوید، بنابراین آن کلام، کلام بی معنی است و آن کلام بی معنی زمانهائی که داده شده آمدند گفتند که مانترا، اسمش را گذاشتند مانترا، بعداً آمدند مانترا را از اینطرفی (عالم زمینی) دوباره تقلید کردند، مانترا باید از آنطرف (عالم بالا) بدهند، حالا ذکر است، مانترا است، با معنی است، بی معنی است، هرچی که هست، اصلاً صحبت مانترا الزامی نیست، مثلاً یک جاما کلامی می‌گوئیم، که یک ذکر می‌شود مثل لا اله الا الله، یک جا می‌گوئیم رحیم، یک جا ممکن است عبارتی باشد، ما نمی‌دانیم، بنابراین خوب توجه بفرمائید که اصل این ماجراها الآن این را تجربه کردیم همه جورش را در این جمع خودمان تجربه کردیم، هم این را، هم با معنی اش را و همه رقمش این وسط وجود دارد.

حالا می‌توانیم بفهمیم وقتی که در انجیل می‌خوانیم که در روز پنتیکاست همه به زبان روح صحبت می‌کردند، حالا در ماجرای بحث حواریون عیسی مسیح چه کار کردند، چه اتفاقی افتاده بوده که یکدفعه روح القدوس گرفته و ارتباط برقرار شده ماکه جزئیات را نمی‌دانیم، فقط یک کلمه می‌دانیم، یک چیز می‌دانیم که در چنین روزی چنین اتفاقی افتاده است، بقیه‌اش را ما نمی‌دانیم، می‌خواهیم بگوئیم که در واقع همین ماجرا الآن به اینصورتها یکدفعه می‌بینیم که فرد یک چیزهایی دارد می‌گوید و در یک جذب مثبت در یک ارتباط الهی در یک شور و شوق است که این شور و شوق نمی‌تواند صرفاً زمینی باشد یا تقلیدی باشد یا ادا و اصول باشد، هیچکدام از اینها نیست، خوب من جهت اطلاع چون همین جا هم اتفاق افتاد، پیش آمد و ممکن است بعضی از دوستان مثلاً بگویند خوب این چیه، این کلام بی‌معنی است، اما کلام قراردادی و اعتباری ماهست، بین ما و آنجا ممکن است که ماجراهای دیگری اتفاق بیافتد، آن ذکر و ماترا منحصرأ با شماست، مخصوص شماست، یعنی با ارتباطی که با شما هست آن زبان اعتبار و ارزش دارد و برای کس دیگری مفهومی ندارد و بی‌معنی است، در این خصوص ممکن است هراتفاقی که به نوعی به کمال کمک بکند، به نوعی به ما در آن جهت کمک بکند اتفاق بیافتد، ممکن است اصلاً ما یک دفعه ببینیم که ما نیست شدیم، اصلاً سراز یک جائی دیگر در آوردیم و شاید هم دوستان تجربه کرده باشند و نفهمیده‌اند که در اینجا هستند (منظور در این ارتباطی که در سر این کلاس داشتیم).

خوب آیا کسانی شد که یکدفعه ببینند که یک جای دیگری هستند، جا که البته قرار داد ماست، می‌گوئیم یک جا اصلاً جا قابل تعریف نیست، ببینید ما را جای بدی نمی‌برند، اما شما آنجا ببینید که اوضاع چیه، چی هست، اهداف چیه، ماجرا چیه، بعد می‌توانیم تعبیر کنیم، به دقت نگاهش کنیم، بعد از اینکه ارتباط برقرار شد موقع تفسیر، تعبیر و اینکه بگوئیم چی شد هست.

شما هیچ وقت دنبال آن نیستید، شما هرچه دادند و گفتند، گفتید در آن لحظه، ببینید شما وقتی بیاید در این مسأله امکان تکرار است و ممکن هم است به هر صورت یک زبان خاصی در بیاید دنبال کنید، تجربه کنید هرچه بود همان است، در واقع بعد از آن تجارب، بهتر ما می‌توانیم با هم صحبت بکنیم، الآن من می‌خواهم بیشتر تجربه بشود تا بعداً صحبت‌هایی که می‌کنیم، در واقع به نتایجش برسیم، فقط ما اینجا بحث این پیوند را، حالا اینها به نوعی پیوندهای مختلفی است و آن پیوندها را ما داریم دنبال می‌کنیم ببینیم که چه ماحصلی دارد و از این رهگذر هم عرض کردم یک نتیجه مهم شناخت عملی ادیان، شناخت باطنی ادیان که خیلی برای ما مهم هست، شناخت باطنی است، یعنی اینها روی هوس خداوند طراحی نشده، ببینید چقدر دارم تکرار می‌کنم بحث این نیست که آره ما اینکار را بکنیم خدا دست از سرما برمی‌دارد و اگر نکنیم گیر هستیم، اینها نیست، اینها ماجراهایی است که طراحی شده راههای پیوندی است که برای ما گذاشته شده که از این طریق این پیوندها ایجاد بشود، حالا دیگه در تجارب عملی که دنبال می‌کنیم، انشاءالله کم و کیف‌اش هم مشخص می‌شود.

**سوال:** پس اینطور که می‌فرمائید در واقع آن مراسم، مناسک و شریعتها ئی که در ادیان مختلف هست را باید دنبال بکنیم تا بتوانیم این ارتباطات را قوی تر درک کنیم.

**جواب:** توجه بفرمائید در سوره بقره:

وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ و آنان که بدانچه به سوی تو فرود

آمده و به آنچه پیش از تو نازل شده است ایمان می آورند و آنانند که به آخرت یقین دارند - بقره ۴.

خوب اینها هست و همه اینها به ما توصیه شده که یادتان نرود کما اینکه آنها را هم که قبلاً دادیم، اینها همه شان در یک ماجرا هست ولی خوب ما خیلی هنر بکنیم این مسائل خودمان را فعلاً علی الحساب دریاوریم بیرون اکتفا می‌کند، چون مشت نمونه خروار هست، همین مسائل خودمان را متوجه بشویم، توصیه‌هایی که در قرآن مجید داریم، بحثهایی که در اینجا داریم اینها را متوجه بشویم، بقیه‌اش برای ما در جابه‌جا مثل همین مسأله پنتیکاست و مثل این که در مسیحیت داریم پر شدن از روح القدوس، خوب یعنی چی، مثل غسل تعمید، اینها را با هم دنبال می‌کنیم یا بدانیم که در واقع شریعت راه مشخصی را داشته، راه هدفمندی را داشته و این توصیه‌های الهی در واقع در جهتی بوده، نه اینکه نیاز خداوند بوده که مثلاً ما بیاییم این کارها را بکنیم و حالا او از ما راضی بشود.

**صحبتهای بعد از برقراری ارتباط قنوت:** دوستانی که دریافت داشتند، دوستانی که کلامهای بی‌معنی چیزهایی آمد، ببینید آن آزاد است، ما کاری نداریم، آن خودش ارتباط دارد، دوستانی که کلام با معنا برای آنها آمد، این اساس این ماجرا است، این که گفتند هر که ذکرش مخصوص به خودش است، ماتراش مخصوص به خودش هست، این ماجراها از ابتدا اینجوری بوده و بایستی با هدایت، این را می‌گوئیم با هدایت، یک موقع هم اصلاً چیزی لازم نیست، نه اینکه دوستان اگر چیزی نیامد فکر بکنند که ارتباطشان برقرار نشده، خود بی‌کلامی زبان عدم هست، خود بی‌کلامی خودش یک ماجرائی هست، فکر نکنیم الزاماً باید چیزی بیاید، بیاید، نیاید، کلام با معنی باشد، بی‌معنا باشد ما فقط دنبال می‌کنیم و ما اثراتش را بزودی حس می‌کنیم که این زبانی که آمده چه تأثیری داشته.

**سؤال:** صحبت‌های بی‌معنی که ما می‌کنیم وقتی که از آن حالت در می‌آئیم اینها در ذهنمان می‌ماند؟

**جواب:** اثرش و ممکن است در یک حالت آن چیزی که آنجا گفته شد را هرگز فراموش نکنیم، یعنی آن کلام بی‌معنی است و کلام بی‌معنی در خاطر و حافظه ما علی القاعده نمی‌ماند ولی ممکن است در آنجا آن چیزی که گفته شد هرگز فراموش نکنیم و اینجا شما نیستید که دارید می‌گوئید و این می‌رود که به وجود انتقال پیدا بکند.

درد هجری چشیده ام که می‌پرس  
دلبری برگزیده ام که می‌پرس  
می‌رود آب دیده ام که می‌پرس - حافظ

درد عشقی کشیده ام که می‌پرس  
گشته ام در جهان و آخر کار  
آنچنان در هوای خاک درش

یک گزارش برقراری ارتباط : در خصوص مشاهده رکوع و سجود جمعی در نماز : من در یکی از ارتباطات در رکوع در راستای خودم هم در سمت راست و هم در سمت چپ بشمار افراد بودند که همزمان بامن به حالت رکوع درآمدند و همزمان بحالت سجده رفتند، یکی دیگر این که در هنگام تشهدائی که می‌گفتم من تا حالا نمی‌فهمیدم اشهدان لا اله الا الله یعنی چه، لا اله الا الله حالا یک چیزی است که تفسیرش را شنیده بودیم ولی اشهدان را نمی‌دانستم یعنی چه، بعد آن چیزی که آمد و به ذهنم رسید که این اشهدان یعنی اینکه من در مقام شهود این مسأله هستم و دارم می‌بینم که لا اله الا الله.

**صحبت‌های استاد :** بله همزمان عده کثیری و اینکه بحث لا اله الا الله (وحدت) ولی کثرتی را داریم می‌بینیم ولی در واقع منظور این نیست که من شهادت می‌دهم خدا یکیست ، بله یعنی در واقع یک احساس جمع ، حالا این احساس در بعضیها همراه با رویت بوده ، یعنی عده زیادی بودند ، بعضیها احساس این است که باکل هستی هستند ولی کل هستی را در وحدت می‌بینند یعنی اینطوری بگوئیم حس جمع در وحدت ، منظور این نیست که بگویم من شهادت می‌دهم که خدا یکیست ، یک بچه ۱۰ ساله یا ۷ ساله هم این را می‌گوید، این هنر نیست و حالا هر روز هم چند بار بگوئیم که من شهادت می‌دهم که خدا یکیست، اما هر بار به این حس جمع در وحدت تغییراتی در آن ایجاد می‌شود، حالا این یک مقدمه هست، یعنی خود این نردبانی است، این مراتب رو به رشد است و هر بار، هر بار، هر بار این حس وحدت درون و بیرون و پیوند این دو تا با همدیگر، یک بار گفتیم لا اله الا الله ، یک بار لا اله الا الله بیرونی ، اینها به ملاقات همدیگر می‌روند ، این دو تا قرار است به ملاقات همدیگر بروند .

**سؤال :** من مطلبی را که می‌خواهم بگویم ، با یک سری از بچه های کلاس که صحبت می‌کردیم مطالبی که شما می‌گوئید ، **اتصالی که شما می‌دهید از اینجا که می‌رویم تا دو سه روز اول داریم** ، من سؤالم این است که شما انتظار دارید که ما این حالات را در تمام این مدت داشته باشیم یا اینکه یکبار شهودش کنیم ، من فکر می‌کنم اگر منظور شما این باشد که یک بار شهود کنیم شاید بچه های بیشتری باشند که دست بلند کنند ولی اگر منظورتان این باشد که در طول این مدت مرتب این را با خودمان داشته باشیم ، **سه چهار روز که از کلاس می‌گذرد دیگر این کم می‌شود** و این را من با بچه های کلاس که صحبت می‌کردم داشتیم .

**جواب :** یک حالت کلی داریم در این قضیه و آن هم اینکه چیزی را به ما می‌چشانند و می‌کشند عقب ، همان ماجرای

بی وفا نگار من ، می‌کند به کار من خنده های زیر لب عشوه های پنهانی - **شیخ بهائی**  
 به ما می‌چشانند می‌نشینند عقب البته ممکن است برای بعضیها اینجوری نباشد ، برای بعضیها نشان می‌دهد می‌کشد عقب می‌ایستد ببیند که حالا ما چه می‌کنیم، آیا به وجد آمدیم، می‌خواهیمش، حالا دیگه دنبالش هستیم ، مشتاقش شدیم، چقدر به شوق آمدیم ، چقدر مشتاق شدیم و این یک حالت کلی را داریم که بعد از آن چشیدن، یک مقدار هم لازم است که ما طالب باشیم، حالا بهر صورت برای بعضیها تداومش به نظر می‌آید آن اشتیاق را در آنها محک زدند دیدند هست و با آنها آن آزمایش را نکنند، حالا البته اینها را نگوئیم اگر

یک موقع در مورد ماینجوری شده فکر بکنیم که تشخیص دادند که ما مشتاقیم، نه، در این خصوص بالاخره یک جور می خواهند ما را واله و شیدا بکنند، یک جور می خواهند که کاری بکنند که ما برویم دنبالشان، این یک چیز کلی در این قضیه هست و گرنه اگر قرار بود که به آن نرسیم هیچوقت به ما نمی چشاندند ، همان یک دفعه هم نمی چشاندند .

**سؤال:** در ادامه سؤال ایشان مثلاً من ارتباط گرفتم ، یک ادراکی را من گرفتم خوب آن قضیه را من درک کردم دیگه ، اگر باز هم بخواهند بدهند ، باید یک چیز جدید بیاید ، آن را که نمی شود مکرر به ما بدهند .

**جواب:** ببینید یک جائی مثل این قضیه می بینید که روزی چند بار این مسأله می رود جلو ، اگر اینجوری است خوب یک بار گفت دیگه لازم نیست، یعنی مراتب دارد، خود این مسأله تا بی نهایت است، حالا این مفاهیم، مفاهیم بنیادی است، مثل بسم الله الرحمن الرحیم، یعنی این نیست که یکبار بگوئیم که ما فهمیدیم ، خوب گفتیم بنام خداوند بخشنده و مهربان، دیگه چی می خواهیم، گفتیم دیگه، ولی نه اینها مفاهیم بنیادی است که هیچکس نمی تواند بیاید بگوید که من الان دیگه فهمیدم ، بحث فهمیدم درست است و این از اینجا تا مثبت بی نهایت کماکان ادامه دارد و هیچوقت تمام نمی شود .

**گزارش یک ارتباط:** در خصوص هدایت در سر نماز: یک ادراکی که من در نماز متوجه شدم که چون یک جا نمی توانستم بایستم، بعد متوجه شدم که در واقع آن که می گوئید هر جا بایستیم در مرکز جهان هستی هستیم در واقع همان مسأله می شود که به هر طرف می توانیم بایستیم و نماز بخوانیم، اینطوری نیست که قبله فقط به یک سمت باشد، من نمازهای دورکعتی و سه رکعتی را خواندم شاید در بعضی از آنها هر یک رکعت را به یک سمت ایستادم و خواندم، دست خودم نبود، خودش هدایت می شد، بعد در نماز اذان می خواندند، اشهد می خواندند ، البته همه اینها نیامده سوره حمد فقط آمده، یا مثلاً قنوت زمانیکه حتی نشسته بودم آن قنوت برای من بود .

سؤال این است که حالا شاید نماز آن چیزی را که ما در روزمره می خوانیم با این چیزی که هست تفاوت دارد و کم و زیاد شده و همچنین شب عید فطر یعنی اولین جلسه دوره هشت که اینجا داشتیم از اینجا که رفتیم البته از قبل هم دریافته و آگاهیهای بخاطر استارت دوره ۸ که قبلاً خورده بود داشتیم ، ولی اولین روز دوره هشت تا عید فطر این چند روز به این شکل بود که در واقع آن شب من متوجه شدم که واقعاً شب قدر که می گوئیم یعنی چه، آن هفتاد هزار فرشته و ملائک که می گویند نازل می شوند به چه ترتیب است و مذهب اشتراکی را متوجه شدم و در واقع به درکش رسیدم، کلام بی معنی برای من می آمد، عطای زبان به من دادند، کلام بی معنی مرتب می آمد و بعد از یک مدت متوجه شدم که همه جهان هستی یکی است و بعد از آن یعنی آن ملائک که خودم متوجه شدم نازل شده بودند یک جشن و سروری بر پا بود در آن موقع که بعد من حالم خیلی بد شد و آنجا بعد ساعت حدود ۴ تا ۴/۵ بود که موقع نماز بود و همانجا خود بخود این نماز عید فطر یعنی برای من اذان زده شد، نماز عید فطر را

خواندم و دیگه بعد از آن در حال و هوای دیگری بودم، یکی این مطلب بود و یکی هم آن مطلب اشتراکی را می خواهم بگویم، خودآ که همیشه شما می گوئید که آن عهد و پیمانی که من خودم با خودم داشتم می بستم به این نتیجه رسیدم که آن عهد و پیمانی را که خودمان با خودمان می بندیم که بالاخره به خودمان بیائیم در واقع همان چیزی است که با خدا داریم می بندیم، هم ما او هستیم و هم او ما هست در واقع خودآ همان عهد و پیمانی است که ما با خودمان بستیم در اینجا سؤال من این است که آن نماز را بفرومائید که چی هست (منظور آن نمازی که من هر رکعتش را به یک سمتی می خواندم).

**صحبتهای استاد:** نماز دو فرمی می تواند پیدا بکند، یک فرم قراردادی است، یک فرم اتصالی است، بحث قراردادی یعنی یک فرمی که مطابق آن همه عمل می کنند، یک وحدت ظاهری، رو به یک سمتی و با یک شرایط خاصی، مطالب خاص و مشخص و معین، اما اگر قرار باشد اتصالی بشود، در واقع بی وطنی است قبلگه، قبله در آن یکی مجو، یعنی روبه هر سمتی در واقع وجه الله است.

## لا اله الا الله درون

**سؤال:** در ارتباط با نماز یک مسأله ای برای من مبهم است، شما در جلسه گذشته فرمودید که کلام بار دارد، ما در نماز کلامی را صحبت می کنیم تا انتهایش، اکثر نماز همه اش شهادت است، فقط قسمت دومش، یعنی وقتی که ما سوره را می خوانیم می گوئیم بگو، این بگو را به کی داریم می گوئیم، یعنی جای دیگر همیشه ما خودمان گوینده هستیم و داریم با یکنفر صحبت می کنیم یا شهادت می دهیم چیزی را ولی اینجا وقتیکه می گوئیم قل هو الله احد، یعنی چه، یعنی به کی داریم می گوئیم بگو، این برای من مفهوم نشده تا حالا، ممنون می شوم اگر توضیح بدهید.

**جواب:** بحث لا اله الا الله درون، من های درون و این که یک مشت آن داخل منتظرند و حساب و کتاب کار دستشان نیست و در یک آشوبی بسر می برند و اینجا قرار است به یک مطلبی برسند، بحث همان که گفتیم لا اله الا الله که آنها به یک وحدت درونی منجر بشود، در واقع می خواهیم آنها را آگاه کنیم، یکی از بحث ها بحث ضمیر است، این که دارد صحبت می کند سخنگو هست، کاره ای نیست، شما هر چه می گوئی بگو من می گویم، قل هو الله احد، باشد من می گویم، خوب من کاره ای نیستم من یک سخنگو هستم، ما مجری داریم، مدیرعامل داریم، هیأت مدیره تصمیم می گیرند، آن هم می گوید، اینجا توی یکی از این آهنگها هم هست (منظور موسیقی شیطانی) ضمیر غاصب، اگر شنیده باشید.

اینجا یک درونی هست که قراره ما را نسبت به آنها دچار تضاد بکنند، آن را غاصب معرفی می کند، ولی اینجا پیام برای آن هست که بگو به کی باید بگوئیم، اگر قرار بر این است که صرفاً گفتن باشد، هیچ مشکلی با گفتن حل نمی شود مگر اینکه قرار باشد که یک اثری بگذارد، اگر آن اثر را نگذارد که فایده ای ندارد، خوب حالا قرار است کجا اثر بگذارد، قرار است اثر بگذارد بر درون، بر ضمیر و آن به این مطلب برسد، یک موقع من می گویم که گفته باشم، یک موقع است که به درون دارم می گویم، یعنی خطابم درون است، یک موقع خطابم بیرون است، خطاب ما به کجاست، اگر بیرون است خوب داریم می گوئیم



صوت می‌رود پخش می‌شود، درون چه خبر است، هیچی، یعنی در واقع من دارم یک صوتی را ایجاد می‌کنم، حالا درون هیچ نقطه اثری ندارد درحالی‌که این موضوع برای درون است، یعنی قرار است درون کارساز بشود در بیرون، یعنی آنهایی که بحث قل هست نقطه اثرش باید به درون باشد نه به بیرون، حالا نه اینکه بیرون اشکالی داشته باشد، خوب داریم می‌گوئیم اما در واقع این را داریم برای ضمیر می‌گوئیم ، برای درون داریم می‌گوئیم .

## ارتباط رکوع

در این ارتباط دوستان دستشان را روی زانو بگذارند، یعنی با بدن زیاد در تماس نباشد بهتر است ، یعنی مثل حالت رکوع که دستها روی زانو و با دیگر اعضا بدن تماس نداشته باشد (با دست زانو را بگیرد). **یک گزارش ارتباط :** من در این ارتباط احساس کردم فقط مغز نیست که یک چیزی را دریافت می‌کند، یعنی فکر کردم سلول زانو کف پا همه جا با تمام وجود یک چیزی را اگر دریافت کنیم ، همه جا یکسان دریافت می‌کند ، همه قدرت و توان دریافت را دارند و ربطی ندارد فقط مغز باید بگیرد .

**صحبتهای استاد:** در این رابطه آستانه درک فیزیکی، ذهنی و فرا ذهنی و یکی از چیزهای ارتقاء در این زمینه این است که در واقع غیر از بحث فیزیکی به ذهنی و فراذهنی هم کشیده می‌شود، این ارتباط در واقع گسترش را نشان می‌دهد که صرفاً از بحث گوش، چشم و اینها فراتر رفته است .

**یک گزارش ارتباط :** تضاد با چرائی انجام حرکات خاص در اتصال: اینجا دوستان از ارتباطی که گرفتند گفتند، اما دو هفته پیش که آمدیم اینجا شما اولین بحث ارتباط نماز را که باز کردید من در تضاد خیلی عمیقی با خود این ارتباط افتادم و در طول این دو هفته هم هیچ ارتباطی را نگرفتم برای اینکه من فکر کردم که اینجا هم داریم یک سمت و سوئی را پیدا می‌کنیم که حالا باز آن شکلش آمده وسط، کلمه‌هایی که باید بگوئیم و این برای من تضاد ایجاد کرد با ارتباطی که می‌خواستم بگیرم چرا دیگر این سمت و سوئی را که قرار است که نماز بخوانیم و یک کلمه‌هایی که کلمات مسلمانی در آن بگوئیم، نمی‌خواهم بگویم که با مسلمان بودن مشکل دارم ، نه با این مشکل ندارم ولی فکر کردم که خوب حالا اینجا هم آمدیم یک هدفمندی را داریم که از آن گستردگی دارد یک ذره جدا می‌کند فکر خودم را ، اینکه چرا من باید این شکل را داشته باشم و این ارتباط را بگیرم .

**صحبتهای استاد :** نه یک مقداری فکر می‌کنم که اشتباه شده باشد ، به اینصورت که ما راجع به فلسفه ادیان صحبت کردیم یعنی اگر که شما دوستان عزیز مسیحی بودید در یک ارتباط دیگری مثلاً تعمید روح اول می‌رفتیم و بعد می‌آمدیم در اینها ، ما در فلسفه ادیان اگر خاطرتان باشد گفتیم که ادیان الهی برچه اساسی آمدند که گویا شما در جلسه اول تشریف نداشتید. خوب این بحث فلسفه ادیان الهی را روشن بکنیم، فلسفه ادیان الهی منظور روح پشت آن مسائل عبادی بوده ، مثل همین موضوعاتی که آمدیم

گفتیم، منظور اصلاً این نبوده که شما فرض کنید که اصلاً شما با اسلام میانه‌ای ندارید، فرض کنید اصلاً شما با همه ادیان تضاد دارید، این یک فرضی است برای یک بررسی، خیلی از دوستان خودشان گفتند اصلاً در این وادی نیستند چکار کنند، گفتیم فیگورش را بیابید، مثل الآن که در این ارتباط یک فیگور آمدیم، در واقع باید بگویم که جلسه دوم را شما بودید و این توضیح را من هم دادم، یک کمی کم لطفی کردید، بخاطر اینکه اینجا جنبه تحقیق دارد، مسأله ما این نیست که اشاعه دین داده باشیم، ما داریم تحقیق می‌کنیم، شما تحقیق بکنید، بعد بگذاریدش کنار، بعضی از دوستان گفتند که ما اصلاً اهل این قضیه نیستیم گفتیم فیگورش را بیابید، ادایش را بیابید، ارتباطش را برقرار کنید، شاید آن ارتباط یکدفعه به شما کمکی می‌کرد، توجه کنید در این رابطه ما با استفاده از این موضوع بحث قدرت کلام را ما اصلاً شکافتیم، بحث شعور و ضد شعور را باز کردیم، روی مفاهیم بنیادی بحث کردیم، علت اینکه چرا یک حرفی دارد تکرار می‌شود، آیا صرفاً بحث تکرار آن هست، خوب اینها مطالب بسیار مهمی است و اشکال همه زندگی همه ما هست، در واقع این یک فرصتی برای شما بود که راجع به آن تحقیق بکنید، فقط بحث این بوده.

**صحبتهای یکی از حاضرین در کلاس - خانم فافا با گویش خاص ارامنه:** من نماز مسلمان بلد نیستم، حرکتها را اصلاً هیچکدام را نمی‌دانم معنی اش چیه، ولی در این اتصالات آنقدر فوران عشق بود که من از خود بیخود شده بودم. (تشویق حاضران). **استاد:** کاری نداریم که کی مسلمان است، کی مسلمان نیست، قضیه این بوده که بینیم فلسفه ادیان، یعنی روی پیشنهاداتی که داده منظور چی بوده، منظور این بوده که در آنجا یک وجدی، چیزی، ارتباط خاصی پیش بیاید که قابل توضیح نیست و ایشان هم هر چقدر زور بزنند نمی‌توانند توضیح بدهند، حال بهر حال شما به یک نحوی در این قضیه باز همین نتیجه را گرفتید و دنبال شده، اما قرار نبوده ما متعصبانه برخورد کنیم، اصلاً ما قرارمان از ابتدا محققانه بوده، از دوره یک گفتیم ما یک گروه محقق هستیم، الآن هم می‌گوئیم ما یک گروه محقق هستیم، می‌خواهیم راجع به این موضوع تحقیق کنیم و بر حسب آمار جمعیت مان یک نتیجه‌ای از آن بگیریم.

**صحبتهای یکی از حاضرین در کلاس:** در خصوص اینکه چه نیاز به حرکات خاص در ارتباطات: من فکر می‌کنم ایشان (منظور همان خانمی که گفتند در این ارتباطات تضاد پیدا کردند) بیشتر مسأله شان همان ژست و فیگور است و آن برای ایشان ایجاد تضاد کرده چون اگر قرار باشد فلسفه ادیان برای ما باز شود بواسطه حلقه‌ها و اتصالات خواهد بود، همانطوری که بقیه مسائل برای ما روشن شده و چه نیازی به این است که این فیگورهای استاندارد که بهر حال یک ذهنیتی در همه ما دارد، حالا ممکن است در بین این جمع کسی مسلمان نباشد و هر دین دیگری را داشته باشد، فکر می‌کنم مشکل ایشان و یا حتی خود من هم به نوعی این است که من باید همان حرکتی را انجام بدهم که ذهنیت آن قرارداد نماز مسلمانها را برای من پیاده می‌کند، چرا این حرکت را من مثل بقیه اتصالات نشسته باشم، چرا یک دستم به سمت بالا و یک دستم رو به پائین نباشد و یا هر فیگور دیگری.

## توضیح تفاوت مفهومی ترجمه با اصل

**صحنه‌های استاد:** از فیگوربائیم بیرون، کسانی که روی مفاهیم دریافت داشتند، حالا این را هم یک بررسی بکنیم و من یک توضیحی در خصوص اینکه اصلاً چرا عربی، منظور چرا قرآن و نماز به زبان عربی است و باید بخوانیم، البته این توضیح را هم قبلاً به شکلی داشتیم، توضیح ساده اش این است که یک زبان وقتی ترجمه بشود به زبان دیگری اصلاً نمی‌تواند آن مفاهیم را انتقال بدهد.

مثلاً یک خط شعر حافظ بخواد به انگلیسی یا هر زبان دیگری ترجمه بشود، مثال زدیم، خودمان گفتیم بسم الله الرحمن الرحیم را اگر بخوایم ترجمه کنیم می‌گوئیم بنام خداوند بخشنده و مهربان، وقتی که قرار است بسم الله الرحمن الرحیم دنبال بشود در ارتباط، هیچکس نمی‌تواند بیاید بگوید من بسم الله را فهمیدم، اگر کسی بیاید بگوید فهمیدم بدانید که او اصلاً نفهمیده است.

رحمان را هیچ کسی نمی‌تواند بیاید بگوید که من دیگه رحمان را فهمیدم چرا چون نهایت ندارد و رحیم هم همینطور، این را اگر ما بیائیم ترجمه اش کنیم می‌شود بنام خدای بخشنده و مهربان و این حدود بی‌نهایت را از دست می‌دهد، نه اینکه آن هم جای بحث نداشته باشد، جای بحث دارد ولی دیگه این را نمی‌رساند، یک زبان دیگری ترجمه کنید دیگر نمی‌رساند آن مفهوم را، اصلاً شما پیشنهاد بدهید که ما چه جوری بنویسیم، قبلاً معنای رحمان را گفتیم که تسهیلات حرکت، حلقه‌های رحمانیت الهی هست اگر یادتان باشد، متأسفانه آنقدر اثر منفی ممکن است روی بعضی از دوستان حالاً در عقایدشان وجود داشته باشد که حتی حاضر نیستند که گوش بدهند، برای اینکه اگر گوش کرده بودیم الآن نتیجه می‌گرفتیم که چرا ترجمه نمی‌رساند.

شما هر چه قدر هم بگوئید بنام خدای بخشنده و مهربان، آنچه را که از بسم الله الرحمن الرحیم بخوایم برسیم در آنجا نخواهیم رسید، توجه بفرمائید که شما وقتی که به عهد عتیق مراجعه بکنید همین کشف رمزها هست، عهد جدید هم بیاید این کشف رمزها هست، وقتی که بیائیم اینجا هم می‌بینیم که این کشف رمزها هست، شما ببینید که انسان در مجموع پیامها را گرفته، حالا به هر زبان و هر شکلی که بوده این پیامها آمده.

اگر قرار باشد به تمام زبانها الآن کتاب مقدس داشتیم، بعد یک عده‌ای هم می‌گفتند چرا به زبان محلی نیامده و باید به زبانهای محلی هم می‌آمد، مگر فقط زبانها رسمی معتبر هستند و.... یک اصل را من خدمت شما بگویم، ما اصلاً از بحث اصلی خودمان دور شدیم، بحث ما قدرت کلام بود، بحث ما فلسفه ادیان بود منتها چون اکثریت ما در اینجا مسلمان هستیم آمدیم آن کار نمونه‌ای برای تحقیق خودمان را از اینجا شروع کردیم.

**صحنه‌های یکی از حاضرین در کلاس:** در خصوص اینکه چرا قرآن به زبان عربی است: در رابطه با قرآن که ایشان می‌فرمایند چرا به زبان عربی هست، قرآن مجموعه‌ای از کلمات زبانهای آن عصر هست، نه اینکه فقط

عربی باشد، یعنی عبری، آرامی، عربی، فارسی و از مجموعه زبانها استفاده شده و ما کلمات بسیاری داریم در فارسی، در عبری، در آرامی، داریم که در قرآن بکار رفته و به این دلیل به قرآن، قرآن مبین گفته می‌شود، چون می‌توانند به راحتی هر قومی، کلمات زبان خودش را ببیند و می‌بیند که این قرآن برای همه هست، نه فقط برای قوم خاصی.

**ادامه صحبت‌های استاد در خصوص: اینکه ما مبلغ نیستیم محقق هستیم:** توجه بفرمائید اصلاً ما از بحث اصلی مان، هدفی که بوده و تمام این مسائل اصلاً بطور کلی فاصله گرفتیم، من نه هدفم این بود که به نفع یا ضرر یا به این سمت یا به آن سمت یا به شرق یا به غرب، اصلاً نه ما این هستیم، نه آن هستیم، نه شرقی، نه غربی هستیم، ما محقق هستیم، شما فراموش می‌کنید، مرتب فکر می‌کنید که قرار است که ما مبلغ باشیم، ما مبلغ نیستیم، مبلغ با محقق فرق می‌کند.

ممکن است که من در زندگی خصوصی‌ام با یک نفر صحبت کنم و بگویم که اینکار را بکن، آن کار را نکن، اما وقتی که اینجا هستیم فقط محقق هستیم، چیزی را نتیجه می‌گیریم که تحقیقمان به ما نشان می‌دهد و لاغیر بنابر این اصلاً در بحث چند دقیقه اخیر یک دفعه رفتیم در یک ماجراهای دیگری، لذا چند تا موضوعی که در ارتباط بود فقط راجع به درک مفاهیم نه مسائل فردی بلکه صرفاً درک مفاهیم مثل همان بحث لا اله الا الله و یا چیزهای دیگر، می‌خواهیم چند تا موضوع را بگوئیم تا بتوانیم هدفمان را بگوئیم، تا بتوانیم موضوع را بیان بکنیم.

**گزارش یک ارتباط: حمد فقط مخصوص اوست:** من در نماز بودم، اول من شروع کردم و همان فیگورها را گرفتم، بعد شروع شد خود ذکرها آمدند، آنچه که من شهودش کردم تسبیحات اربعه بود (سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر) آن سبحان الله که آمد این درک که کل جهان هستی خداست توحق نداری به هیچکدام از افراد هستی به چشم زشت نگاه کنی، پاک و منزّه است، خدا پاک است یعنی جهان هستی پاک و منزّه است و همه چیز پاک و منزّه است و توحق نداری یکپارچگی را بهم بزنی و حمد فقط مخصوص خداست.

اگر از کسی تشکر می‌کنیم باید خدا ببینیمش و جزئی از این وحدت ببینیمش و هیچ چیز نیست بغیر از خدا و لا اله الا الله و فقط اوست که بزرگ است و در این ارتباط کلاس یک چیزی دیگر برای من اتفاق افتاد اینکه انعکاس وجود خودم را در جهان هستی می‌دیدم، بعد می‌گفتم وحده (وحدّه‌و)، وحده (وحدّه‌و)، وحده (وحدّه‌و) ولی کلمه وحده را نمی‌شنیدم ولی هو را که می‌گفتم انگار کل موجودیت هستی با من می‌گفت هو هو و اصلاً یک چیز عجیب، درک عجیبی بود، یک حالت خیلی خاصی، تا حالا چنین چیزی نداشتم و یک چیز دیگر اینکه استاد من این آگاهیها را نمی‌توانم بگویم این که الآن می‌گویم خراب می‌شود آن چیزی که بود نیست این خیلی خراب می‌شود.

**صحبت‌های استاد:** چند نفروقتیکه گفتند سبحان‌الله یکدفعه شناور شدند، یعنی این نردبانی که می‌کشیم برای سبحان‌الله این پله‌های پائین است، همه فهم است، پله‌های بالا می‌آید شناور شدن .

**يَسْبُحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ** آنچه در آسمانها و زمین است [جمله] تسبیح او می‌گویند - حشر ۲۴ .  
همه چیز در او غوطه و راست، همه چیز در او شناور است، همه چیز در او غوطه ور یعنی چه ، یعنی ادغام شده و حالت غوطه وری است، بنابراین بیائیم و قتمان را بگذاریم راجع به چیزی صحبت بکنیم که بدردمان بخورد، تعصباتمان را بگذاریم کنار، تنفرو نظرات شخصی را بگذاریم کنار، محققانه قرار بوده کار بکنیم، یک چیزی را باهم مرور بکنیم، چون اگر قرار بود که ماهمان روال سابق را دنبال بکنیم دیگر دلیلی نداشته که بیائیم وقت بگذاریم، ما آمدیم تجدید نظر بکنیم، ببینیم تا حالا درست فکر کردیم، درست فهمیده بودیم، چی بوده که وقت داریم صرف می‌کنیم تا به یک نتیجه‌ای برسیم ، اما اینکه این دوستان گفتند که این آگاهیها را نمی‌توانید بگوئید و خراب می‌شود باید بگویم بله مسلماً همینطوری است ولی یکجورهای باهمدیگر باید کمک بکنیم یک چیزی که ادراکی است، همان گاز زدن سبب است ، مزه سبب را بالاخره یکجوری زور بزنی اینها را باهمدیگر به نتیجه برسانیم و بیان بکنیم .

**گزارش یک ارتباط:** تمام کائنات را در حالت تسبیح معرفی کردند: من شروع دوره یک مطلبی برای من آمد که امروز در اتصال این مطلب تبدیل به شعر شد و کامل شد، به این ترتیب که تمام کائنات را در حالت تسبیح معرفی کردند و هدف از نماز یک فراق و وصلی است که نهایتاً به آن وصل اصلی منجر بشود، اگر اجازه بدهید حالا که کامل شده برای شما بخوانم .

### دریافت آگاهی بصورت شعر

به حرمت بزرگیش فلك نماز مي كند	عزیز بي نیاز من همیشه ناز مي كند
ترنم شهود را نصیب ما مي كند	عزیز بي نیاز من به رخ نقاب مي كشد
مرا به اوج مي برد مرا فراز مي كند	عزیز بي نیاز من به جذبۀ اي نگفتني
تمام کائنات را پراز نیاز مي كند	عزیز بي نیاز من به قدرت و رحمتش
که از فراق خود رهي به وصل باز مي كند	عزیز بي نیاز من چه با صفاست لحظه اي
به نغمه اي شنيدني که باز ساز مي كند	زمین و هم زمانه را به رقص در هم مي كشد

**گزارش یک ارتباط:** پاک شدن روح و از شک درآمدن - ژن فطرت : من دوتا مطلب را می‌خواهم بگویم، اگر در ارتباط با همین ارتباط امروزی خواهید من از هفته پیش ارتباط پاک شدن روح را داشتم و از شک درآمدن را داشتم ، یعنی همین مطلبی که شما گفتید تعمید روح که امروز قوی ترش بود .

مطلب دیگر که می‌خواهم بگویم، من داشتم گفتگوی یک کشیش مسیحی را گوش می‌کردم ، یک نکته‌ای ایشان گفتند که ما از مسیح متشکریم برای اینکه زیست شناسهای ما دارند این را اثبات می‌کنند که ژن

مذهب هم درما وجود دارد و این را مسیح به ما داده و ما باید از مسیح در این مورد تشکر کنیم، من داشتم قرآن می خواندم، چون واقعاً حضرت حق در قرآن به آدم می گوید بدون اینکه بخواهیم به قول شما مُبَلِّغ باشیم، ولی برای من خداوند این راه را باز کرده، من آدمم از ایشان خواستم، همانطور که بارها در قرآن شما به من جواب دادید، معنی این حرفی که من از این کشیش شنیدم چی بوده، من آیات را می رفتم جلوتا یک جایی رسید که به من گفت که همه شما بر فطرت دین آفریده شدید، یعنی این فطرت را شما دارید.

رسیدم به سوره اعراف آنجائی که می گفت **الست بر بکم** من را ده دقیقه روی این قسمت نگه داشتند ، گفتند قشنگ فکر کن، فکر کن و بعد هم این حرف را زدند که **ژن فطرت شما** ، ژن اینکه شماها با خدا هستید ، این را ما در **DNA** شما گذاشتیم ، بهمین جهت هست که هیچوقت از شما قابل پذیرش نیست که چرا نشناختید، بعد من باز گفتم خوب این ژن چه جوری فعال می شود ، جوابهایی که برای من آمد یکی این بوده که این ژن یکی در موقعی که خیلی تضرع و فریاد کنید که من فکر کردم که این تضرع و فریاد باید همانی باشد که ما می گوئیم اشتیاق یا جامه دران ، مطلب دیگر اینکه گفتند که این ژن باز موقعی فعال می شود که شماها بخواهید و این سؤال را بکنید از عالم هستی، وقتی که سؤال کنید از عالم هستی حتماً این ژن فعال می شود و برای شما خیلی از مطالب باز می شود، واقعیتش این است که فهمیدم معنی **الست بر بکم** یعنی چه ، **الست بر بکم** همان ژنی است که در **DNA** ما گذاشتند و همه ما گفتیم **بله** **وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتَ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ** و هنگامی را که پروردگارت از پشت فرزندان آدم ذریه آنان را برگرفت و ایشان را بر خودشان گواه ساخت که آبا پروردگار شما نیستند گفتند چرا گواهی دادیم تا مبادا روز قیامت بگوئید ما از این [امر] غافل بودیم - اعراف ۱۷۲ .

**صحبتهای استاد** : بهر صورت بحث فراز طلبی، همه این چیزها را در نرم افزار فطرت گذاشته و از آنجا می آید در وجود جاری می شود و برنامه هایش را می گیرد .

**گزارش یک ارتباط**: در مورد سوره حمد: درباره سوره حمد می خواستم بگویم من در ماه رمضان بود و می خواستم الحمد لله را متوجه بشوم چیه، من قرآن را در ماه رمضان معمولاً دو بار می خواندم و تمام می کردم ، پارسال فقط ده دوازده صفحه توانستم بخوانم، امسال فقط در همان سوره حمد ماندم ، حالا یک خلاصه طوری بگویم، فقط متوجه شدم که **بسم الله الرحمن الرحيم** در واقع کل مطالب قرآن ، کل آیات و تمام این چرخه که در آن وجود دارد در واقع همه قرآن در همین یک سوره یک آیه آمده ، ادراکی که آمد یکیش در **بسم الله الرحمن الرحيم** که **درک انالحق ، قل اعوذو برب الناس ملک الناس ، اله الناس** است و در آیه های دیگرش این یک مقدار بازتر شده ، آن چیزی که در **بسم الله الرحمن الرحيم** هست، پائین تر بازتر شده ، **بسم الله** درک جمال یار و اگر **بسم الله والحمد لله** را باهم بتوانیم تلفیق بکنیم در واقع آن هم درک همراهی و درک شکر با جهان هستی و اینها را اگر باهم بتوانیم تلفیق بکنیم همانی می شود که همه چیز را یکی ببینیم و

تجلیات الهی را آنجا هست که آن شکرو سپاس و ستایش را می‌توانیم داشته باشیم، رب العالمین را از عدم به وجود متوجه شدم و این که ۷ آیه این سوره ۷ آسمان و آیه آخرش را متوجه شدم که همان چیزی است که جهان دو قطبی، قانون بازتاب، شبکه منفی و مالک یوم الدین را همین آخر زمان و امام زمان (عج) منتها هنوز نمی‌دانم و بازتر نشده.

هر بار رفتم توی این قضیه اولش یک مقدار مشکل بود، خیلی اذیت شدم، خیلی حمله به من شد ولی بعد از آن هر بار به این موضوع فکر می‌کردم انگار خود این سوره را کل جهان هستی می‌دیدم، هر باریک تکه از این باز می‌شد، بعد آن بسم‌الله خودش صورت مجادله‌ها هستند که همان تجلیات الهی هست، بعد اهدن الصراط المستقیم که فستقیمی‌الیه است که مستقیم به سمت او نگاه کنیم، ایاک نعبد همان عبادت، عبد بودن و رسالت بندگی است، خلاصه هر چیزی را که شما دارید تدریس می‌کنید در همین یک سوره و در همین یک آیه بسم‌الله الرحمن الرحیم قرار دارد و یا همین حلقه و درخت هستی که گفته می‌شود در واقع کل همین مطلب بسم‌الله الرحمن الرحیم و آدم و همه چیزهایی که می‌گوئیم در همین است.

**گزارش یک ارتباط:** درک یکی شدن با هستی: من در رکوع آن یکی شدن با هستی را درک کردم و رکوع مربوط به جهان هستی مربوط به یکی شدن جهان هستی می‌شد ولی احساس کردم در سجده یک مرتبه بالاتر از این ادراک است، یعنی سجده مربوط به انسان می‌شد، فقط مربوط به انسان بود یک سرو گردن بالاتر از اینها بود.

**گزارش یک ارتباط:** درک چرا دو سجده: دقیقاً من به ادراکی مثل این دوست عزیزمان رسیدم، با توجه به اینکه در سجده دو تشهد وجود دارد، یک تشهد و روح انسان چون خلقت انسان از خاک را مطرح می‌کند، زمانیکه البته این ارتباط در منزل برای من ایجاد شد به تفهیم کامل برای من نرسید، جائی دعوت شدم، یعنی یک مرتبه احساس کردم که باید فلانجا بروم که اصلاً قرار هم نبود بروم و آنجا مطلب برای من کاملاً باز شد یک شخصی داشت در مورد این مطلب صحبت می‌کرد که کاملاً تعریف شد قضیه برای من که چرا دو سجده، سجده اول اینکه انسان از خاک آفریده شده، دقیقاً حالت بلند شدن از خاک، از ذرات خاک آفریده شدنش ایجاد شد و در مرحله دوم سجده ان‌الله و ان‌الله راجعون است، یعنی دوباره بازگشت به خاک است و این فاصله دو سجده زمان زندگی است.

و در مورد استغفرالله و اتوب الیه چون انسان از هیچ، از عدم تا وجود مراحل کمالی است که باید درک بکند که تا رسیدن به درک حقایق دائماً در اشتباهات مطلق است، در اشتباهات خاص است، برای عبور از این اشتباهات و رسیدن به حقیقت کل همه اموری که باید به کمال برسد استغفرالله لازم است، یعنی عبور از خطا و در این ارتباطی که در این کلاس داشتیم مطلب سبحان‌الله به همان شکلی که آن دوستان گفتند، سبحان‌الله که گفته شد دقیقاً انگار که در یک اقیانوسی فرو رفته باشم هو، هوی شنیده می‌شد که

انگار در کل کلاس همه شنیدند، من در این پرسش بودم که چه ارتباطی هست بین کلام سبحان الله وهو که چنین چیزی آمد.

باید که جمله جان شوی      تا لایق جانان شوی  
جان اله جان خدا      جان همه مخلوق من  
مشتاق را هر لحظه ای      بار دگر جان می دهیم  
و من در این بخش آخر تعمیم روح را احساس کردم .

### رمز: باد خاک - آب - آتش

**صحبتهای استاد:** بحث اینکه انسان از خاک آفریده شده، دیگه ما اصلاً به آن شکل به آن نگاه نمی کنیم، چون در این نردبان این یک تعریف پایه است، همه می گوئیم که انسان از خاک آفریده شده ولی بحث رمز باد، آب خاک و آتش را باهم صحبت کردیم، آب آگاهی است، خاک فرم پذیر است، ما از جنس فرم پذیری هستیم، آگاهی می تواند به ما فرم بدهد، شکل بدهد، وقتی که آگاهی می آید ما شکل می گیریم، اگر در معرض یک عامل آزمایش قرار نگیریم، معلوم نیست که این فرم پذیری ما به چه صورتی است، لذا این خاک و آب را که قاطی می کنند، می شود گل و در معرض آتش پخته می شود.

عامل پختگی آن که گفته می شود ابلیس و جن از جنس آتش هستند، یعنی از عواملی هستند که باعث پختگی ما می شوند، پس کاری که انجام می شود آزمایش و پختگی است، البته این دوتا به هم ارتباط دارد، چون آزمایش، پختگی است، باد انگیزه پذیری است، اگر این موجود پویائی نداشت، همیشه درسکون بود، قابلیت پذیرش پویائی و انگیزه را دارد و می تواند انگیزه پذیر باشد، حالا در مفاهیم دیگر خاک می تواند آتش را خاموش کند و نهایتاً هم باید اینکار را بکند و گرنه پیش بینی ملائک درست درمی آید، آتش فقط می تواند خاک را سنگ کند و سخت کند (آتشفشان خاک را می بلعد و از آنطرف سنگ به ما تحویل می دهد).

**گزارش یک ارتباط: احساس ارتعاش اذان:** آخرین اتصالی که جلسه گذشته به ما دادید، من خودم ارتباط نماز را برقرار نمی کنم و نماز نمی خوانم، همیشه بین مذاهب سرگردان بودم، اما آن ارتباط آخری را که به ما دادید، الان یک چند روزی است که مرتب سریک ساعت مشخصی همه چیز می شود مثل یک ارتعاش، مثل فرکانس، یعنی وقتی به خودم می آیم می بینم سحر است موقعی که دارد اذان صبح پخش می کند یا ظهر است موقع اذان ظهر، یعنی در آن لحظه ای که همه چیز تبدیل به فرکانس و ارتعاش می شود، احساس کردم که کل جهان هستی در یکپارچگی قرار می گیرند، یعنی حتی همان زمانهائی را هم که برای برقراری این اتصالات بوده همیشه در تاریخ فکر می کنم که یک زمان مشخصی بوده که کل هستی در یکپارچگی قرار بگیرد.



**صحنه‌های استاد:** این می‌شود یک درک، یک درکی که روی فلسفه ادیان و بطور کلی بدون هیچ نقطه نظر خاصی مدنظر باشد.

## ارتباط تعمید روح

این ارتباطی که برقرار می‌کنیم، می‌توانیم رویش اسم بگذاریم یا نگذاریم، از قبل هم دوستان به نوعی به آن نزدیک شده‌اند، بحث تعمید روح، تعمید روح پر شدن از روح القدس، غرق شدن در آن یا بهرحال مسائل مختلفی را در این خصوص می‌گویند، جهت برقراری ارتباط بصورت عادی می‌نشینیم در این ارتباط و هیچ کار خاصی نمی‌خواهد بکنیم.

**صحنه‌های پس از ارتباط:** دریافتی که آقای محبوبی داشتند در ارتباط تعمید روح که توسط استاد قرائت شد.

یحیی برای اتصال از آب می‌گیرد مدد  
عیسی و یحیی را یک است مقصد ولی در راه ها  
عیسی یه یک آن اتصال بر یک جماعت می‌دهد  
عیسی اشارت می‌کند یحیی به شکل و آبها  
توجه بفرمائید که خودمان الآن چکار داریم می‌کنیم، از راه‌ها و بحثهای مختلف داریم نگاه می‌کنیم که هر کدام از این کارها چطوری بوده.

**گزارش بعد از برقراری ارتباط تعمید روح:** در این ارتباط تعمید روح وقتی که ارتباط شروع شد به یک گستردگی رسیدیم که در آن غرق شدن دیدم، یک فاصله‌ای که همان پرده که گفته می‌شود این پرده وجود داشت ولی دقیقاً در باره همان ادراک جهنم یا همان حسرتی که بود باعث شد این پرده از بین برود و وقتی که این پرده از بین رفت، دیگه همان حرکت از ازل تا عدم شد یعنی هیچ فاصله‌ای دیگه نماند و به کل رسیدیم و در همه ارتباط‌ها آن الاست بر بکم الآن چند وقتی است که من ارتباط را می‌گیرم در این دوره واژه الاست بر بکم در پایان همه آنها یعنی به هر جائیکه می‌رسیم در هر ارتباطی این جمله از آدم پرسیده می‌شود.

در مورد صراط المستقیم نماز، من از دوره ۷ ارتباطات که می‌گرفتم، بیشتر از اعوذ نمی‌توانستم بروم جلو یعنی من اعوذ را که می‌گفتم حرکتها شروع می‌شد و من باید در اتاق را می‌بستم تا بتوانم نماز را حداقل بخوانم، جلوی همکاران نمی‌شد ادامه بدهم، ولی ادامه که پیدا کرد و به بسم الله رسید و به صراط المستقیم که رسید آن حرکتی بود و آن کانالها باز شد که ما حرکت تکاملی مان یعنی از همان ذره‌ای که شروع می‌شد تا نهایت همان صراط المستقیم بیان شد برای من، آن حرکتی که حضرت محمد (ص) داشت، همان انعمت علیهم، در آن حرکت خودش را نشان داد که حضرت محمد (ص) در این صراط المستقیم به آن انعمت علیهم که وعده‌اش داده شده بود رسید.

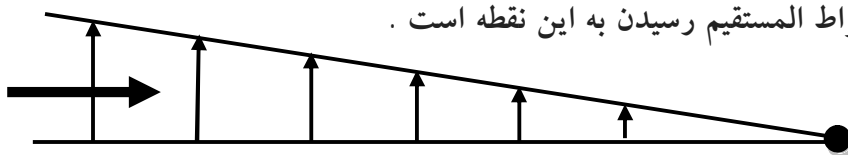
## راه خدا کوتاه ترین راه

گفتیم که راه خدا کوتاه ترین فاصله هست، هرچه هم می رویم جلوتر کوتاه، کوتاه و کوتاه تر می شود، مستقیم بودنش برای ما تعریف شده که راه راست را برو، اصطلاح است، راه راست یعنی مثلاً درستکار باش، خطا نکن و از این حرفها، اما یک ماجرای عجیبی در این قضیه هست که در واقع می گوید ما را به کوتاه ترین راه برسان، حالا وقتیکه به کوتاه ترین راه می رسد در هر مقطعی هر کسی یک کوتاه ترین راه دارد، لذا یک مطلب مهم در هر مقطع پیدا کردن این کوتاه ترین فاصله است، که دیگه بعد از آن این هدایت سمت آن نقطه خاموشی ادامه پیدا نکند، مطلب مهم در این حرکت رسیدن به این نقطه است.

آن نقطه خاموشی در حرف نمی گنجد بر طاق فراموشی بگذار کتاب اول - صائب تبریزی

اگر این نردبان را بکشیم بنیادش آن پائین ترین سطحش تعریفش این می شود که ما را به راه راست هدایت کن، هدایت هم کرده، راجع به تمام مسائل مختلف زندگی اجتماعی هدایتش را کرده، پس موضوع فراتر از این حرفهاست، هر بحثی را که می کنیم یک نردبان پیدایمی کند، خود صراط المستقیم یک نردبان دارد، حالا حرفهایی که زدیم دیدید که همه شان نردبان داشتند، یعنی اولین مرحله ورود به این صراط المستقیم هر چه می داند که خدا یا ما را به راه راست هدایت کن، اما رمزش وقتی که داخلش می آید و بالاتر و بالاتر می آید، الان نمی خواهم بگویم خیلی رفتیم بالا، یک پله که بیایم بالاتر راه راست کوتاه ترین راه است.

خیلیها دارند می گویند خدا ولی در یک کلاف سردرگم و پیچیده ای قرار دارند، خودشان را در یک ابهامات بسیار بسیار عجیب و غریبی گم کرده اند و اصلاً دیگه نمی دانند کجا هستند، فقط می دانند که یک اعتقادی دارند، ولی اینجا در واقع مثل یک کلاف سردرگمی هستند، پس مطلب مهم در این قضیه صراط المستقیم کوتاه ترین فاصله هست، حالا هر کسی در موقعیتی که قرار دارد در یک کوتاه ترین است، هر چه بیایم جلوتر این راه کوتاه تر، کوتاه تر و آخرش می شود یک نقطه و همان که در کتاب مقدس در عهد عتیق هم هست که آن را (شریعت را بر قلب شما خواهیم نوشت، اولش با چه تشکیلاتی و مفصل بعد می آید جلو، جلوتر می شود یک نقطه، هدف از صراط المستقیم رسیدن به این نقطه است.



## ترفند شیطان پیچیده جلوه دادن راه خدا

گزارش یک ارتباط: در ارتباط با صراط المستقیم علاوه بر اینکه در سوره حمد یک آیه هست یک آیه ای در این ارتباط هست که صفات شیطان را مطرح می کند ادامه اش دقیقاً می گوید که راه من راه راست است، من فکر می کنم دقیقاً تعبیر آن آیه همین است (نشانی آیه را مطرح نکردند ولی به نظر می رسد منظور آیه ۱۶

سوره اعراف باشد قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ گفت پس به سبب آنکه مرا به بیراهه افکندی من هم برای [فریفتن] آنان حتما بر سر راه راست تو خواهم نشست).

**صحبت‌های استاد:** یکی از ترفندهای شیطان این است که راه را پیچیده می‌کند، شما در حله اول این تجربه را کردید، به محض اینکه بگوئید راه خدا همه یک تصورات عجیب و غریبی به ذهنشان می‌آید، مثلاً تا بگوئیم عرفان همه یاد غار، چاه و مثلاً فرض کنید تخت میخ دار، از این چیزها فوراً به ذهنشان می‌آید، اینها ترفندهای شیطان است، تا بگوئیم راه خدا، یعنی این در ضمیرناخود آگاه همه ما هست که این کار هرکسی نیست، در حالیکه اصلاً قرار نیست کاری بشود، در واقع این مسأله اگر راه و رمزش کشف بشود قابل حل است، لذا شیطان یکی از ترفندهایش این است که راهها را آنقدر پیچیده بکند که هرکس که وارد بشود تا آخر همان را می‌گوید، نیت‌اش درست است ولی در این کلاف سردرگم واقعاً گم می‌شود، من تجربه خودم در برخورد با بعضیها دیدم که واقعاً نیت‌شان درست است ولی اصلاً اینقدر در اطلاعات مختلف این ماجرا درگیر شدند که دیگه اصلاً معلوم نیست چی به چی است.

**هشدار:** تمام مطالبی را که ما در کلاس مطرح می‌کنیم، ارتباطات و همه، فقط مخصوص خودمان هست، برای اینکه اگر مورد تقلید قرار بگیرد مشکلات فراوانی ایجاد خواهد کرد، بحث کردن مسأله‌ای ندارد، شما می‌توانید موضوعات را مطرح بکنید به شور بگذارید و بحث و بررسی کنید ولی برقراری ارتباطات بر دیگران ایجاد مشکل می‌کند.

**گزارش یک ارتباط:** تجربه سکون و خاموشی: من دو هفته پیش وقتیکه در ارتباطات شروع کردم به خواندن نماز، معمولاً هم نمی‌خوانم ولی گفتم بخوانم ببینم چطور می‌شود، در شروعش بقدری این خاموشی را داشتم که دیگه نتوانستم هیچ حرفی بزنم و هیچ عملی انجام بدهم، یک حالت سکون و سکوت شدیدی که خوب دیدم نشد ولی فردایش گفتم که این کار را در رانندگی انجام بدهم ببینم که چطور می‌شود که هوشیار باشم، یک چیزی که برای من پیش آمد این بود که آن بخشنده مهربان مرتب برای من می‌آمد که بخشندگی و مهربانی که وقتیکه در این حلقه بودم به هرکسی که نگاه می‌کردم یک عشق شدیدی داشتم و فقط روح خدا را در او می‌دیدم، حالا برای اینکه موقع نماز این حالت سکون و خاموشی پیش نیاید چکار باید بکنیم تا بتوانیم از آن حلقه‌ها استفاده بکنیم.

**صحبت‌های استاد:** عرض کنم اگر ادامه می‌دادید، بعضی از دوستان ممکن است یک ارتباطی را یکبار در آن قرار بگیرند و اگر آن نتیجه دلخواهشان را نگیرند ادامه نمی‌دهند، ببینید باز آن هم مراتب دارد، از آن خاموشی است که... اول خاموشمان می‌کنند، بعد یک چیز دیگر و بعد... ولی همین تجربه سکون و خاموشی خودش

تجربه عظیمی حین نماز است، هرکسی حین نماز نمی تواند خاموش باشد، شما که می دانید، حمله در آنجا انجام می شود .

**دریافت یکی از حاضرین در کلاس که به گفته خودشان مراتب اذان از الله اکبر تا پایان هست که قرانت شد**

دست خود را تا بر جودی برم  
 او همه چیز است ، هم چیز دیگر است  
 چون محمد یا علی گوید تفکر می کنم  
 تا که فارغ گردم از کید شیطان رجیم  
 می شتابم در پی اش تا جان بدنبال من است  
 من تو را بهترین ها میبرد بالا از آن  
 زمزمه جو شد ز محراب حیات  
 می گذارد درد هانم نام دوست  
 از ازل تا به ابد جز پرتوش را راه نیست

زان اذان گویم کزان سودی برم  
 او اله هم هست ، هم اله دیگر است  
 من همان شهد تشهد را تشکر می کنم  
 میشتابم سویی او کردم مقیم  
 رستگاری عشق باشد دامنش گیرم بدست  
 هر عمل هست پله های نردبان  
 آنچنان در قامت اندر صلوات  
 چون به تکبیر آدم دیدم که اوست  
 آن همه هست و بجز او هیچ نیست

گزارش یک ارتباط : بخشندگی خدا قبل از مهربانی : در این ارتباطی که برقرار شد این بسم الله الرحمن الرحیم را کاملاً یک حالتی خاص دیدم، یعنی همه این بسم الله که صد و چهارده تا آمده در قرآن با جلوه های مختلف و معانی مختلف، قطعاً می تواند از یک معنای خاصی برخوردار باشد و الا یکی می آمد و تمام می شد و اما چیزی که مهم بود یعنی بصورت شوک زده شد، دائماً این بود که قبل از اینکه خدا مهربان باشد بخشنده است، یعنی بخشندگی در ابتدا قرار می گیرد، ما می گوئیم طرف مهربان است و می بخشد حالا، اینجا می آید ابتدا کلمه بخشندگی را بکار می برد که رابطه خیلی نزدیکی دارد با بخشندگی همه ابعاد وجودی انسان که یک رابطه تنگاتنگی دارد با خود کمال، ارتباطی که ما در روزالست، خداوند یک پیمان عمیقی را از ما گرفت دو تا سؤال را مطرح کرد یعنی به دو تاروی کرد خداوند پرداخت و فرمود:

أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُّبِينٌ ای فرزندان آدم مگر با شما عهد نکرده بودم که شیطان را مپرستید زیرا وی دشمن آشکار شماست - یاسین ۶۰ .  
 و مطلب دوم:

وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ و اینکه مرا پرستید این است راه راست - یاسین ۶۰ .

این بخشندگی را خیلی با یک جلوه های خاصی من می دیدم، نمی دانم حالا رابطه اش چرا با مهربانی است، می توانست بگوید خداوند بخشنده و رؤوف، بخشنده و مثلاً رزاق، این مهربانی به نظر شما آیا با بخشندگی رابطه تنگاتنگی دارد .

**صحبتهای استاد:** فکرمی کنم که این معنا را داشته باشد، لاقلاً برای ما که فارسی زبان هستیم، اصولاً با هم بتوانیم ارتباطش بدهیم، شاید نتوانیم خیلی خوب تعریفش بکنیم ولی از هم دور نیستند، کسی می تواند بخشنده باشد ولی مهربان نباشد، به نظرمی آید اینها یکجوری لازم و ملزوم یکدیگرند، این که همه چیز وجود را بخشیدن، این باید در عالم زمینی باشد ولی ما داریم می رویم که آن مرحله رادر زندگیهای بعد تجربه کنیم، اینجا نمی شود اینجا فاز ۲ هستیم و این مال فاز ۳ است که رحمانیت یعنی اینکه عشق تجلی اش بسمت بیرون باشد، ما زمانی می توانیم همه وجود خود را ببخشیم که عشق به طور کامل شکوفا شده باشد، یعنی مقام رحمانیت، می شویم رحمان، تا زمانی که به مقام رحمان نرسد نمی تواند همه وجودش را ببخشد، حالا این تجربه عشق که سه فاز است، فازیک عشق به خود، فاز ۲ عشق به خود و دیگری، فاز ۳ عطف کامل به بیرون، این فازها باید طی بشود، در مجموع درست است داریم ما هم می رویم بسمت رحمان شدن و عطف به بیرون پیدا کردن.

### بخش ساحت مقدس در روز ازل

**سؤال:** در رابطه با این مطلبی که فرمودید بخشش ساحت مقدس خودش، آنوقت این یک حالت ریسک پذیری بسیار بالائی دارد، یعنی خداوند می خواهد تمامی قابلیت خودش را بخشش کند، بعد در یک جائی دیگر یادم هست که شما فرمودید که اگر این درست در نیاید آنوقت ملائکه برنده می شوند، من سؤالی که داشتم این است که این که بخشش ساحت مقدس بصورت کلی اش، خوب یک حالت عاشق و معشوقی و در حالت عاشق و معشوقی خوب دیگه حساب و کتابی نیست، یعنی خدا نمی توانسته حساب و کتاب بکند که من موفق می شوم، حتماً موفق خواهیم شد بیایم این را بخشش کامل بکنم، حالا این بخشش کامل ممکن است موفق هم نشود.

**جواب:** او قبلاً بخشیده، فراموش کردید آن بخشش را انجام داده، مادسترسی نداریم، آن قبلاً بیعانه را داده، مثل این است که یک بابائی برای بچه اش حساب بانکی باز می کند، این بچه ۵ سالش هست، به سن بلوغ برسد می تواند برود از این حساب استفاده کند، دارد مرتب پول می ریزد در آن حساب، او تا سن بلوغ نرسد و نتواند برود بانک و بگوید من همانی هستم که بابام برایم حساب باز کرده، نمی تواند استفاده بکند، خوب چرا باید از سن ۵ الی ۱۸ سالگی یعنی ۱۳ سال صبر بکند، چون اگر مثلاً در ده سالگی برود پول را بگیرد بین بانک و خونه پول رفته، نمی داند چیه، قدرش را با حسابها و معیارهای زمینی نمی تواند نگه دارد، برای همین گفتند که به سن بلوغ برسد، بیاید استفاده کند، این رابه ما داده اند، در حساب ما گذاشته اند، ما نمی دانیم و نمی توانیم از آن استفاده کنیم، الآن همه هستی را بیاورند بگذارند در چنگ ما، یک گوشه پرده را بیش از حد ما بزنند کنار شاید اصلاً نتوانیم تحمل کنیم:

از اینجا چو يك ذره بالا روم فروغ تجلی بسوزد پرم - سعدی

لذاچه باید بشود، یواش یواش داریم می رویم که با این مسأله برخورد کنیم، بنابراین بحث روح الله، حساب بانکی، زمان استفاده از گنجینه پدر به بعد از بلوغ و اینکه فرموده:

**وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا** و [خدا] همه [معانی] نامها را به آدم آموخت سپس - بقره ۳۱ .

یعنی در واقع در این قالب اینجا محفوظ است و در حساب بانکی ما هست منتها در سنی نیستیم که یک ذره از این پرده برود کنار توان ما به هیچ وجه شاید برای تحمل کافی نباشد .

**ادامه سؤال فوق : همه چیز خود را بخشیده ؟**

**جواب :** می توانم بگویم که یک مساوی بکشیم و بگویم که آنچه که یک استاد می تواند به شاگرد ببخشد یک طرف تساوی یعنی این طرف تساوی یک استاد و آنطرف تساوی شاگرد بطوریکه احساس نقصانی نشود .

**ادامه سؤال فوق : وقتی خودش را بخشیده پس دیگه خدا نداریم ؟**

**جواب :** ببینید یعنی یک استاد وقتی همه داشته های خودش را به شاگردش منتقل کند این بدین معنی نیست که دیگه استاد نداریم .

**ادامه سؤال فوق : یک استاد خودش را تکثیر نمی کند ، فنش را تکثیر می کند ولی اینجا خدا خودش را تکثیر کرده .**

**جواب :** ببینید خدا جسم ندارد که ببخشد، غیر جسمی و غیر مادی است، بخش غیر مادی است که تکثیر پیدا کرده .

**ادامه سؤال فوق : اگر خدا خودش را تکثیر کرده پس دیگه خودی نمانده ، یا نه اصل مانده و بقیه بخشیده شده ؟**

**جواب :** در هامیو پاتی یک قطره از شعور یک عنصری (فقط یک قطره ، این یک قطره را ما می توانیم به یک قطره دیگر ببخشیم و دوباره ..... ببخشیم و این یک قطره می تواند همه عالم هستی را همان یک قطره، یک ذره شعور انتقال یابد ولی آن ذره هم از بین نرفته، همانجا هست ولی می تواند بینهایت تکثیر پیدا بکند) شما رفتید قیاس فیزیکی کردید، قیاس شعوری بکنیم، در واقع اگر شعور را ببخشید چی می شود، می شود این مثال که صحبت کردیم .

**ادامه سؤال : وقتیکه شعور کمیت ندارد چه یک ذره ، چه همه عالم .**

**جواب :** تمام شد جواب همین است .

**ادامه سؤال : یعنی خدا فقط شعور شد ؟**

**جواب :** ببینید ما داریم مثال می زنیم، شعور خودش مخلوق است، من دارم با هامیو پاتی مثال می زنم تا شما را به آنجا نزدیک بکنم .

**ادامه سؤال : مادر جلسه یک داشتیم که بحث خلقت الزامی است .**

**جواب :** الزامیست چون تعالی مطرح شده، اگر مطرح نمی شد بله گنجی بودم پنهان، خواستم آشکار بشوم، خلقت کردم، اما چرا خواستم آشکار بشوم، آنجا نگفته چون جزء اضافه کاری است، چرا خواست آشکار بشود این جزء اضافه کاری است و باید پیدایش کنیم .

**ادامه سؤال : برای چه کسی می خواهد آشکار بشود دوستان اجازه بدهند تا یک نتیجه ای بگیریم ؟**

**جواب:** الزامی است برای اینکه تعالی مطرح شده نتیجه از این فراتر نمی‌توانیم بگیریم، فقط می‌توانیم ببینیم، اگر تا اینجا رسیدیم شاید یک جایی بتوانیم بقیه‌اش را دنبال کنیم.

**ادامه سؤال:** استاد بعدش بحث مجاز هم داریم.

**جواب:** ببینید شما می‌خواهید از یک عالم معنا و معرفت با یک مفهوم فیزیکی و مکانیکی نتیجه بزرگی بگیرید، نمی‌توانید نه تنها شما بلکه در طول تاریخ نه حالا نه بعد هرگز این نمی‌شود، فقط می‌شود که تا اینجا نزدیک شد، بقیه دیگه گاز زدن سیب است، می‌گوئیم شعور، می‌گوئید خدا شعور است، می‌گوئیم ... شما می‌گوئید پس خدا تمام شده، مثال هامیو پاتی، قطره خودش را می‌بخشد، نه از بین رفته و نه تمام شده، نمی‌گذارید من این را باز کنم، این هامیو پاتی را دوباره می‌نویسم، در اینجا اساس بر بخشش شعور یک ذره به ذرات دیگر است، شعور یک ذره به ذرات دیگر، یعنی یک ذره خودش را تکثیر می‌کند، یعنی ما شعور یک عنصر را بدست می‌آوریم، شعور این عنصر بدون اینکه گم بشود خودش را به بینهایت جزء ببخشد، با همان کیفیت، اگر این مثال را شما توانستید به آن برسید و گرنه ما خدا را که نمی‌توانیم با شعور قیاس کنیم، شعور خودش مخلوق است.

**ادامه سؤال:** بحث اگر شناخته شدن است برای چه کسی شناخته بشود، برای چه کسی باید آشکار بشود؟

**جواب:** فعلاً ما درگیر هستیم، فعلاً ما اینجا هستیم، تا اینجا بحث این است و از این فراتر به هیچ عنوان نمی‌شود نگاه بشود، مگر ادراکات عجیب و غریبی پیش بیاید، الان آیا این بخشش با این مثال هامیو پاتی درک شده منتها این آن نیست، این یک مثال زمینی است، مثل این که می‌گوید انسان از خاک آفریده شده، یک مثال زمینی زده برای ما که ما را با عقل زمینی به یک منظوری برساند، ۷ آسمان، ۶ روز آفرینش و .. خواسته ما را با مثالهای زمینی به یک مفاهیم زمینی برساند، ما هم با هم فقط می‌توانیم مثال زمینی بزنیم و به این مثال زمینی نزدیک بشویم، چرا می‌خواهد آشکار بشود بحث تعالی است.

**ادامه سؤال:** آقای قمشه ای یک تعریفی دارد که می‌گوید کلی هست که تقسیم بر جزء شده و ما موظف هستیم از آن جزء به کل برسیم.

**جواب:** بله می‌شود همین، آن جزء به کل می‌رسد و می‌شود کثرت در وحدت، آن وحدت از عالم بالا آمده در عالم ما شده وحدت در کثرت، یک حقیقتی است بینهایت، مایک واحد از آن بینهایت را در حال بررسی و تحقیق هستیم و چیزی نمی‌دانیم، این را یادداشت بفرمائید، یک واحد از حقیقت در حال بررسی و تحقیق است، کسی ادعای دسترسی به بی نهایت را ندارد.

ما به آن مقصد عالی نتوانیم رسید هم مگر پیش نهد لطف شما گامی چند - حافظ

اصلاً وارد شدن به این بحث به این منزله نیست که همه چیز دانسته شده است، داریم زور می‌زنیم که یک ذره از این مسأله را برویم جلو، دو تا کار می‌توانیم بکنیم یا اینکار را بکنیم یا اصلاً وارد نشویم.

این بحر وجود آمده بیرون ز نهفت کس نیست که این گوهر تحقیق بسفت

هر کس سخنی از سر سودا گفته است زان روی که هست کس نمی‌داند گفت - خیام

**صحبت‌های یکی از حاضرین:** در خصوص سند تعالی: استاد ببخشید من یک سؤال دارم از قسمت تعالی و این قضیه که الآن دارید مطرح می‌کنید، تفاوت بین احد و واحد است، واحد یکی است که دومی می‌تواند پشتش باشد، یک آدم، دو تا آدم، ده تا آدم و ... ولی احد یکی است که دومی ندارد و پایان ناپذیر است، یعنی در واقع این داستان در پایان ناپذیر بودن است که در کثرت به وحدت می‌رسد، این درآیه قل هو الله احد هست، بعد سؤال من؛ شما تعالی را مطرح کردید، تعالی بودن و شدن است، تعالی در واقع یک کیفیت است، حالا در آنجا که می‌گوئیم خلقت آدم و بعد می‌رسیم به سند تعالی، اینجا برای من مشکل بوجود آمده بدلیل اینکه این قسمت برمی‌گردد به شناساندن تعالی، چرا؟ چون خداوند می‌گوید من مردمان را آفریدم که شناسانده بشوم، نه از عجز بلکه این از عظیم بودن است که در دل خودش، ضد خودش را هم دارد و اسماء حسنی را مطرح می‌کند، من فکر می‌کنم آنطور که شما نوشتید، خلقت آدم برابر با سند تعالی است، این سند خداوند را می‌برد زیر سؤال، شناساندن بگذاریم درست است.

**صحبت‌های استاد:** اگر قرار باشد در این بحث‌ها وارد بشویم یک اصولی را باید رعایت بکنیم، رعایت این اصول این است که داریم واژه زمینی بکار می‌بریم، وقتیکه گفتیم بند نکنیم که چرا گفتیم سند، بگوئیم شناساندن، مثلاً یکی از دوستان الآن از در وارد بشود بحث قبلی ما را گوش نداده باشد می‌گوید برای چه شناساندن، باز دوباره همان بحث قبلی پیش می‌آید، ببینید ما داریم با واژه‌ها و مثالهای زمینی یک مفاهیم خیلی عمیق را در بی‌نهایت می‌خواهیم یک جوهری نزدیک بشویم، اگر غیر از این باشد این بحث جز درد سر هیچ چیزی ندارد و اصلاً واردشان نشویم و بطور کلی از آن فاصله بگیریم بهتر است، چون خارج از اینجا انعکاسها همانطور که شما این را فرمودید، تازه در جریان هستید و این توضیحات را دارید اینقدر مفصل در آن قرار می‌گیرید وقتیکه این تعبیر را دارید، دیگه در بیرون مسلماً ایجاد اشکالات خیلی بیشتری می‌کند و حالا شاید ما در مجموع در کل این بحثها یک تجدید نظری بکنیم، چون به نظر می‌آید که کار خیلی خیلی مشکل‌تر و پیچیده‌تر از آن هست که من تصور می‌کردم که بشود راهش بیاندازم، بنابراین اصولاً ممکن است که ما این بحثها را یک مقداری محدودترش بکنیم و فقط در یک سطح و سطوح خاصی دنبالش کنیم چون احتمالاً ایجاد اشکالات بسیار زیادی می‌کند من الآن خودم متوجه یکسری سوء تفاهمات شدم که قبلاً به آن توجه زیاد نکرده بودم ولی الآن متوجه شدم که می‌تواند ایجاد اشکال کند.

**صحبت‌های یکی از حاضرین:** اصولاً وقتی کسی که می‌بخشد خودش بیشتر بدست می‌آورد: من می‌خواهم از کلام خود شما و از کلام دکتر شریعتی استفاده بکنم در مورد همین مسأله بخشندگی، اصولاً در بحث معرفتی انسان را در نظر می‌گیریم وقتی می‌بخشد، خودش بیشتر بدست می‌آورد، چیزی را از دست نمی‌دهد، چیزی کم نمی‌شود، بلکه زیاد می‌شود و کلامی شما فرمودید در ترمهای قبلی خدا چه جوهری به تعالی می‌رسد، انسانهای به تعالی رسیده می‌روند خدا را متعالی می‌کنند و صحبتی که دکتر شریعتی می‌فرمایند، می‌گویند



انسانی که به تعالی می‌رسد، به کمال می‌رسد می‌شود صفر و می‌نشیند جلوی خدا، یعنی خدا بزرگتر و متعالی‌تر می‌شود، پس در بحث معرفتی اصلاً بحث کم شدن نیست.

**صحنه‌های استاد:** یعنی تجربه هامیوپاتی دقیقاً تجربه زمینی همین مسأله هست.

### پرتو نور - منبع نور (انسان - خدا)

**صحنه‌های یکی از حاضرین:** یک سؤالی که برای من در دوره ۲ بود و خیلی من شما را اذیت کردم سر این مسأله مثل این آقا، نمی‌دانستم که این که شما می‌گوئید ما از خدا هستیم و خود خدا هستیم ولی خدا سر جای خودش هست، شما یک مثال خیلی زیبا برای من زدید آن مثال را دلم نمی‌آید نگویم، مثالی بود که گفتید وقتی یک منبع نور را می‌گذاریم زیر یک آبخش در یک اتاق تاریک از سوراخهای آن آبخش تمام این نور ساطع می‌شود ما آن نورهایی هستیم که ساطع شده در عین حالی که خود نور هستیم ولی خود منبع نور سر جایش هست و کاش ما بجای اینکه اینقدر در کلمات گیر بکنیم، این کلمه یعنی چه، این به چه معنی است، اصلاً گیر کردیم ما در کلمه، کلمه را اول کنیم بچسبیم به همان منبع نور، ما از آن منبع نور ساطع شدیم، حالا دیگه در قید و بند این کلمه یعنی این، آن کلمه یعنی آن، در اینجا این را گفتند، آقا بچسبیم به خودش (تشویق شدید حاضرین در کلاس).

### تفاوت بخشش مادی با بخشش شعوری

**سؤال:** من اول از همه یک عذر خواهی به شما بدهکارم، دو هفته پیش آخر جلسه سؤال را بد مطرح کردم و به مزاح عرض کردم شبکه منفی است ولی شبکه شیطنت بود ببخشید، راجع به بخشش خدا سؤال کردم که دیگه چیزی نمانده ولی اصل سؤال این بود که دیگه چی برای خودش مانده؟

**جواب:** عرض کنم در قالب یک نموداری من چند تا سؤال مطرح می‌کنم، من اگر قلبم را به کسی ببخشم، چی می‌ماند آنوقت از من، من اگر تمام محتویات جیبم را (به مزاح حالا اتفاقاً چیزی هم در آن نیست) به یکی ببخشم، یعنی هر چه پول دارم ببخشم به یک کسی برای من چی می‌ماند، پس ببینید به یک نموداری می‌رسیم، من سعی می‌کنم چند تا مثال بزنم تا سروقتش برسیم به آن، پس اگر ما در روی این نمودار اینقدر دارائی داشته باشیم و بیائیم آن را ببخشیم نتیجه‌اش می‌شود صفر، حالا اگر که من علمم را ببخشم چه، پس می‌آئیم در یک ساختارهای دیگر، ما وقتیکه علم خود را می‌بخشیم، به نظر می‌آید و تجربه بشر نشان می‌دهد که نه تنها کم نمی‌شود بلکه اضافه هم می‌شود، اگر محبت را ببخشیم چه، ما وقتیکه محبت را ببخشیم این دیگه خیلی بیشتر می‌شود، اگر شعور را ببخشیم همان تجربه‌ای که در هامیوپاتی است و من مثال زدم دفعه قبل، شما یک قطره شعور عنصری را بدست بیاورید و در ۱۰۰cc آب خالص در یک لوله آزمایش گذاشته شود و بعد کامل مخلوط و از این لوله ۱cc را در یک لوله آزمایش دیگر که ۱۰۰cc آب دارد و همینطور

هرچند بار که رقیقتر شده یک ۱/۱۰۰۰ یا ۱۰ به توان ۲، به یک جایی می‌رسیم که طبق عدد آواگادرو ما از عنصری که آنجا وارد آب کردیم نمی‌توانیم یک مولکول داشته باشیم، یعنی با ده، پانزده بار رقیق کردن می‌رسیم به جایی که دیگر نمی‌تواند از عنصر اولیه باشد اما ثابت شده که این حاوی شعور آن عنصر هست، یک قطره از این آب را که برداریم می‌توانیم هر چه که دلمان بخواهد زایش داشته باشیم، پس وقتیکه به موضوع شعور می‌رسیم، یک قطره شعور تا بی‌نهایت می‌تواند زایش داشته باشد.

پس در واقع ما به یک نموداری بر می‌خوریم که این نمودار اینطوری است اگر مادی باشد بیخشی دیگر ندارد، می‌آید بالاتر، بالاتر، بالاتر وقتیکه به شعور می‌رسد هر چه می‌بخشی بیشتر می‌شود، حالا وقتیکه به یک جایی می‌رسیم که ساحت کمال است، الیه راجعون است او غایت کمال است، الیه راجعون یعنی چه، یعنی حرکت بسوی غایت کمال، کمال اینجا وقتی بخشیده می‌شود، دیگر آن دارائی بیشتر می‌شود و تصور فیزیکی ما اینکه خدا مثلاً ساحت مقدس خودش را ببخشد دیگر برای خودش چیزی نمی‌ماند و خودش دیگر اینجا کاره‌ای نیست در این رابطه نمی‌گنجد و در واقع آن بحثی که داشتیم من ثابت و من متحرک و گفتیم یک چیزی من را جدا کرده او از قبل پیام یا وعده خودش را داده، روح الله و علم آدم اسماء کلها را به ما داده، قبل از حرکت در واقع وعده غایت کمال را به ما داده که حالا غایت کمال بنوعی معادل خودش است که شما به این غایت کمال می‌رسید و این را به ما داده فقط ما نمی‌توانیم فعلاً استفاده بکنیم، چون هم جدا هستیم از من ثابت (روح الله) وهم سوادش را نداریم و نمی‌توانیم این اریکه را برانیم، داریم می‌رویم که این را به حد لازم برسانیم بعد این را بسوزانیم (لایه مانع بین من متحرک و من ثابت) و بعد این دوتا (من ثابت و من متحرک) ادغام بشود و بعد آن چیزی در بیاید که صحبتش را قبلاً داشتیم.

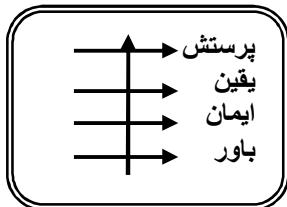
### پرستش نهادینه شده

**ادامه سؤال:** یک بحثی داشتیم در خصوص لامکان، لازمان، لاتضاد، اول من تشکر کنم از شخص شما بخاطر اینکه حضرت علی (ع) می‌فرمایند اگر کسی کلامی به من پیام‌وزد مرا بنده خود کرده است، بالاترین سپاس برای شما بخاطر اینکه من چیزی را که برداشت کردم شاید زیاد شنیدیم ولی درکش را من جدیداً داشتم، که جهان انسان شد و انسان جهانی، در یکی از این نمازها من احساس کردم که اینقدر بزرگ شدم که وقتیکه می‌گویم سبحان ربی العظیم یعنی دارم یک عظمت را ستایش می‌کنم و در حد آن ستایش شدم، حالا نمی‌دانم آیا برداشت من درست است یا غلط.

**جواب:** ببینید بحث شناور شدن، چون بحث ستایش را با هم داشتیم به اینصورت که گفتیم که ما به یک باور می‌رسیم، بعد به ایمان می‌رسیم، به یقین می‌رسیم و از اینجا به بعد است که دیگر ما در خودمان نمی‌گنجیم و باید عطف به بیرون پیدا کنیم، ما یک مثالی قبلاً هم زدیم گفتیم که در مقابل یک طفل ما تا یک جایی خودمان را نگه می‌داریم ولی از یک جایی به بعد نمی‌توانیم دیگر خودمان را نگه داریم، عطف به بیرون پیدامی‌کنیم، می‌پریم لپش را می‌گیریم و می‌خواهیم مچاله‌اش کنیم، بشگون می‌گیریم، لپش را می‌کشیم، این

بچه هم بعضی مواقع به گریه هم می‌افتد، حتی بعضی موقع فکر می‌کند اینها یک چیزیشان می‌شود مثل اینکه، ولی ما نمی‌توانیم جلوی خودمان را بگیریم.

اینجا کشیدن لپ، مجاله کردن و ... چه کسی نیاز دارد، این ما هستیم که نیاز داریم، ما در آنجا اگر نپریم و لپش را نگیریم انگار که یک چیزی کم آوردیم، کم می‌آوریم و آن باعث عذاب ما می‌شود، از اینجا به بعد می‌شود پرستش و پرستشی که نهادینه است نه پرستشی که تعبدی و زوری است، این پرستشی که اینجا به آن رسیدیم دیگه دستمان نیست و قرار است که در صلاة (نماز) اینقدر ما به عظمت برسیم بطوریکه تا بگوئیم سبحان الله احساس شناوری دست بدهد، تا بحث اصولاً سبحان الله پیش می‌آید یک احساس شناوری در عظمت در آن عظمت رب پیش می‌آید و بعد از آن است که یک چیزی نهادینه آغاز می‌شود که اسمش پرستش است که پرستش درونی و نهادینه است، در غیر این صورت محل اشکال می‌شود.



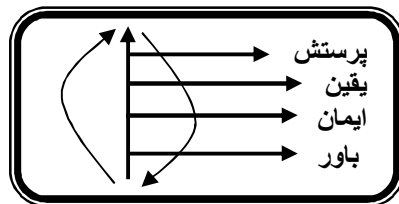
اگر غیر از این باشد، یعنی اگر فکر کنیم که ما باید پرستش کنیم یعنی او نیازمند است، آنوقت اگر او نیازمند پرستش ما شد خوب محل اشکال است، در واقع ما داریم از اینطرف حرکت می‌کنیم این تشریفات، این مناسک و این مسائلی که در ادیان به ما توصیه شده برای غرق شدن و شناور شدن است، یکدفعه می‌بینید که آن شناور شدن پیش آمد و از آنجا است که آن مفاهیم ظاهر می‌شود و او اصلاً نیاز ندارد که ما بگوئیم خداوند پاک و منزّه است، اصلاً اگر به این صورت نگاهش کنیم محل اشکال است، مگر تصور پاک و منزّه نبودن هم می‌رود این یک موضوع و موضوع دیگر ما وقتی که می‌گوئیم پاک و منزّه داریم از واژه جهان تضاد استفاده می‌کنیم، اینجا ما می‌گوئیم پاک و منزّه، ناپاک، این تعریف کجا اعتبار دارد، اینجا اعتبار دارد، اما خداوند متعلق به لاتضادی است، حالا انشاء الله در رابطه با لاتضادی ارتباطی داریم و داخلش قرار می‌گیریم تا بهتر بتوانیم درک بکنیم وقتی او را در لاتضادی پیدایش کنیم اصلاً اینها مفاهیمش را از دست می‌دهد، من همیشه سالها قبل وقتی که معنای سبحان می‌آمد و معنای:

**يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ تَسْبِيحًا وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ** است - حشر ۲۴.

این را من برای دوستان گفتم همیشه من احساس شناوری داشتم، همیشه مفهوم شناوری می‌آمد، هر چه می‌خواستم که این معنی را یا حالا معنای دیگر را به آنها نزدیک بشوم می‌دیدم نمی‌شود، اصلاً نمی‌شد، هنوز هم نمی‌شود و من وقتی حالت را سالها قبل برای یکی از دوستان که آشنائی و اطلاعات خوبی داشت تعریف کردم، گفتم که چرا اینطوری است، چرا من وقتی بحث سبحان پیش می‌آید احساس یک ادغام و شناوری می‌کنم، ایشان گفت یک مدتی به من مجال بده، بعد از یک مدتی تحقیق آمد گفت که سبحان معنی شناوری هم می‌دهد، احساس شما درست است، در واقع آن چیزی که می‌خواهد ما رابه

آن مسائل حیرت و مآربه آن وادی تعجب بکشاند فقط یک چیز است وقتی که ما در آن عظمتش شناور شدیم به آن می‌رسیم، حالا ما بگوئیم خدا پاک است، خدا منزه است، اصلاً مگر تصور ناپاکی هم می‌رود، اصلاً تعریف پاکی و ناپاکی نسبت به او تعریف به اصطلاح سطح پائینی است، از درک شناوری از درک این ماجرا و در آن قرار گرفتن و حسش را گرفتن چی پیش می‌آید، این نردبان تکمیل می‌شود و با تکمیل شدنش ما اینجا به آن مرحله‌ای می‌رسیم که دیگه همان مسأله لُپ گیری می‌رسد.

مولانا می‌گوید ای سُرخ‌گونه، ای گونه روشن، به او می‌گویند بیا روح من را دریاب و به ابدیت پیوند بده، اینجا دیگه دست خودش نیست و یک کسی که دیگه از قالب معنا جدا شده و از قالب مفاهیم مادی جدا شده، تو کجائی تا شوم من چاکرت چارقت دوزم کنم شانه سرت، جدا شده، اینجا کنترل از دستش خارج شده و لذا هرچه گفته درست است، ضمن اینکه مولانا درک عدم را داشته ولی می‌بیند که چند پله اینجا آمده پائین صحبت از سُرخ‌گونه و یا گونه روشن و دارد راجع به خدا اینطوری صحبت می‌کند، بنابراین یک سیکلی را طی می‌کند و دوباره بر می‌گردد و هر بار با یک جریان بیشتر تا آنجائیکه حضرت عیسی مسیح (ع) می‌فرماید اگر به اندازه ارزنی ایمان داشته باشید کوهها را می‌توانید جابجا کنید، خوب آن چه جویری است، آن وقتی است که این چرخه ایجاد می‌شود، رزونانس دارد، تشدید دارد و در هر بار تشدید خواهیم داشت.



و اهمیت پرستش آنجا تازه معلوم می‌شود، مولانا از عدم می‌آید پائین، می‌رود بالا، می‌آید پائین، می‌رود بالا، آنقدر در این چرخه بین بالا و پائین باید بگردیم، بگردیم تا تمام این مفاهیم به ادراک ناب تبدیل بشود، حالاً می‌آئیم توی همان مسأله رحمان، سبحان الله، سبحان ربی العظیم و بحمد، حالا وقتی بر می‌گردیم همین چرخه دارد طی می‌شود، می‌گوئید سبحان، شناور می‌شوید، یعنی با یک کلید از عالم پائین، قفل باز می‌شود شناور می‌شوید، شناور می‌شوید دوباره باید بیایید، سه باره بیایید، ده باره، هزار باره .... اما اگر این چرخه راه بیافتد، اگر اکتیو بشود، یک چرخه‌ای است که به اصطلاح آخر و عاقبتش مثل در واقع یک واکنش هسته‌ای است، یک واکنش هسته‌ای صرفاً دو تا اتم نیستند، مینیمم باید نیم کیلو اینطرف و نیم کیلو آنطرف داشته باشیم تا اینها اول دو تا بهم بخورند، ادامه پیدا بکند و واکنش هسته‌ای محتاج واکنش زنجیره‌ای است، حالا این واکنش هسته‌ای وقتی که کنترل نشده باشد می‌شود همان چیزی که اسمش را نیاوریم، وقتی کنترل می‌شود، می‌شود آنچیزی که می‌خواستیم.

بنابراین در این قضیه، ما الان یک چیز کنترل شده داریم، نای و نفسی در آن اصولاً نیست، اگر هم باشد کنترل شده است، اما اگر این خودش در یک چرخه بیافتد و واکنش زنجیره‌ای ایجاد بکند، پائین، بالا، پائین، بالا یکدفعه می‌بینیم که از دست خارج می‌شود و در واقع آن موقع است که آن عظمت نهایتاً درک می‌شود

در غیر اینصورت ما الآن داریم یک ایسیلون می پریم بالا یک ذره از آن عظمت درک می شود دوباره بر می گردیم سر جای خود ، تازه در همین یک ذره بقول فرمایش شما شبکه منفی می آید هزار جور وسوسه و اطلاعات گمراه کننده در مسیرمان قرار می گیرد .

**ادامه سؤال:** استاد من در دوره ۴ سرگ کشیدم به آن جایگاه دید شما ، بعد از شما سؤال کردم که آزار نمی بینید ، زجر نداره ، گفتید دیگه نداره ولی الآن تازه برای ما زجر دارد می آید ، یعنی وقتی چنین احساسی داریم پشت سرش می گوئیم خوب ببخشید ما فلان جا خطا ، فلان جا اشتباه ، فلان جا غلط و ... و به نوعی احساس می کنیم که ما توانائی نداریم .

**جواب:** توجه بفرمائید بحث تزکیه رفتاری، بحث تزکیه تشعشعاتی و بحث آگاهی اینها مسائل مختلفی هست، قضیه مهم برای بشر آگاهی هست و اینها زمان براست، یعنی این نیست که ما فکر کنیم امروز در یک ارتباط قرار می گیریم و دیگه ما تزکیه تشعشعاتی، تزکیه رفتاری و ... شدیم و همه چیز درست است ، مشکل ما در وهله اول اینست که اصلاً حیران هستیم که روی زمین چه کار داریم ، هنوز بشر نتوانسته به خودش بگوید که من روی زمین چه کار دارم و توضیح دادیم تمام مشکلات ما به این واسطه است که نمی دانیم روی زمین چه کار داریم، اگر آدم کشی هست، جنگ هست، اگر هزاران مشکل ، مصیبت دیگر هست بخاطر این است که هنوز ما نمی دانیم روی زمین چه کار داریم، این مشکل ما هست، چون نمی دانیم بصورت تنازع بقاء به آن نگاه می کنیم، حالا ما روی زمین هستیم ، زمین هم جنگل است و تنازع بقاء بکش تا زنده بمانی و بقیه مسائل .

بنابراین آنچه که ما نیاز داریم قدم به قدم باید در آن حرکت کنیم، حالا منظورم از قدم به قدم این نیست که مثلاً ۵۰۰ سال طول بکشد ، منظورم ممکن است برای یک نفر ۳ سال طول بکشد ، برای یک نفر یک هفته، برای یک نفر هم ده سال طول بکشد، نمی دانیم ولی موضوع اینجاست ما یک جور هائی بیائیم نزدیک بشویم ، یک جور هائی تضادهایمان را حل بکنیم واقعیت این است، حالا هدفمان در این دوره که وارد بحث ادیان شدیم تضادی است که اصولاً بشر ممکن است با دین و پیدایش دین پیدا کرده باشد، عمده افراد چه جوری نگاه می کنند به مناسک، عمده اینجوری نگاه می کنند که خدا گفته اینکار را انجام بده تا من خوشم بیاید و نبرم جهنم و ببرم بهشت، یعنی همه چیز را با ملاک جهنم و بهشت نگاه کردیم و عمده کارها ممکن است برای این بوده باشد که من اینکار را انجام بدهم که نروم جهنم، در حالیکه جهنم می رویم و باید برویم جهنم .

بنابراین این مسائل را باید از اینجاها شروع کنیم، از حل تضادمان با خدا در واقع شروع کردیم ، از حل تضادمان با هستی و خودمان که تقریباً به موازات دارد می آید جلو و یکی از مسائل این تصور است که خداوند ادیان را داده که انسان را متوجه خودش بکند و آنها هم پرستش کنند و او هم خوشش بیاید در حالیکه ما می خواهیم حل تضاد کنیم، می خواهیم بگوئیم اینها که پیشنهاد شده برای بشر در واقع یک راههائی را باز کرده که آنها بیایند به درک آن ماجراهائی که دنبالش هستیم بحث جهنم و سایر مفاهیم در واقع هدایت کردند و از این رهگذر ما بتوانیم تضادمان را کاهش بدهیم یا حلش بکنیم و بعد هم از

داخلش یک چیزهائی پیدا بکنیم، همان چیزهائی که به یک نوعی الآن داریم صحبت می‌کنیم و در واقع دنبالش هم هستیم و بعد موضوع چیزهائی را که پیدا می‌کنیم، یکیش بحث رمز خاک و آتش، بحث شعور و ضد شعور که حالا تازه داریم یواش یواش می‌رویم داخلش، این مسأله رمز خاک و آتش این است که خاک می‌تواند آتش را خاموش کند، خوب چه جوری می‌تواند آتش را خاموش کند، تا در باطن این ماجرا حرکت نکنیم نمی‌توانیم آن رمزها را یکی یکی متوجه بشویم و ماجراشان را در بیاوریم بیرون که حالا بهر حال داریم مقدماتی را می‌چینیم تا بتوانیم آن حرفهای اصلی را بیایم بزینم با همدیگر.

## کثرت در وحدت و وحدت در کثرت

سؤال : در خصوص کثرت در وحدت و وحدت در کثرت توضیح بفرمائید؟

جواب :

عزیزا هر دو عالم سایه توست  
تویی از روی ذات آینه شاه  
بهشت و دوزخ از پیرایه توست  
شه از روی صفاتی آیه توست - عطار

در بخشی هستیم که سایه همدیگر هستیم، به عبارتی در بالا وحدت می‌بینیم، کثرتی که می‌رود جمع می‌شود به وحدت و یا بوده آمده پائین شده کثرت و در پائین وحدت در کثرت .  
این همه عکس می و نقش مخالف که نمود يك فروغ رخ ساقیست که در جام افتاد - حافظ  
رُخ وحدت است حالا در جام که افتاده این همه عکس می و نقش مخالف ظاهر شده ، البته اینها تعریفهائی است که می‌گوئیم ولی این کجایش مشکل ساز است، کجایش اشکال دارد، کجایش ایجاد اشکال می‌کند که بالا وحدت داریم و پائین کثرت داریم، این کجایش ایجاد اشکال کرده است، یکبار بحث توضیح است، خوب در توضیح می‌گوئیم ما در این ادراکات در این دریافتها و در این طرز تفکر خودمان یک چنین چیزی را مطرح می‌کنیم، بعد هم می‌رویم تطابق می‌دهیم می‌بینیم که همه عرفا هم همین را می‌گفتند و می‌گویند، بعدهم انشاءالله بامتون مذهبی علی‌الخصوص قرآن هم انطباق می‌دهیم، حالا دوستان ما انشاءالله این زحمت‌ها را خواهند کشید ببینیم که انطباق دارد یا ندارد، این از این منظر، اما یکبار نه شما سؤالتان این است که این اشکال دارد، خوب آیا اگر اینجوری باشد، مثلاً اشکالی پیش می‌آورد یا نه، بحث باز کردن موضوع است که این قضیه ما، بین وحدت و کثرت، که کثرتی می‌رود بالا به وحدت تبدیل می‌شود و یا وحدتی از بالا آمده پائین و به کثرت تبدیل شده و این ماجرا و این چرخه بر مبنای وحدت و کثرت قرار دارد .

**سؤال:** من دوتا مطلب هست یکی مربوط به تضادی که در **مورد وحدت ادیان** دارم ، یکی هم در مورد آگاهی است که به من گفته می شود که این پرستش یا این سبحان اگر شما به آن نرسید درهای آسمان پنجم بر روی شما باز نمی شود ، ببینید شما وقتیکه از عدم صحبت می کنید در ذهن من می آید که آسمان هفتم ولی وقتیکه این آگاهی می آید مرتب به من می گوید که اینها تازه آسمان پنجم است ، من این را می خواستم برایم توضیح بدهید ، یکی دیگر هم این بود که من وقتیکه قرآن را مطالعه می کردم می دیدم که دو تا واکنش نسبت به من دون الله در قرآن هست ، یعنی از نظر من یکی این که بهر حال حضرت سلیمان نبی حضرت حق بودند و تمام جن و انس به فرمانش کار می کردند و اینها را هم که می گوئیم من دون الله هستند و این چیزی بوده که از طرف خداوند اصلاً به ایشان داده شده ، یک جائی دیگر ما در قرآن می بینیم که با من دون الله موضع گرفته و قبولشان نمی کند تا آنجائی که من می دانم ، دوتا مطلب دیگر باز هست یکی حرکت حضرت امام حسین ( ع ) بوده که قبول نکردند من دون الله را یکی هم بعضی حضرات معصومین ما که من نمی دانم اسمش را من دون الله بگذارم یا نه ولی حرکاتی که می کردند ، نمودهای که من حالا بگویم آیه ، معجزه ( معجزه به معنی چیزی که به شکست در می آورد ) می بینیم که آنها هم در واقع مثلاً اگر این روایات ما من فکر نمی کنم خیلی هم غلط باشد می توانند مثلاً یک شیری را برای یک نفر مجسم بکنند ، من هنوز اینجا برایم تضاد دارد اگر ممکن است من خواهش می کنم ، این تضاد که اینجا در وحدت ادیان دارم در وحدت افکار دارم و در وحدتی که می خواهم با بزرگان خودمان داشته باشم ، من مطمئن هستم که مثلاً حضرت شیخ عطار و یا بقیه هم چنین کراماتی هم داشتند و این کرامات هم غلطی نبوده و فرق می کند با کراماتی که شاید بعضی مواقع در این کلاس صحبت می شود ، اگر ممکن است در خصوص این دو موضوع توضیح بدهید .

**جواب:** توجه بفرمائید که حالا فرض کنید در همین بحث پرستش الان ما رسیدیم به اینکه دوجور پرستش داریم، یک جور پرستش زوری و تعبّدی که باهم به نتیجه رسیدیم که اشکال دارد ، یعنی من فکر کنم که باید پرستش کنم تا از غضب خداوند در امان باشیم، این چیزی است که از نظر ما مردود است و رفت کنار، یک پرستشی که در این چرخه می رسیم و نهادینه هست، که مولانا می گوید ای سوخ گونه، ای گونه روشن بیا روح من را دریاب و به ابدیت پیوند بده ، این تازه اول یک ماجرای دیگری هست ، اول این است که من بروم در یک عظمتی غرق بشوم، حالا در آن عظمت تازه چی می خواهم پیدا بکنم می شود مراحل بعدی که حالا شما اولاً قطعاً آسمان هفتم نیست چون هنوز کار دارد این تازه یک مرحله گذری از این ماجراست، پس قطعاً آسمان هفتم نیست، می شود زیر آن، حالا دیگه بعدش فعلاً با هم مناقشه نداشته باشیم، که آسمان چهارم یا پنجم است، مسأله ای نیست همان درست تا یک زمانی راجع به آسمانها صحبت کنیم که البته مشکل ما را هم حل نمی کند چون ما باید مقدمه کارمان را درست کنیم تا مقدمه کار ما درست نشود ، شما فرض کنید که این آسمان پنجم هست و آن هم آسمان ششم ما را چه حاصل .

ما هر وقت کوله بار را بستیم و حرکت کردیم می گوئیم نقشه را بیار ببینیم و ممکن است آنجا ضرورت پیدا کند، ولی وقتیکه در واقع ما هنوز آن حرکتهای اساسی را انجام ندادیم، ما تا اینجا شناختیم که مثلاً هوشمندی چیه، این قضایا چه جور است، یک راه شوسه، یک راه خاکی، یک راه .. این چه ماشینی می خواهد، این چه حلقه ای است، یعنی داریم یک جورهای شناسائی می کنیم، شناسائی امکاناتمان ، ماشینمان ، وسیله مان ، چه قابلیتی دارد ، من با این ماشینی که دارم می توانم بروم یک جاده سنگلاخی ، یا نه باید

حتماً راه شوسه و .... باشد و یا اینکه در واقع من کی هستم ، ماشین من چیه و .... همه اش اینجوری بوده ، توجه کردید یا نه ، تازه این دوره گفتیم که یک نگاه به دورنمایی به یک چیزهایی داشته باشیم، یعنی تا اینجا ما همه اش داشتیم به یک شناسائیهائی مبادرت می‌ورزیدیم ، یک چیزهایی را بدانیم که چیه، اصلاً هوشمندی هست یا نیست، ویروس غیر ارگانیکی چیه ، این وسط چه عواملی مزاحم است ، چه قضایائی داریم، چه مسائلی اصلاً ما خودمان داریم مثل بحث کنترل ذهن ، بحث کنترل دشارژ و .... بدین سان گذشته، خوب از حالا به بعد این ماجراها را داریم در واقع تعریف‌های کلی می‌کنیم، تعریف پرستش چیه ، تعریف جهنم چیه ، تعریف بهشت چیه و .... اینها در واقع ترمینولوژی بوده ، منتها ترمینولوژی عملی که تازه زبان همدیگر را آشنا بشویم با فرهنگ لغات همدیگر آشنا بشویم ، الآن ما یک چیزی بگوئیم ، در این دوره ها با هم صحبتش را داشتیم با فرهنگش آشنا هستیم .

اما در خصوص مورد بعدی ما باید یک روش تحقیق بگذاریم ، ما یک روش را باید بین خودمان قرار داد بکنیم، توجه بفرمائید که مثلاً وقتی در روش تحقیق خودمان آمدیم من دون‌الله را ، غیر از خدا را باید اول تعریف بکنیم، حالا دوتا راه داریم، یکبار غیر از خدا را تعریف بکنیم، یک بار می‌رویم یک کسی را قبول داریم مثل حضرت سلیمان، آن را تعریف می‌کنیم، بعد از آن تعریف به این برسیم، یکبار از این طرف می‌خواهیم به آنطرف برسیم، کدام درست تر است، اول ما باید درس را تعریف کنیم، اصلاً من دون‌الله یعنی چه، اصلاً غیر از خدا یعنی چه، درست نیست که از آنطرف به اینطرف برسیم و نتیجه بگیریم، نتیجه بگیریم چون عطار فلان کار می‌کرده، پس دیگه من دون‌الله تعریفش این است ، چون فلان کس اینکار را می‌کرده پس حالا ما قبولش داریم و بنابراین تعریف من دون‌الله می‌شود این .

ما آمدیم روش تحقیق گذاشتیم، اصلاً فرض کنید هیچ دینی نیامده و ما امروز می‌خواهیم پایه گذاری کنیم، خوب من دون‌الله چیست، غیر از خدا چیست، امروز ما در این دوره بحث مهمی داشتیم ، من نمی‌دانم دوستان چقدر به این مطلب توجه کردند به پایه و اساس شعور و ضد شعور را بحث این است دیدیم که نگاه ما به هر چیزی اگر ما به آن چیز به عنوان جلوه الهی نگاه نکنیم مشکل ساز است و تشعشع منفی سواری کند، یعنی نگاه ما به هر چیزی حتی فرزند خودمان، اگر نگاه کردیم ، نگاه تحسین‌آمیز داشتیم و به آن به عنوان جلوه الهی نگاه نکردیم، می‌شود تحسین من دون‌الله، بعد گفتیم الحمد لله، هر جائی نشانی از حمد باشد ، نشانی از ستایش باشد ، نشانی از تمجید باشد ، تعریف باشد مختص کیست، فقط مختص خداست ، انحصاراً مال اوست .

اما یکی از بزرگترین مشکلات بشر می‌دانید از کجاست ، از همینجاست ، جذب می‌شود و جذبی که در آن تجلی الهی را نمی‌بیند، ولی وقتی تجلی الهی را دید می‌شود شمس من و خدای من ، اگر در شمس تجلی الهی را دید آنوقت شرک نیست ولی اگر ندید مشکل ساز می‌شود و مشکل ساز است ، حالا با این ظرافت هنوز ما نتوانستیم الحمد لله را باز کنیم و باید باز ما هم کار کنیم و تازه بحث داریم و



موضوع آنقدر عجیب و غریب و باور نکردنی است و من دارم یواش یواش می گویم ، باوجودیکه الآن ذهن شما آماده هست ولی هنوز من نمی توانم الحمد لله را حرف آخر را بزنم ، یعنی حرف آخر را باهم بزنیم، اینقدر این موضوع باور نکردنی است ، یک شعر می گوئی اگر در آن شعری که گفته شده در واقع تجلی الهی دیده نشود ، بلافاصله ضد شعورش می شود شبکه منفی .

## بحث الگو پردازی

**صحبت‌های یکی از حاضرین در کلاس :** این جمله‌ای که فرمودید از من دون الله که باید به آن روش تحقیق برسیم ، حدیثی من در ذهنم از پیامبر تداعی پیدا کرد که فرمودند : علی با حق است و حق هم با علی و ان مدینه العلم و علی بابها در واقع اینجا هم کثرت به وحدت را نشان می دهد و وحدت به کثرت ، اینجا امام علی کثرت می شود رجوعش به حق می شود وحدت ، در ارتباط با این مطلب یک توضیح کوتاهی بدهید به ما لطفاً که در رابطه با همین روش تحقیق که فرمودید از من دون الله باید حرکت کرد.

**صحبت‌های استاد :** می آئیم سر این مسأله الگو پردازی، بحث اول این است که ملاک اینکه من شهر علم هستم و علی بابش هست، ملاک این قضیه که اینجا پیش می آید که اول او شهر علم است و بعد این هم درش هست چیست، پس ملاک می خواهد و قبل از اینکه ما به این قضیه برسیم یک مطالبی برای ما با آن ملاکهایمان روشن شده ، ما با آن ملاکهایمان رفتیم سنگ محک را زدیم و اصلاً قبول کردیم که این شهر علم وجود دارد و بعد آمدیم وارد مقطع بعدی شدیم، قبل از همه اینها موحد بودن، آنچیزهای لازم را که حالا می خواهیم راجع به آنها صحبت بکنیم قبلش تعریف کردیم و سنگ محک زدیم ، دیدیم در مورد پیامبر (ص) مصداق دارد، یعنی در واقع یک فاکتورها و ملاکهای وجود دارد ، قبلش باید من دون الله و غیر خدا تعریف شده باشد و بعد می بینیم که وقتی می خواهیم این را تعریف بکنیم بر می خوریم به ایاک نستعین، فستقیمو الیه، یعنی به یک چیزهایی بر می خوریم که ما را در تعریف من دون الله راهنمایی می کند، بعد که همه اینکارها را انجام دادیم ، می آئیم می بینیم که این در مورد چه کسانی صدق می کند.

بعدها ما به افراد می رسیم ، بعدها ما وقتی که به دروس قرآن بر خورد کردیم می آئیم پیامبر را قبول می کنیم و بعد امیرالمؤمنین (ع) را قبول می کنیم ، قبلش که قبول نکرده بودیم ، حالا این مسأله را ما تعریف می کنیم، غیر از خدا، یک اصل داریم، مگر ما یک اصل بیشتر داریم اصل ایاک نستعین ، این قانون است ، پس ما مجاز نیستیم که در واقع بیائیم غیر از او طبیعت داشته باشیم و این یک درس است ، اگر طبیعت داشته باشیم می شود غیر از خدا ، مگر غیر از این است ، مگر کسی می تواند نقض بکند ، بعد از این است که یک سنگ محک پیدا می کند، این سنگ محک را می زنیم هر جا جواب گرفتیم ، دیدیم که اجتناب از من دون الله بوده می گوئیم درست است، هر جا که دیدیم اجتناب از من دون الله نبوده خوب

نبوده، شاید اطلاعات ما درست نباشد، شاید آن روایت غلط باشد، پس اینجاست که ما سنگ محک داریم و می‌رویم جلو.

از اینجاست که خیلی ماجراهای دیگر تعریف می‌شود، جلال خود، جلال او، کجا می‌خواهیم خودمان را جلال بدهیم، کجا می‌خواهیم او را جلال بدهیم، عرفان کمال، عرفان قدرت، آیا رودر بایستی باید داشته باشیم، یک جایی که معلوم و مشخص است که این جلال خود و خود بزرگ کردن، خود عرضه کردن، خود را به رُخ کشیدن، خود را مطرح کردن است خوب دیگه رودر بایستی ندارد، حالا ما یک سنگ محکی پیدا کردیم و می‌رویم مثلاً می‌گویند فلان کس این است و یا ... است، سنگ محک داریم می‌زنیم می‌بینیم که اینکارش در قدرت بوده، یا اینکارش در کمال بوده و ما می‌دانیم یا تجربه کردیم که در یک جایی کمال و قدرت با هم هستند، هنوز افراد زبده نیستند، هنوز اطلاعات ندارند، کمال و قدرت اول راه معمولاً باهم هستند یعنی این می‌دهد، آن می‌دهد و فرد هم آگاه نیست و اینها را بحساب کرامات می‌گذارد، تا یک جایی آگاهی برایش بیاید که کدام به دردش می‌خورد و کدام نمی‌خورد، کدام جلال خود است، کدام جلال الهی است و اینها را بتواند از همدیگر تفکیک بکند.

و ما در این داستانها و روایات در مورد مثلاً عرفا نمی‌دانیم که در واقع تا کجا نمی‌دانسته تا کجا قاطی بوده و از کجا خالص شده ولی تأثیری در مسأله ما ندارد ما راهمان مشخص شده و برای این که چیزی توجیه بشود نمی‌رویم بگوئیم که فلان کس فلان کرده، بهمان کرده، خوب پس ما هم می‌توانیم آن کار را بکنیم، نه ما چون تعریف من دون الله برایمان مشخص شده طبق اصول، بنابراین سعی ما این است که اول اجتناب را داشته باشیم، این قضیه است در واقع و در مورد حضرت سلیمان، حضرت خضر، حضرت یوسف، یونس و ... انشاء الله باید یک تحقیقات دامنه داری از زبان خود قرآن هم داشته باشیم، ببینیم که آیا در آنجا صحنه کامل گذاشته شده، آیا قبول شده، آیا عرفان قدرت مورد قبول است، اگر مورد قبول واقع شده خوب حالا ما هم باید استفاده کنیم لا بُد، پس ما در واقع بد فهمیدیم و بیخودی خودمان را محروم کردیم، اگر که به این نتیجه رسیدیم این تعریفهایی که کردیم درست بوده و درست فهمیدیم، خوب دیگه از اینجا به بعد ما می‌رویم جلو.

مثلاً فرض کنید که حضرت یوسف گفت آن کیل و پیمان سلطنتی را در بارو بندیل برادرانش پنهان کنند، بعد ما موران را فرستاد آنها را دستگیر کنند به جرم دزدی خوب الان این یکی از تخلفات روز دنیاست، یک چیزی را می‌برند جایی پنهان می‌کنند بعد می‌آیند می‌گویند بیائید ببینید مثلاً اینها مواد مخدر دارند و ...، درسش را حضرت یوسف به ما داده، ما از حضرت یوسف یاد گرفتیم، اما خوب توجه بکنیم، اینها برای ما درسهایی داشته، ما اصلاً بدون اینکه بخواهیم، بدون اینکه بدانیم یک مطالبی دارد و پیامهایی در آن هست، می‌گوید یک نفر حالا من، شما یا ایشان، حضرت یوسف یا هر کس دیگری می‌توانسته از این بالاتر باشد ولی بد لایلی در سطح پائین تری قرار گرفته، یک سؤال؛ حضرت یوسف چه خدماتی به کمال

کرد، خدمات حضرت یوسف در جهت چی بوده، پیشگوئی کرد از خشکسالی، اینکار را کرد، آن کار را کرد، ببینید او یک قابلیت درونی داشته که به او می گوئیم حضرت یوسف، اما آنجوری که می بایستی استفاده بکند، استفاده نکرده، یعنی حضرت یوسف خیلی از این بالاتر می بایستی بوده باشد و اینها برای ما درسهای بسیار بزرگی هست که حالا نمی دانم برویم مطالعه بکنیم ببینیم که چه درسی باید از آن بگیریم، در مورد حضرت سلیمان، یونس و همه اینها درس دارد، بله این هست و این تأیید در مورد آنها بوده، یعنی آن مایه درونی را داشتند، انتخاب یا منتخب، طبق قانون بازتاب منتخب بودند که منتخب شدند، اما از این بالاتر می توانسته باشد و حالا این مسائل چه وقت باز شود و ببینیم که آیا اینطوری بوده یا نه.

بنابراین یک مسأله هست که ما از عمل افراد نمی توانیم به درس برسیم، یک جا درس را می گوئیم و بعد می گوئیم این هم الگوش هست، می گوئیم این درس موحد بودن لا اله الا الله است و یک جایی می آئیم می گوئیم بیا الگوش هم پیامبر (ص) است، این درس و آن هم الگوش مثلاً امیر المؤمنین (ع) ما از نهج البلاغه چی یاد گرفتیم، خوب برویم نگاه بکنیم می بینیم که اینها همه در واقع همه حرفها زده شده، ما اینها را راجع به عدم گفتیم یکی از دوستان یک روز نهج البلاغه آورد گفت که صحبتی که شما می کنید که خدا غیر قابل تعریف است و راجع به عدم در اول خطبه... گفته که بنام خداوندی که غیر قابل توصیف است، یک جا درس را می گوئیم و الگوش را هم می آوریم و در واقع بحث ولایت پیش می آید، بحثی پیش می آید که درس کتاب و عترت است، بیا این کتاب و این هم الگوش، فکر نکنیم که مطالب صرفاً ذهنی و تئوری است، این کتاب، این هم عترت (این هم الگو) اینها کنار هم ماند به یادگار تا این دو تا مکمل بیایند جلو تا ما بدانیم آنچه که گفته شده جنبه عملی هم داشته و تئوری و عمل در کنار همدیگر آمده جلو و تمام شده و تثبیت شده و رفته پی کارش، بنابراین ما در آینده انشاء الله باید این تعریفها را این ترمینولوژی را دقیق در بیاوریم بیرون، یعنی کاری ندارد من فکر می کنم حدود ۱۱۰ آیه در بحث اجتناب از من دون الله داشته باشیم، من فکرمی کنم اینها را کنار هم بچینیم تعریفش معلوم می شود، بعد می شود سنگ محک، حالا با آن سنگ محک باید بیایم ببینیم که این و آن و همه اینها را که اسم بردیم مثلاً کجایش این بوده، کجایش آن بوده و خالص و ناخالص قضیه چی بوده.

### دین ارثی - دین اعتقادی

**صحبتهای یکی از حاضرین:** من راجع به این موضوعی که الان صحبت شد یک آگاهی برای پسرم آمد که عدالت خواهان بدنبال پیشینیان نیستند بدنبال رستگاری و آگاهی هستند.

**صحبتهای استاد:** ببینید یک مسأله ای که هست این است که هر نسلی لازم است یک بار مرور کند، لازم است یک بار تجدید نظر بکند، ببیند که این امانتی که دستش داده می شود درست است یا درست نیست، مثلاً یک تحویلدار بانک، یک مسئول انبار مهمات، یک نفر کشیک، این اسلحه اش را به آن یکی

تحویل می‌دهد، تحویل گیرنده باید یک بار چک کند، باز بینی بکند، یک تحویل‌دار بانک پول را تحویل آن یکی می‌دهد، آن یکی یکبار باید چک بکند، آیا ما چک کردیم، ما همینجوری و دیمی رسیده به ما، البته این یک بحثی دارد که اصولاً همه وارث هستند اعتقاد اولیه ما ارث هست، ما چشم باز کردیم دیدیم که در یک خانواده‌ای هستیم، من خودم شیعه اثنی عشری هستم، گفتیم که چه خبره گفتند که بله این است، اینجوری است، تو این هستی باید اینکار را بکنی، حالا من اگر در اسرائیل متولد می‌شدم چی می‌شد، در آفریقا، در تبت و... متولد می‌شدم چی می‌شد، حالا در این قضیه وارث شدیم، این چه چیزی برای ما دارد، اگر خوب انتخاب کردیم هنر پدر و مادر ما بوده به ما چه مربوط است، اگر بد انتخاب کردیم باز مشکل آنها بوده به ما چه.

ما وارث هستیم اما سلاحی که به ما تحویل داده شده یکبار باید باز بینی بشود تا تازه بشود اعتقاد خود ما، این اعتقاد خود ما نیست ارثی است، این بخشی از آن ارث است، حالا بعد از این ما باید بررسی کنیم ببینیم که چی به ما ارث رسیده، مسائلش چه جور است، قضایا و چارچوبها تا بشود اعتقاد شخصی، این اعتقاد اولیه (ارثی) ما بشود اعتقاد شخصی ما، یعنی من بیایم بگویم این اعتقاد خودم هست نه اعتقاد پدر و مادرم، الان کثیری از این ۷ میلیارد نفر خودشان نمی‌دانند چرا این مسلک شان هست، در بحث شناخت ترفندهای شیطان یکی از ترفندهای شیطان همین مسأله است، بلافاصله اولین چیزی که به ما می‌دهد یک غرور اولیه می‌دهد، غرور مذهبی اولیه به ۷ میلیارد نفر، می‌آید در گوش من می‌گوید می‌دانی چیه تو آقای دنیائی، می‌رود در گوش آن یکی می‌گوید می‌دانی چیه تو آقای دنیائی بقیه ول معطل هستند، توئی که سیک هستی (سیک قومی در هندوستان هستند)، توئی که برهمنائی هستی، توئی که... هستی فقط تو رستگار هستی بقیه.....، این در واقع همان چیزی که شیطان را ساقط کرد.

چه چیزی شیطان را ساقط کرد، غرور شیطان را ساقط کرد، اولین چیزی که به ما می‌دهد غرور است، بعد هم ما می‌گوئیم که بله من رستگارم و این ۷ میلیارد بقیه بیچاره‌ها بدبختها و..... و خیلی مسائل دیگر، بعد از آنجا به بعد می‌آید می‌گوید ببین تو آقای دنیا هستی قیافه ات باید با همه دنیا فرق بکند، اصلاً تو را از ده کیلومتری ببینند باید بدانند که تو آقای دنیائی، خوب چه باید بشود این است که طرف شده سیک، این یکی کله‌اش را از ته تراشیده، یکی لباس نارنجی پوشیده، خلاصه این را یک جوری کردند، آن یکی را یک جور دیگری و ۷ میلیارد نفر را هریک را شکل و قیافه‌اش را یک جوری می‌کند، از این خاخام‌ها که از اینجا و آنجا بافته و یک چیزی را هم گذاشته روی کله‌اش بعد رفته کنار ایستاده و دارد به ۷ میلیارد انسان می‌خندد، که من همه اینها را سر کار گذاشتم، همه اینها یک خدا دارند، همه اینها بایک هوشمندی سروکار دارند، همه اینها یک ماجرا را دنبال می‌کنند ولی من توانستم گروه گروه در بین آنها کثرت ایجاد بکنم.

حالا ماجرا به اینجا ختم پیدا نمی‌کند، بحث بعدی این است که قیافه مشخص بشود، دوباره قیافه هم یک غرور می‌آورد یعنی طرف که دارد با لباس نارنجی و کله تراشیده می‌رود یک نگاه عاقل اندر سفیه به همه می‌کند و دردش می‌گوید که این بدبختها همه می‌روند به جهنم و فقط من هستم که می‌روم بهشت، بعد می‌آید می‌رود در بین یک گروهی که همه به یک شکل و قیافه واحدی دارند بعد می‌بینیم که چشم دیدن همدیگر را ندارند، هر که می‌گوید من درست می‌گویم، در یک گروه باید حرفها مشترک باشد، مثلاً ما شیعه هستیم، شیعه اثنی عشری هم هستیم، ده نفر یک جا جمع بشوند، می‌بینیم که هر کسی یک چیزی می‌گویند و دوباره بین این ده نفر به یک شکل دیگر این است که من درست می‌گویم:

**أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ** من از او بهترم - ص ۷۶.

یعنی در قالبهای متعددی **أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ** تکرار می‌شود، هم‌اش **أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ**، لباسش این را می‌گوید، حرفش این را می‌گوید، من از او بهترم، من از او بهترم، دوباره دور می‌زند می‌آید و می‌گوید نه حرف من، تعریف من درست است، می‌آید سر تعریف، تعبیر، تأویل، تفسیر و اینها که نه من درست می‌گویم، آن را اصلاً ولش کنید، من درست می‌گویم، آن اصلاً هر چه می‌گوید بیخود می‌گوید و همینطوری این می‌آید تا آخر بعد به اینجا که می‌رسد خطرناکتر می‌شود، وقتی به تعبیر و تعریف و اینها می‌رسد می‌گوید که نه ریختن خون او مباح است، می‌آید در گوش افراد می‌گوید ببین این که این راه را دارد می‌رود حق در خطر است، تو باید حق را نجات بدهی، در گوش ابن ملجم مثلاً می‌گوید حق در خطر است، تو باید حق را نجات بدهی، بجنب و شمشیرت را تیز کن، جلویش را بگیر، خفه‌اش کن، خونس مباح است و ....

بعد می‌بینیم که درهند این، آن یکی را می‌کشد فلانجا ... شیعه و سنی چقدر کشته شدند، جنگهای صلیبی و در همه جای دنیا چه اتفاقاتی افتاده و می‌افتد، بعد می‌آید می‌گوید بنام حق در مقابل حق، ابن ملجم‌ها را درست می‌کند، یهوداها را درست می‌کند، خلاصه کلام خودمان پای همدیگر را گرفتیم و او هم همینجوری دارد به اصطلاح به ریش‌مان می‌خندد و ما نمی‌دانیم چه خبره، فقط توی دلمان خوشحال هستیم که ظاهراً داریم در راه خدا قدم می‌زنیم، فردا یقه‌مان را می‌گیرند و بعد می‌بینیم که ما نه تنها در راه خدا نبودیم بلکه دقیقاً زیر علم او بودیم، همان غرور مذهبی، همان غرور با خدا بودن، همان غرور فهمیدن و ... همه اینها سرچشمه و محور اصلی‌اش همان غرور **أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ** است، اما بهر صورت رمز خاک و آتش و شناخت ترفندهای شیطان که آن شعور و ضد شعور یکی از چیزهای خیلی مهم و کلیدی‌اش هست و یک سری چیزهای دیگر مثل همین ماجرا که ما را بسمت تفکر اشتراکی انسان سوق می‌دهد، اینها در واقع ترفندهای شیطان را روز به روز کارآئی‌اش را کمتر و خلاصه دست را کوتاه می‌کند، هر چه انسان آگاه‌تر می‌شود ترفندهای شیطان باید کارآئی‌اش کمتر بشود، دیروز فریب می‌خوریم، فریب انسان با آگاهی امروز دیگر بسیار بعید است که در این قرن با این اطلاعات انسان ترفند ساده

مثل این مسأله را در واقع از شبکه منفی یا شیطان روی انسان پیاده بشود ، واقعاً خفت و خواری دارد برای آنهایی که اسیر این ماجراها حالا از آن غرور اولیه و بعد و بعد و... اینها بشود .

### مهم آخرین صورت وضعیت است - گذشته گذشته است

**سؤال :** آنهایی که نا دانسته من دون الله کار کردند و بعد برگشتند ، آنها چی ؟

**جواب :** گذشته‌ها گذشته، زندگی این لحظه و این لحظه به اصطلاح آخرین صورت وضعیت حساب است ، با آخرین صورت وضعیت می آیند سراغ ما ببینند که من دون الله هست یا نیست و مثلاً می بینند نیست، این مثال را داشتیم که بچه‌ای که تا حالا صدبار صفر گرفته ولی از امروز می گیرد ۲۰ ، صفرهای گذشته‌اش دیگر بحساب نمی آید چون قرار بوده که با سواد بشود که حالا باسواد هم شده ، البته در سیستم فکری مختلف مثلاً در آموزش و پرورش می گویند باید ثلث اول ، دوم و سوم باهم جمع بشود ولی در سیستم فکری ما می گوئیم ثلث اول صفر گرفته ، ثلث دوم صفر گرفته ، ثلث سوم ۲۰ گرفته تمام شد این بچه باسواد شد ، آخرین صورت وضعیت از نظر ما بحساب می آید ، گذشته گذشته است .

### ارتباط مشاهده لایه حفاظت مراسم عبادی

این ارتباط یک کمی شرایطش خاص است و لازم می شود کمی نور را بیاوریم پائین البته نه چندان زیاد ، توضیح بدهم که پیرامون خودمان جریانی وجود دارد که این البته در منزل دنبال بکنید خیلی بهتر است ، اینجا هم استارت می خورد و تست می کنیم ولی منزل نور را کم بکنید یعنی نیمه تاریک باشد مخصوصاً بار اول جریانات پیرامون خودتان را (مخصوصاً در فاصله ۳۰ الی ۴۰ سانتی پیرامون خودتان را از هر طرف) و این جریان را دریافت بکنید ، نظاره بکنید،مواقع دیگر ایستاده،نشسته،درحین نماز وغیره،منتها اولش می توانید همینجوری مجردهم دنبال بکنید ولی بعدکه موقع نماز دنبال می کنید حواستان فعلاً به این جریان باشد،یک جریانی هست که تقریباً در این محدوده ۳۰ الی ۴۰ سانتی و در تمام جهات وجود دارد، این ارتباط با چشم باز است و با چشم باز عملاً این جریان را می توانید مشاهده بکنید ، نورحالت نیمه تاریک و چشم تان را در محدوده ۳۰ الی ۴۰ سانتی نگه دارید متوجه جریان خواهید شد ، یک جریان شیری رنگ و بخار مانند است مثل شیشه که دور تا دورتان خواهد بود و مشاهده می کنید ، دنبال این قضیه چیزهایی ایجاد می شود و ماجراهائی که در آن قرار می گیریم ، البته من می خواهم اول تجربه بکنیم بعداً راجع به آن صحبت بکنیم، این ارتباط را انجام می دهیم در این رابطه‌ای که فلسفه مناسب و عبادات هست می خواهیم بگوئیم که در آن چیزهایی به جریان می افتد و جریان دارد .

**سؤال:** این کاری که شما می‌گوئید که در این ارتباط بینائی چشم را در فاصله ۳۰ الی ۴۰ سانتی از خودمان متمرکز کنیم در این محدوده عملاً از نظر مکانیزم کار غیر ممکن است، یعنی اینکه چشم تا به مانعی برخورد نکند متوقف نمی‌شود.

**جواب:** اگر ما این محدوده ۳۰ الی ۴۰ سانت را نگوئیم دوستان نمی‌دانند که کجا را باید مورد توجه قرار بدهند، این برای این بود که این محدوده را زیر نظر بگیرند ولی واقعیتش حق با شماست نمی‌شود هم به اینصورت گفت، اما این محدوده را که زیر نظر می‌گیرید الآن من همینطور که نگاه می‌کنم فوراً می‌بینم، باید یک جوری به این چیزها نزدیک بشویم زیاد نباید سخت بگیریم.

**ادامه سؤال:** این دریافتی که قرار است از این اتصال داشته باشیم آیا الزاماً همان حالت مه که شما فرمودید باید باشد یا می‌شود هر دریافت دیگری هم باشد؟

**جواب:** این مسأله‌مارا به یک چیزهای دیگری نزدیک می‌کند، خودش بخودی خود شاید ما یک محدوده‌ای را ببینیم بگوئیم خوب دیدیم، اما مسأله ما این بوده که بیائیم بگوئیم بدنبال آن ما به یک ماجراهائی نزدیک می‌شویم و دنبال می‌کنیم، حالا تا بعد ببینیم که جمع این قضایا چکار می‌کند.

**ادامه سؤال:** من در هر سه باری که شما این ارتباط را برقرار کردید خودم را آنقدر وسیع دیدم در آن محدوده ۳۰ الی ۴۰ سانت ولی بهر حال خودم را مثل یک استوانه، حجیم دیدم و احساسی سرما انگار که یک بروندی از من داشت خارج می‌شد، حالا می‌خواهم بدانم که آیا باید بدنبال چیزهای دیگر بگردم.

**جواب:** اینها هست، من عرض کردم انتهای قضیه باهم یک جمع بندیهای می‌کنیم، در واقع هدف این ماجرا هم این است که بگوئیم که یک چیزی در این قضایا قرار است دریافت بشود، حالا به یک طرّقی داریم به این مسأله نزدیک و نزدیکتر می‌شویم.

### تفاوت تأثیر شعوری روی افراد مختلف

**ادامه سؤال:** در جلسه قبل راجع به تشعش شعوری مثبت که با نیت و بی نیت است صحبت کردید که هر حرکتی، هر ذره‌ای تشعش خودش را دارد و چون یک نیتی رویش سوار شود حالا من نمی‌دانم درست دارم می‌گویم آن نیتی که روی آن ذره به هر شکلی که می‌خواهد باشد همه چیز را تحت تأثیر قرار می‌دهد، حالا می‌خواهم بدانم در بحث موزیک، موسیقی یا کتاب یا یک ماده خوراکی یا هر چیز دیگری آیا این که یک شعوری بر آن سوار شده با یک نیتی که آن فرد این کار را کرده، پس با این حساب باید اثرش روی همه آدمها یک جور باشد وقتی که آن شخص یک شعوری را روی یک موزیک پیاده کرده، من، شما و هر شخص دیگری که گوش کنیم باید تحت تأثیر شعوری که حالا آن شخص با نیت رویش سوار کرده قرار بگیریم؟

**جواب:** توجه بفرمائید تأثیر شعوری روی افراد بستگی به فاکتورهای بسیار متعددی دارد، یک نفر ممکن است مدام هم موسیقی باضد شعور منفی را گوش بدهد و اصلاً هیچ تأثیری هم نپذیرد، یک نفر هم ممکن است چهار بار گوش بدهد فوراً اثرات دستوری ظاهر بشود مثلاً فرض کنید در یک کنسرت یک گروه شیطان پرست عده‌ای شرکت می‌کنند و بعد تعدادی بعد از آن بلافاصله دست به خودکشی می‌زنند یا دست

به خودکشی جمعی می‌زنند ولی یک کسی هم اصلاً تأثیری نگرفته، فاکتورهای متعددی در این قضیه وجود دارد .

**ادامه سؤال:** در نتیجه می‌توانیم از آنطرف هم به این قضیه نگاه کنیم که آن من و شما هستیم که تأثیر بار شعوری آن را تعیین می‌کنیم نه آن چیزی که آن فرد گذاشته، چون اگر اینجوری باشد همه باید تحت تأثیر قرار بگیرند .

**جواب:** نه مثلاً ویروس آنفولانزا می‌آید آیا همه باید از دم بیافتند، اپیدمی می‌آید طاعون، آبله و..... آیا باید همه بیافتند، همه آلوده شدند، یک عده‌ای می‌مانند، هرکدام از اینها مسائل خاص خودش را دارد، چیزهایی را دارد که بعضیها سریعتر دستور در آنجا می‌تواند کارساز، عملی و پیاده بشود، بعضیها دیرتر و کمتر، مثل تشعشع دفاعی است، تشعشع دفاعی می‌دهید یک عده‌ای زود و یک عده‌ای هم سماجت نشان می‌دهند، مانند تأثیر آنتی بیوتیک روی میکرو ارگانیزم است که میکروارگانیزمهای مشابه در مقابل آنتی بیوتیک واکنشهای مختلف نشان می‌دهند، درحالی‌که قاعده‌تأهمه آنها باید در مقابل یک آنتی بیوتیک واکنش مساوی نشان بدهند، اما یک ماجراهائی هست که بستگی به پیچیدگیهای خلقت دارد، پیچیدگیهای وجود ما و ساختارهای ما، اثر کردنش یا اثر نکردنش به ما تابع یک فاکتورهای است، مثل مثلاً شما فرادرمانی کار می‌کنید ۱۰۰٪ یک عده‌ای تأثیر می‌گیرند، یک عده‌ای تأثیر نمی‌گیرند، این قاعده عدم قطعیت کلی است، قانون عدم قطعیت کلی است .

### ضد ضربه شدن، شناسایی و پرهیز از ورود به هر آزمایش

**ادامه سؤال:** من می‌خواهم بگویم حالا در قطعی نبودن این قضیه بجای اینکه ما خودمان را بخواهیم درگیر کنیم که آیا این موسیقی را گوش بدهیم، آیا این کتاب را بخوانیم، آیا پای صحبت این آدم بنشینیم، آیا این حرکت را بکنیم یا نه بهتر است که خودمان را ضد ضربه یا حالا من نمی‌دانم اطلاعات و آگاهی مان را ارتقاء بدهیم .

**جواب:** اصلاً از آن اولش بحث این بوده که ما باید ضد ضربه بشویم .

**ادامه سؤال:** اگر ما ارتقاء پیدا بکنیم اصلاً مهم نیست که آن ضد شعور است یا شعور است .

**جواب:** ما هر دو سمتش را نگاه می‌کنیم، یکبار این است که ما اصلاً باید ضد ضربه بشویم، یکبار این است که فرض کنید که آیا ما در هر آزمایشی خودمان را بیاندازیم، مثلاً فرض کنید می‌پریم جایی که باید ۵۰۰ متر شنا کنیم از دو حال خارج نیست یا مقاومتش را داریم و می‌توانیم یا نه وسط راه می‌مانیم و خفه می‌شویم، پس دو تا کار می‌کنیم یکی بحث شناخت شعور و ضد شعور است کجا می‌توانیم از آنطرف جلویش را بگیریم و کجا می‌توانیم از اینطرف کار کنیم یعنی از آن ماجراهائی هست که نسبت به هر دو تایش ما اطلاعات کسب می‌کنیم و کارهای لازم را انجام می‌دهیم، یک بار اصلاً ما نمی‌دانیم شعور و ضد شعور هست، می‌گوئیم خوب از دو حال خارج نیست یا ما ضد ضربه هستیم یا نیستیم می‌رویم جلو علی‌الله، حالا اگر ضد ضربه بودیم که وارد نمی‌شود و اگر ضد ضربه نبودیم وارد می‌شود و اثر می‌گذارد، چرا ما



باید این ریسک را بکنیم وقتی جائی که می‌توانیم میدان مین را شناسائی بکنیم و بعد در این میدان مین چه جوری برویم جلو، چرا باید بیائیم سرمان را بیاندازیم پائین و به اصطلاح همینجوری برویم جلو .

**ادامه سؤال :** ما واقعاً نمی‌دانیم که آن کتابی را که داریم می‌خوانیم آیا مطالبش چه تشعشی دارد .

**جواب ؛** حق با شماست اما آیا یک ایپسیلون می‌توان شناخت بدست آورد یا نه .

**ادامه سؤال :** آن یک ایپسیلون به من مربوط هست ، من می‌توانم تحت تأثیر آن کتاب قرار بگیرم و بروم حالا آن شعور و ضد شعور را کسب کنم و ....

**جواب :** شما نمی‌دانید که تحت تأثیر قرار می‌گیرید یا نمی‌گیرید ، اگر می‌دانستید که مسأله حل بود ،

می‌گفتید که من روئین تن هستم ، ضد ضربه هستم ، هر جائی می‌گوئید من بروم روی میدان مین، اما مسأله اینجاست که من نمی‌دانم ، ایشان نمی‌داند و هیچکس نمی‌داند که چقدر ضربه ناپذیر است .

### حفاظ ما در اینجا چیست

**ادامه سؤال :** حفاظ ما در اینجا چیست؟

**جواب :** حفاظ این است که در این مرحله ما در حال شناخت هستیم ، آب از سرمان گذشته یعنی آن چیزهایی که می‌خواست بشود شده ، همه کارها شده ولی آمدیم و می‌گوئیم که اصلاً مسأله چیست ، یعنی این از آن ماجراهائی است که آب از سرمان گذشته طرحی و صحبتی که ما می‌کنیم برای خودمان نیست برای نسل بعدی هست و اما حالا درحاشیه هم یک چیزهایی در واقع داریم متوجه می‌شویم، داشتن شناخت راجع به این موضوع برای ما ضرری ندارد و اگر از صد نفرمان به ده نفرمان کمک بکند، حتی به یک نفر هم کمک بکند باز مثبت است، تا ما این طراحی و این ماجراها را بیائیم جلو نه برای خودمان ماها مهره‌های سوخته هستیم، بلکه برای نسل بعدی بتوانیم بیائیم از پایه و ریشه یک کاری انجام بدهیم و یک اطلاعات مدونی را در اختیار آنها قرار بدهیم و بگوئیم ما سوختیم، شماها نسوزید ، در واقع ما زیاد برای خودمان دست و پا نمی‌زنیم .

### تأثیر شعوری پس از تایید مدیریت بدن

**سؤال :** راجع به این علم جدیدی که کشف شده که کریستالهای آب تحت تأثیر شعور مثبت و شعور منفی چهره شان عوض می‌شود این آگاهی برای من آمد که تراوا هم همین طور عمل می‌کند ، شما بدون اینکه این نیت را داشته باشید و قتیکه تحت تأثیر آن شعور معیوب قرار می‌گیرید آگه ما بگوئیم که این شعور معیوب فقط روی آب بدن ما اثر می‌گذارد ۷۰٪ بدن ما آب است و ۷۰٪ بدن ما آن اعلام را می‌کند به کائنات که حالا تحت تأثیر آن الفاظ منفی یا آن شعور معیوب قرار گرفته ، ما این اعلام را به کائنات می‌کنیم که بدون اینکه بدانیم توی آن فضا قرار گرفتیم ، اما این آب بدن آن شعور را دریافت می‌کند و آن اعلام را می‌کند به کائنات ، بعد در راستای همین مطلب من حالا نمی‌خواهم بگویم که آن درست بوده ولی مثلاً اگر به قدیم نگاه بکنیم می‌بینیم که در یک جائی وان یکاد آویزان می‌کردند که برکت بیاید ، یعنی این شعور مثبت را به آن فضا اعلام می‌کردند و یا روی شله زرد اذکاری را می‌نوشتند که تحت تأثیر آن شعور این را قرار بدهند حالا من نمی‌دانم چقدر این درست است یا درست نیست ، ولی من فکر نمی‌کنم که این هم چنین ریشه ای داشته ،

حالا این را می‌خواستم سؤال بکنم که این ابزار چقدر می‌تواند به ما کمک بکند که ما بتوانیم یک فرافکنی داشته باشیم و یک شعور مثبت که بتوانیم آن را از خودمان دور کنیم .

**جواب :** در این رابطه ما صحبت داشتیم، یکبار هست که ما می‌آئیم وان یکاد را می‌کنیم یک نماد و این نماد می‌شود یک تابلو و بعد از یک مدتی دیگه در چشم ما می‌شود نماد، حالا خیلی از این نمادها داریم ولی وقتیکه از ظاهر این قضیه به باطن آن می‌رویم طبق آن قاعده کلی مان بله به یک چیزهایی می‌رسیم ، در مورد آن آب بدن یک توضیح من بدهم که شعور این مجموعه تابع یک مدیریت است، یعنی باید مدیریت بیاید ترتیب این برنامه را بدهد، این نیست که ما الآن ۷۰ درصد از بدنمان آب است و تحت تأثیر شعور مثبت یا منفی قرار بگیرد تازه آب با سلول فرق می‌کند.

اما اصولاً از نظر ما در رابطه با درمان در همین دوره ما یک بحث مکملی داریم البته بشرط اینکه بازهم محرمانه در همین کلاسها بماند فقط برای اطلاع است، برای بازبهای دیگری نیست، یک بحث تکمیلی در باب درمان داریم که جهت اطلاع یک تستهایی بکنیم، بعد ماجرا این است که این پروسه درمان حتماً باید از نظر مدیریت بدن و سلول بگذرد ، یعنی تحت نظارت آن باید برسد ، در این زمینه موفق نخواهند بود چون با اصول ما همخوانی ندارد، یعنی فرض کنید که به یک بدن بگوئید که دوست دارم، خوب ۷۰٪ بدن آب است و یا به یک بدن بگوئید که از تو متنفرم ، چون ۷۰٪ آب بدن متأثر از شعور منفی می‌شود آیا بدن باید کج و معوج بشود و.... این تئوری را دادند و سر و صدای زیادی کرده ولی موفق نخواهد بود، چون اینجوری می‌شود سریع ما یک حرفی بزنی یا طرف را کج و معوجش کنیم یا صاف و صوفش کنیم ، بنابراین باید مدیریت بدن را بشناسیم ، مدیریت توزیع شعور سلولی را ما باید بشناسیم و آن هم را از دوره یک اینکار را کردیم.

و بحث دیگر اینکه ما وقتیکه می‌آئیم روی یک کاسه آش ، شله زردی بقول فرمایش شما می‌نویسیم ، آن نوشته نیست حالا در این آزمایشات هم که کردند بحث تأثیر شعوری است ، این که می‌نویسید ، آن نوشته یک چیزی است و شعور خودش یک چیزی دیگر است، ممکن است شعور من دون الله را بیاورد روی آن و هر کسی بخورد، خوردن همانا و.... همانا، کسی که اینکار را می‌کند آن خیلی مهم است ، هر کس نباید دارچین را بگیرد دستش بنویسد، این بازی نیست، اگر از آن دید شما نگاه کنیم باید یک نفر کاملاً از یک روز قبل در حالت دعا، حالت ایزوله، حالت ایزوله را تعریف می‌کنیم، یعنی حالتی که هیچ تشعشع منفی نگرفته باشد، یعنی در واقع شما می‌بینید که اثر خوبی نیست یعنی می‌خورند بعد سنگین می‌شوند و بعد ....

## مرور زمان و دور شدن مراسم و مناسک از فلسفه وجودیشان

**سؤال:** خیلی از این مناسک ها ممکن است که به اشتباه رفته باشد من منظورم آن پایه است ، اولین کسانی که تصمیم گرفتند اینکار را بکنند منظورشان چی بود ؟

**جواب:** توجه بفرمائید پایه درست است، مثلاً در مراسم عشاء ربانی می آیند از چند روز قبل چند نفر کشیش دور کاسه شراب و نان (نان و شراب سمبل مثل نان و نمک ما هست) می آیند روی آن دعا می خوانند و یک ماجرائی درست می کنند که در واقع همان قضیه است، مثلاً غسل تعمید یحیی، چرا یحیی تعمید دهنده شده، چرا بقیه نشدند، عیسی مسیح (ع) تعمید روح داشتند و یحیی غسل تعمید روح و بقیه ماجراهای دیگر، تمام اینها پایه و اساس درست است در بحث سفره های خودمان هم صحبت کردیم که سفره های خودمان هم همین است که شما می فرمائید، منتها اصل کلی چیه، اصل کلی اینست که هرکسی سر این سفره نباید راه پیدا بکند، کسی باید بیاید که جمع و جور باشد منطبق با آن اصول کلی قضیه باشد نه اینکه با بغل دستی دارد حرفهای پرت و پلا می زند ، به یکی دارد نگاه تنگ نظرانه می کند.

مثلاً غذایی که دارد درست می شود برای مراسم های مختلف مثل عاشورا و غیره ، افرادی که دور و بر این غذا می آیند و تهیه مقدمات و پخت و پزرا دنبال می کنند، اینها همه باید اصول کلی قضیه را رعایت کنند در این صورت آنوقت این غذا اصلاً یک ماجرای دیگری پیدا می کند و خاصیت شفا بخشی دارد ، چند تا از دوستان سال قبل که مجلسی داشتند این موضوع را آزمایش کردند ، یکی از دوستان که الان در این کلاس تشریف ندارند گزارش بسیار جالبی برای ما آوردند و همانطور که ما گفته بودیم از قبل هماهنگی کرده بودیم این ماجرا را دنبال کردند و گزارش خیلی جالبی برای ما آوردند، حالا بهر حال منظور این است که این مسائل که شما فرمودید کاملاً درست و پایه اش هم همان بوده که گفتیم، اما معمولاً در طول تاریخ یواش یواش مسائل ظاهری می شود و بعد دیگر وان یکاد می شود تابلو و.... می شود تابلو، بعد چشم ما هم عادت می کند و می گوئیم وان یکاد است دیگه و یواش یواش از آن احترام می افتد ، یکی از راههای از احترام انداختن همین است .

فرض کنید می گوئیم میدان امام حسین، بعد امام حسین، امام حسین . بعد یواش یواش آن احترام خود را از دست می دهد، لوٹ می شود و بچه بازی می شود و کاربردها یواش یواش کوچه بازاری و کوچه خیابانی می شود، بنابراین هر چیزی جائی و مکانی دارد ، این خیلی باید مورد سنجش قرار بگیرد ، ما یواش یواش می توانیم یک چیزی را از حَیْزِ انتفاع بیاندازیم، خیلی آرام و راحت می توانیم مثلاً مذهب زدائی، دین زدائی بکنیم، می توانیم همه چیز را از نظر بیاندازیم ، ارزش و احترام همه چیز را می توانیم از بین ببریم خیلی ساده و راحت و اینها ترفندهائی است که حالا آگاهانه یا ناآگاهانه ولی ما به آن می آئیم می رسمیم .

## چگونگی تأثیر داروهای پلاسبو

**سؤال :** در خصوص چگونگی تأثیر داروهای پلاسبو توضیح بدهید .

**جواب:** در خصوص مکانیزم تلقین ، مکانیزم تلقین پذیری ، مکانیزمی که ذهن متقاعد بشود که این دارو می تواند اینکار را بکند ، یک درصدی که تلقین پذیر باشند پلاسبو می تواند رویشان اثر بگذارد ، بالاخره هیچ چیزی جدا از شعور هم نیست و هر چیزی شعور خودش را دارد ، پلاسبو دارویی که می تواند هر چیزی باشد، آب مقطر باشد، می تواند قرص باشد، می تواند یک ذره آرد در کپسول باشد و ...

## اتصال – نظر و صاحب نظر

موضوع بحث نظر، اصولاً توضیح داده بودیم از قبل، ما مایل هستیم، یعنی دردنیای عرفان و ما که در واقع در دنیای عرفان وارد شدیم ، اصولاً علاقه مند هستیم که در بُعد کیفی در واقع در عرفان حرکت کنیم ، دردنیای عرفان دیدیم که ما پله عقل داریم و پله عشق ، در پله عقل فن ، تکنیک و ... داریم و در پله عشق نظر داریم، صاحب نظر و نظر بازی داریم، حالا اینها چطوری حاصل می شدند از طریق اتصال ، یعنی کسی که متصل است و اتصال پیدا می کند صاحب نظر می شود ، قادر به نظر بازی می شود .

پس ما به اتصال نیاز داریم و این اتصال وقتی که ایجاد می شود حالا یک مسائل دیگر بوجود می آید که در ذهن بی ذهنی به یک شکلی برخورد کردیم که ذهن بی ذهنی قرار است که یک جوری به یک شکلی در لحظه ای از تضاد جدا شده و در آن لحظه وابسته به زمان نیست ، وابسته به مکان نیست ، زمانی که زمان به سمت صفر میل می کند، وابستگی به مکان به سمت صفر میل می کند ، تضاد به سمت صفر میل می کند غایت نظر را ما داریم، نظر را اگر یادتان باشد تا اینجا ما یک تعریف دقیقی نداشتیم ، چرا بخاطر اینکه نظر اصولاً تعریفش مشکل است و ادراکی است، یعنی باید درکش کنیم، نمی توانیم تعریفش کنیم ، اما حالا یک زوری می زنیم اینجا بلکه یک جورهایی بتوانیم تعریفش کنیم، البته می گوئیم زور می زنیم چون مسائل ادراکی را نمی توان تعریفش کرد، ذهن بی ذهنی را پشت سر گذاشتیم ، ذهن بی ذهنی ما را هدایت کرد به یک سمتی که ما در یک جایی بتوانیم وابسته به مکان، زمان و تضاد نباشیم و جاییکه اتصال باشد زمان بسمت صفر میل می کند، مکان و تضاد هم همچنین، اینجا می شود غایت نظر ، نظرها از دوره یک گفتیم که مثلاً فرض کنید یک نگاه بیاندازید می شود نظر ولی این سطح پائین بود، یعنی به عبارتی نظر هم می تواند ارتقاء داشته باشد، این نظر اینجا نگاه کردن بود، اینجا ذهن بی ذهنی می آید و به یک چیزهایی می رسد که در اینجا زمان بسمت صفر میل کرده است، هرچه زمان کوتاه تر است نظر بُرّاتر است، یعنی گوشه چشم، گوشه چشم را که نمی توانیم تعریف کنیم.

ما خاک را ه را به نظر کیمیا کنیم صد درد را به گوشه چشمی دوا کنیم - شاه نعمت الله

ولی این گوشه چشم چیه ، هرچه زمانش کوتاه تر است بُرآتر است، هرچه به مکان وابسته نیستیم ، هرچه تضاد ما کمتر است در آن لحظه این بُرآتر است ، مثلاً در هامیوپاتی هرچه میزان آن شعور هم که بکار می رود کمتر یا رقتش بیشتر است پوتنسی می گویند بیشتر است، اینجا هم همانجوری است ، هرچه زمان مکث ما و مکان کوتاه تر است ، این به اصطلاح بُرآتر است ، مثلاً بعضی از این دوستان مجموعه خودمان می گویند یک ارتباطی به من بده مثلاً می گویم که خوب برو، یعنی اینکه چند هزارم ثانیه قبل انجام شد ، حالا شما هرچه این زمان را از نظر او طولانی ترش کنید او اقناع تر می شود ، ما یک مقدار بخاطر دل او اینکار را می کنیم حتی یک مانورهای هم انجام می دهیم (به مزاح و باخنده مثلاً می پریم هوا ، می پریم پائین و فلان و بهمان و.. انجام می دهیم) و خیلی کارهای دیگر که در واقع بخاطر دل دیگران است اما وقتی می آئیم در تعریف نظر، نظر هرچه کوتاه تر باشد در واقع بیشتر به آن سمت هست ، هرچه به زمان و مکان می خورد در واقع این سمتی می شود ، ببینید این کمی مشکل است، یکی از مشکل ترین بحثها در موضوع عرفان از نظر ما چون جایی نظر به آن صورت من که اطلاعی ندارم اگر دوستان به تعریفی برخورد کردند حتماً برای من بیاورند ، هرچه به دنیای عشق نزدیکتر می شویم از زمان دورتر می شویم ، از مکان دورتر می شویم از تضاد دورتر می شویم و خود پدیده عشق مستلزم زمان نیست ، یعنی عشق آمدنی بود نه آموختنی وقتی می آید در صفر ثانیه می آید ، اینها از خصوصیات این دو تا بخش است .

بنابراین این مسأله ما پیشرفت در دنیای عرفان است، یکی از مسائلی که بطور عجیبی ما باید رویش کار بکنیم مخصوصاً از حالا به بعد تا حالا جدی نبود و ما هم زیاد اصراری رویش نداشتیم، اگر یادتان باشد تا حالا گفتیم بنویسید، نگاه کنید، از ذهن بگذرانید ، اما از حالا به بعد دیگه لازم است که تا صاحب نظر بشویم، به معنای واقعی به آن نزدیک بشویم، خیلی چیزها را وقتی می خواهیم تعریف بکنیم از نقطه نظر ما در عرفان به نظر ارتباط پیدا می کند، یعنی به هر جایی که می آئیم به کیفیت می رسیم، کیفیت با نظر سر و کار دارد، یعنی عاملی که می خواهد آن را پیاده کند ، به نظر بستگی دارد ، فن و تکنیک که اینجا نداریم ، بنابراین لازم است که ما صاحب نظر بشویم و الآن دیگه نظر بازی را به خوبی هم برای خودمان و هم بعدها که می خواهیم برای دیگران در واقع موضوع را باز کنیم ، یک جوری توانسته باشیم به آن نزدیک بشویم .

## ارتباط لامکان ، لازمان و لاتضاد

یک ارتباطی را ما برقرار می‌کنیم ، البته ما یک مجموعه ارتباطاتی داریم که در این مجموعه ارتباطات در این چرخه انا لله و انا الیه راجعون از این منطقه جهنم به بعد در ارتباطی قرار می‌گیریم ، یکی از این ارتباطات قرارگرفتن در لاتضادی است و یکی دیگر قرار گرفتن در جهنم است و بقیه این ماجراها بواسطه اینکه ادراکی از این ماجرا پیش بیاید مثلاً الآن ما چقدر سؤال داریم ، چقدر تضاد داریم ، این مال اینجاست هرچه می‌رویم جلوتر ماجراها عوض می‌شود ، اینها مسائل ماست با ذهن ما مطرح است ولی بایک ذهن دیگر اصلاً این سؤالات مطرح نیست، مثلاً اگر یک کسی در لا تضادی قرار بگیرد ، هرچه زور بزند هیچ تضادی نمی‌تواند بیافریند چرا؟ چون در آنجا نه عدالت معنی می‌دهد نه ظلم معنی می‌دهد نه این نه آن معنی می‌دهد ولی الآن همش می‌گوئیم چطور، چگونه، آنجا چطور شده، اینجا چی می‌شود ، مثل یک بچه‌ای می‌ماند که هنوز نیامده در زندگی خیلی سؤالات را مطرح می‌کند ولی وقتی آمد خودش در ماجرا قرار گرفت می‌بینید که اصلاً لازم به طرح این همه سؤالات نبوده ، مثل یک کسی که یک فیلمی را ندیده همش می‌گوید اینجا چی می‌شود و... ولی وقتی که خودش فیلم را دید دیگه نیازه طرح این همه سؤال نیست ، مثلاً یک کسی سیب تا حالا نخورده ، یا یک میوه‌ای ، بهر صورت وقتی گاز زد دیگه نمی‌گوید سیب چه مزه‌ای دارد ، تا زمانی که گاز نزده همش می‌گوید این چه مزه‌ای دارد. ما البته ارتباط زیاد داریم من الآن فکر می‌کنم که حالا با توجه به این سؤالات این ارتباط را انتخاب کردیم، قرار گرفتن در لاتضادی، یک لحظه چشمها را ببندیم و ببینیم که چی می‌شود و چطوری .

**صحنه‌های استاد بعد از برقراری:** ما راهی نداریم جز این که بسمت ادراک این مسأله بیایم وقتی که ادراکش بکنیم اصولاً دیگر خیلی از سؤالات ما برطرف می‌شود ، بنابراین یک جائی به نحوی در این ادراکات پیش می‌آید شاید در واقع خیلی از عرفا ، شاید که نه قطعاً آنهاست که از عدم ، هیچ و نیستی به زبانهای مختلفی در واقع صحبت کردند در واقع همین رویتها را داشتند ، مثلاً من شنیدم که حالا از یکی از دوستان می‌گفت نوشته‌ای از بودا که گفته من رفتم و رسیدم به یک جائی که هیچ بود ، البته ما باز هم نمی‌دانیم که آن هیچ کدام هیچ است، ولی یک هیچی ما داریم که اینجا قابل تعریف نیست، نه مکان، نه زمان، نه تضاد، هیچی در آن قابل تعریف نیست و در آنجا همه چیز در واقع می‌بینیم که حل شده است، اصولاً طرح سؤال نمی‌توانیم در چنین جائی داشته باشیم و فهم آنجا زبان خاص خودش را می‌خواهد، دیگه ما نمی‌دانیم که چه زبانی می‌خواهد، فقط به زبان ما برمی‌خوریم به لاتضادی یعنی هیچ ، تضاد که نباشد از نظر ما البته باسواد ما اگر تضاد را بگیرند یعنی روز و شب، خیر و شر، خوب و بد و .... را بگیرند ما اینجا به هیچ می‌رسیم .

## بحث احسن الخالقین

**صحبت‌های یکی از حاضرین:** برای من در این دو هفته فقط الله اکبر ، سبحان الله می آمد ، بعد در آن سبحان الله واقعاً آن محو شدن را دقیقاً حس می کردم و خیلی راجع به خدا و جنس خدا برای من سؤال بود در این دوسه روز قبل مثلاً به من می گفت آن را که تو می گوئی خدا، خدا نیست ، آن اولوالعین ، اولوالعین ، نیروها، قدرتها ، بعد می گفت آن نیروها و قدرتها آسمانها و زمین را آفریندند .

**صحبت‌های استاد:** عبارتی احسن الخالقین ، یک بحثی داشتیم که خدا هوشمندی را قرار داده ، هوشمندی قوانین را وضع کرده و قوانین هم اعداد را وضع کردند و احسن الخالقین ، یعنی این مسائل را در دل هم داریم ، گفتیم جهان هستی این است ، این است و این است (هوشمندی، قوانین و اعداد) و در واقع درست است آن درک شما، اصلاً یک مسأله‌ای را من خدمت شما بگویم، یک جایی ما به یک مسأله‌ای بر می‌خوریم حالا هنوز راجع به عوالم صحبت نکردیم، اگر این عوالم و مراتب را در نظر بگیریم، خدا تنزل پیدانمی‌کند، اگر قرار باشد اینجا چیزی ما داشته باشیم باید عوامل دیگری بیاید این تنزل را برساند، این تنزل باید عوامل دیگری انجام بدهند ، در واقع خدا هوشمندی را آفریده ، هوشمندی قوانین را وضع کرده و حالا بحث ملائک و اینها را که پیش می‌آوریم در واقع می‌بینیم که بله آنها سلسله مراتبهای هستند که عوامل پائین‌تر ایجاد شدند و شما درست دریافت کردید که خود این هستی ، این خودش باز اسباب و وسائل و سلسله مراتبی در آن قرار داده شده، احسن الخالقین، بطور کلی عوالم مختلف را در نظر داشته باشیم، حالا انشاءالله سرفرصت راجع به عوالم مختلف صحبت خواهیم داشت، منتها زود است الان یک کمی باید برویم جلو و بحث احسن الخالقین خودش یک ماجرای مفصلی دارد ، این را دوستان می‌توانند رویش تحقیق بکنند تا سرفرصت ما هم بتوانیم اظهار نظری داشته باشیم .

یک موضوع دیگر در همین رابطه وقتی مثلاً می‌آئیم در این عالم، این عالم عالمی است که بُعد دارد ، ابعاد دارد ، یعنی وقتی آمدیم در قانون اینجا به چی بر می‌خوریم ، ابعاد داریم ، آیا او ابعاد پذیر است ، هم حضور دارد و هم در واقع در عالم چون عالم ما ابعاد دارد، امروز، دیروز ، نمی‌توانیم بگوئیم خدای امروز، خدای دیروز، خدای فردا، پس در واقع حضورش با تجلی است، از طریق تجلی است که هم هست، هم به عبارتی بُعد پذیر نیست و از طریق تجلیات حضور هست، خوب این هم یک بحث بسیار مشکل و ادراکی و پیچیده، بنابراین دوباره در یک جایی دیگر یادتان هست تا حالا چند بار تصور ما، تصویر ما از خدا بهم ریخته ، مثلاً در دوره دو یک جوری ، در ذهن بی‌ذهنی یک جوری بعد در اینجا اگر وارد این مسائل بشویم دوباره یک جور دیگر و اینها یواش یواش جایگاه او را دقیق و دقیق‌تر می‌کند و ما را از تصورات ذهنی خودمان جدا و جداتر می‌کند ، لذا ما را به آنچیزی که باید باشد لحظه به لحظه می‌رود

نزدیک و نزدیکتر بکند، حالا این راهم آمادگی‌اش را یک جورهایی داشته باشیم تا آن موقع هم بتوانیم راجع به آن تحقیق داشته باشیم .

## سیر تاریخی نبوت

(ارائه شده توسط آقای یقینی)

بسم الله الرحمن الرحيم ، عذر خواهی می‌کنم اگر مصدع اوقات شما می‌شوم و از نفس گرم جناب استاد طاهری شمارا محروم می‌کنم

عرض شود که براساس آنچه که بررسی شده بیش از ۷۰٪ قرآن حاوی داستان و قصص انبیاست که ما تقریباً از این ۷۰٪ بسیار کم می‌دانیم و اطلاعاتمان در این زمینه کم است ، درمورد آن سؤالی که خواهرمان کرده بودند که حضرت سلیمان از اجنه استفاده کرده است در ساختن قصرش و کارهای دیگری ، آیا این استفاده از من دون الله بوده یا نه من یک توضیح مختصری می‌خواهم خدمت دوستان عرض بکنم که ما همین‌جور که طول تاریخ بشریت را به دوران کودکی، نوجوانی و بلوغ تقسیم می‌کنیم و پیکره بشری را در طول تاریخ اینگونه می‌بینیم.

مسأله نبوت هم موضوعی است که این دوران‌ها بر آن مرتب است ، یعنی ما انبیائی که داشته‌ایم این ۱۲۴ هزار پیامبر هر کدامشان در بُره‌ای متناسب با شرایط مکانی و زمانی خودشان پیام را گرفته‌اند ، این نبوده که آنچه پیامبر خاتم گرفته، آدم هم همان را گرفته، عیسی هم همان را گرفته ، اینها همه چیزشان با هم فرق می‌کند ، خواسته‌هاشان با هم فرق می‌کند.

مثلاً حضرت موسی از خدا می‌خواهد که خدایا خودت را نشان من بده ولی پیامبر ما هیچ موقع نخواست که خدایا خودت را نشان من بده ، امیرالمؤمنین می‌گوید مگر می‌شود من خدائی را که ندیده باشم بپرستم، خوب این یک مرحله هست و یک مرحله هم حضرت موسی است ، یک پیامبر داریم که از خدا بچه می‌خواهد مثل ذکریا، می‌گوید خدایا به من بچه بده یک وارث برای من تعیین کن، یک پیامبر بچه خودش را می‌خواهد ذبح بکند ، یک پیامبر از خدا کمک می‌خواهد و از اجنه کمک می‌گیرد و قصر می‌سازد ، یک پیامبر دیگر وقتی در آتش می‌افتد و موقعیکه ملک باد و آب به او رجوع می‌کنند و می‌گویند اجازه بده تا آتش را خاموش بکنیم، می‌گوید که من نیازی به کار شما ندارم.

یک پیامبر وظیفه خودش را در ابلاغ رسالتش در معجزه می‌بیند که عصای خودش را بیاندازد و تبدیل کند به اژدها و یک پیامبر مرحله دیگری را طی می‌کند و آن هم اینست که مرده‌ای را زنده می‌کند ولی زمان پیامبر اسلام هیچکدام از این اتفاقات نمی‌افتد، پیامبر اسلام با معجزه عقل، آگاهی و شناخت است که پیامبر می‌شود معجزه فهم یعنی معجزه قرآن ، این است که پیامبران در شرایط مختلف دورانهای مختلفی را طی کردند، یک پیامبر است وقتی که خدا با او مواجه می‌شود به اصطلاح خود قرآن به او می‌گوید:



فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ بِأَيِّ پُوشِ خَوِيْشِ بِيْرُوْنِ أُوْر - طه ۱۲ .

به موسی می گوید ، یک جا دیگر وقتی که خدا با پیامبر خودش مواجه می شود می گوید:

وَاسْتَقَمَّ كَمَا أَمْرَتْ وَ هَمَانِ كَوْنِهْ كَهْ مَامُوْرِيْ اِيْسْتَادَكِيْ كُنْ - هود ۱۱۲ .

این است که پیامبران هر کدامشان شرایط خاص خودشان را دارند و این نیست که اینها را بشود با هم مقایسه کرد مثلاً به پیامبری بنام موسی می گوید برو سراغ فرعون ولی به پیامبر اسلام می گوید تو رحمت للعالمین هستی برو سراغ همه انسانها، برای اینکه ما پیامبران در مراحل مختلف را بشناسیم این نیاز به یک کار تحقیقی دارد، تا آنجائی که به این نقطه می رسیم که به پیامبر ما خطاب می شود ای پیامبر امروز دین تو تکمیل شده، یعنی همه مراحل کودکی، نوجوانی، رشد و بالندگی که در حقیقت نبوت باید طی می کرد تا به این مرحله برسد را رسیده و الآن امروز روزی است که تکمیل می شود نبوت. لذا آنچه که گفته شده در مورد پیامبران در استفاده از ابزارهایی که آنها را هم حتی خدا به آنها اجازه داده یعنی آنها بدون اجازه خدا اینکار را نمی کردند قاعداً و اگر هم کردند آنها بیگناه نبودند، ما پیامبران را در مراتب و مراحل مختلف اولوالعزمها یک وضعیت را دارند که در طول تاریخ بودند، آنهائی که در عرض تاریخ بودند رسالتهاشان فرق می کرده، دارای کتاب بودن یا نبودنشان فرق می کرده ، دارای اعجاز داشتن یا نداشتن شان فرق می کرده ، اینها همه شرایط مختلفی هست که برای پیامبران هست که من به نظر می رسد که انشاءالله اگر آن گروه پژوهشی قرآن راه اندازی بشود این موضوع بیشتر به آن پرداخته بشود .

### بیرون ریزی - حمله - آگاهی

یکبار می خواهیم بحث حمله را با همدیگر باز بکنیم ، چون در واقع با این مسأله ما درگیر هستیم کجا حمله نیست و خلاصه افراد در طی دوره ها از دوره یک به بعد ذهنشان درگیر دوتا مسأله هست که ما این دوتا مسأله را می خواهیم بررسی بکنیم، یکی بحث بیرون ریزی و دیگری بحث دریافت آگاهی است ، آگاهی ای که موجب دردسر است و بیرون ریزی هم که تفسیرش مورد اذیت و آزار ما می شود.

**بیرون ریزی:** اصولاً دوره ۸ بخودی خود بیرون ریزی ندارد مگر این که تتمه حسابی از یک جائی باقی مانده باشد، مگر اینکه به یک نوعی ما در ی را باز گذاشته باشیم و حمله شبکه منفی صورت گرفته باشد، در این خصوص بارها توضیح دادیم که بحث بیرون ریزی، بیرون ریختن ناخالصیها است ، یعنی در ما وجود داشته و حالا می خواهد بیرون ریخته بشود، چیزی از بیرون نیامده ، هر چه هست نابسامانیهای درون است ، که خودش را دارد به یک شکلی آشکار می کند ، در تشعشع دفاعی یک فرمی و ..... یک شکلی .

**حمله:** حمله موضوع چیزهایی است که در درون پیش می آید و شبکه منفی روی ما حملاتی انجام می دهد ، بدنبال این حمله یکدفعه ما احساس می کنیم که انگیزه ای برای حرکت نداریم، مثلاً یکدفعه بدون دلیل

احساس می‌کنیم افسرده شدیم، احساس می‌کنیم که دچار شک و تردید شدیم یا اطلاعاتی به ما بدهند و ما را جدا کنند، اطلاعاتی به ما بدهند که به اصطلاح هندوانه زیر بغل ما بگذارند، اطلاعاتی به ما بدهند که بگویند تو اصلاً توئی، حمله شبکه منفی اینجوری است.

یکدفعه با یک آگاهی به ما حمله می‌شود، آگاهی را به ما می‌دهند و ما بعد از دریافت آگاهی مسیرمان عوض می‌شود و چیزی را که تا حالا پایه بوده که سبب شده ما این آگاهی را گرفتیم، حالا آن آگاهی بقیه این آگاهی را دارد نقض می‌کند، پس تو تا حالا پایت را روی چی می‌گذاشتی می‌رفتی بالا، الان یک بررسی بکنیم روی این ماجرا، حمله این نیست که من بروم امروز بینم ماشینم پنچر شده، حمله این نیست که من ماشینم تصادف بکند، حمله این نیست که چاقو بگذارند بغل شاه‌رگ من بگویند کیفیت را بده و کیفم را بگیرند و بعد من بگویم ای داد و بیداد دیدی من در شبکه مثبت بودم شبکه منفی حمله کرد.

حمله این نیست که ما الان برویم در خانه ببینیم که خانه مان را دزد زده، این ماجرا اسم حمله رویش نیست، دارد برای هزاران، میلیون‌ها نفر آدمی که نه می‌دانند شبکه مثبت چیه، شبکه منفی چیه، ارتباط و اتصال چیه، نه عرفان می‌دانند چیه، هیچکدام از این چیزها را نمی‌دانند چیه اتفاق می‌افتد، اینها را ما بعنوان حمله قبول نداریم، حمله درونی است، یعنی از درون ما دچار آشفتگی می‌شویم، حالمان بد می‌شود یا دچار شک و تردید می‌شویم، یکدفعه احساس می‌کنیم اصلاً انگیزه‌ای نداریم برای حرکت، تا دیروز مشتاق بودیم، یکدفعه امروز اصلاً اشتیاقی برای حرکت نداریم، اصلاً به یکباره به پوچی می‌رسیم اینها حمله هست.

اما در مسائل زمینی کسی نمی‌تواند ثابت بکند که مثلاً رفتیم خانه و دیدیم خانه مورد سرقت قرار گرفته، نمی‌توانیم ثابت بکنیم که چون داریم تبلیغ شبکه مثبت می‌کنیم یا امانت دار شبکه مثبت هستیم یا اتصال به شبکه مثبت داریم مورد حمله قرار گرفتیم، چون هزاران نفر خانه شان مورد سرقت قرار می‌گیرد بدون اینکه بدانند اصلاً این حرفها چی هست.

ببینید اگر از من سؤال می‌کنید من تجربه‌ام را می‌خواهم خدمتان بگویم، من چنین چیزی را در مورد خودم بکار نبردم و توصیه می‌کنم که بکار نبریم، الان یک بد آموزی ما داریم می‌بینیم که هر اتفاقی بیافتد، این اگر از دستم بیافتد می‌گوئیم کار شبکه منفی است و این هم یک فرهنگ غلطی است.

هدف من از این موضوع و روشن کردنش این است که ما دیگر مورد حمله شبکه منفی قرار نگیریم، یعنی افکاری که بیاید و بخواهد ما را از حرکتمان باز بدارد، البته مسأله‌ای نیست هر حرکت، هر کسی فکر کند که واقعاً حرکتی از شبکه مثبت به نفعش نیست خوب می‌تواند بگذارد کنار، نه سر سپردگی هست، نه اکراه هست، نه زوری هست، نه کسی به زور آمده، هرکسی در واقع دارد به یک شکلی خودش

سبک و سنگین می‌کند، حتماً اگر فکر کنیم واقعاً حمله دارد یک بهائی است و هرکسی بهائی را برای یک مسأله‌ای یا حاضر است پردازد یا حاضر نیست پردازد.

**آگاهی:** اما موضوع مهم دیگر بحث دریافت آگاهی است که شبکه منفی نهایت استفاده را از آن می‌کند، در طی تمام این دوره‌ها از دوره یک به بعد صحبت این است که آگاهی دریافت کنیم، موانع دریافت آگاهی و تمام اینها را داریم مورد شناسائی قرار می‌دهیم که آگاهی دریافت کنیم، اما غافل از اینکه بعضی از مواقع خود این دریافت آگاهی با کمک شبکه منفی عامل جدائی می‌شود، یعنی طرف به محض اینکه یک چیزی گرفت حالا ماجرایش فرق می‌کند، می‌گوید من دیگه با بقیه فرق می‌کنم تا حالا داشتیم تشویقش می‌کردیم که آگاهی بگیر، حالا که آگاهی گرفته می‌گوید من دیگه با بقیه فرق می‌کنم و خلاصه این حرفها که نه راه اینجوریست و بقیه ماجراها، یعنی همان ماجرای الست بر بکم که اینجا قرار است پیش بیاید.

البته ما بدمان نمی‌آید ریزش داشته باشیم، چون اصلاً انتظارش را هم داشتیم که ریزش باشد ولی خوب در عمل ریزش نبوده، چون می‌خواهیم هر چه می‌آئیم بالاتر به یک مباحثی می‌رسیم واقعاً افرادی آن مباحث را دنبال بکنند که در این راستا به یک قضایائی رسیدند و این افراد نه تنها خودشان سقوط کردند بلکه حالا عوامل سقوط بقیه را فراهم می‌کنند و نقش **يُوسُوسُ فِي صُدُورِ النَّاسِ** را هم فراهم می‌کنند، بدون اینکه بحثی عملی را در جمع راه بیاندازند بدون اینکه بیایند بگویند ما به چه رسیدیم، یعنی نقش یک ستون پنجم و دیگه از حالا به بعد نقشی مخرب و نفوذی می‌شود.

ما انتظار داریم که در این راستا همانطور که با هم صادقانه شروع کردیم و این مجموعه کمک کرده اینها این پله‌ها را آمدند رو و بیرون ریزیهای داشتند که یاد آوری به آنها می‌کنیم، یادشان می‌اندازیم که تا چه مواقع از شب تا ده شب، یازده شب ایستادیم بالای سرشان، اگر یادشان رفته من سرفرصت یادشان می‌اندازم، مشکلاتی را که داشتند و چیزهایی که از راه دور و نزدیک برایشان کار می‌شود و ما آمدیم حل و فصل کردیم ماه‌ها، ماه‌ها، حالا امروز اگر به یک آگاهی رسیدند، اشکال ندارد بیایند در جمع بگویند که صبر کنید نظر ما راجع به این موضوع طبق آگاهی که گرفتیم این است، حرکت منافقانه نداشته باشیم، بعد هم آخرش بگوئیم من اصلاً شما را قبول ندارم، خدا حافظ، خدا حافظ، من دیگه شما را تا امروز داشتم از امروز قبول ندارم، خدا حافظ، خدا حافظ، آیا درست می‌گویم یا نه، اگر غیر از این بود شما به چه عنوان نگاه می‌کنید به این قضیه بعنوان خیانت نگاه می‌کنید، چون تودل قضیه دارد حرکت زیر زیری می‌کند و شما می‌دانید، این مسائل عواقب خوبی می‌تواند نداشته باشد، یعنی درد دل هوشمندی هم دوباره برای این قضیه پاسخ دارد.

آنها یک مرحله سقوط کردند، یکدفعه می شود ده مرحله سقوط و دیگه نمی شود نجاتشان داد، یک مرحله سقوط را ممکن است بشود دستشان را گرفت و کشیدشان بالا ولی اگر چیزهای دیگر به آنها اضافه شد دیگه نمی شود .

حالا من یک بحثی را می خواهم پیش بکشم و این است که صادقانه با هم در جمع مان آیا کسی یا کسانی را داریم که آگاهی گرفته و الان اشکال داشته باشد ، هیچ اشکالی ندارد که اصلاً کل ماجرا را از ابتدا تا انتها زیر سؤال ببرد ما تحمل شنیدنش و برخوردش را داریم ، اگر آن جرئتش را داشته باشد اگر جسارتش را داشته باشد که بیاید و بگوید که من این آگاهی را گرفتم و برطبق این آگاهی آنچه که شما می گوئید اصلاً هیچ و پوچ و ... آیا کسی یا کسانی را داریم که الان با این جریان در تضاد افتاده باشند . ببینید آگاهی یک چیزی است که شما دارید دریافت می کنید، یک موقع است که فکر خودتان است آن هیچی، آن فکر است، فکر شماست، اما یک موقع است آگاهی است که می تواند از شبکه مثبت یا شبکه منفی باشد، حالا به مارسیده و ما فرمان عوض شده مثلاً فکر می کنیم که اینجا کار اشکال دارد ، آنجا فلان ایراد را دارد، ما الهام و تفکر فردی را داریم تفکیک می کنیم، بعد الهام یا آگاهی راجع به کمال است نه مسائل فردی .

الآن یکی از بد آموزیها این است که افرادی می گویند برای من آگاهی آمده که سوار این ماشین بشو ، سوار آن ماشین نشو، این را بخر آن را نخر که اصلاً چنین چیزی ما نداریم، ولی می تواند یک بد آموزی باشد، چون بعضیها می آیند نقل قول می کنند، من به گوش خودم نشنیدم ، مثلاً نقل قول می کنند که فلان کس گفت که اینکار را نکن، آن کار را بکن، آگاهی برای من آمده ، ما چنین چیزی نداریم ، یک بد آموزی بزرگی است، اگر به چنین مطلبی رسیده باشیم من یک ترمز دستی کشیدم با اجازه شما دوستان عزیز تا باهم قلبمان را صاف کنیم یا تسویه کنیم یا با جمع یا بی جمع الست بر بکم، هستیم یا نیستیم، قبول داریم یا قبول نداریم، البته خوشبختانه این مطلب بسیار بسیار در اقلیت است ولی ما حتی یک نفر را هم نمی خواهیم که در واقع بین خودمان داشته باشیم که بخوایم ناخود آگاه به او به عنوان سقوط کرده نگاه بکنیم .

**صحبتهای یکی از حاضرین :** بهائی که باید در مسیر کمال بپردازیم : من دقیقاً دومین جلسه ای که در دوره یک در خدمت شما بودم، مشکلی پیش آمد که در حقیقت از خانه رانده شدم ، بهر حال یک بحث زمینی بود آن موقع خیلی روی من تأثیر گذاشت ولی الان وقتی نگاه می کنم می بینم که اگر در آن فضا بودم ، اینجا نبودم، بعد نگاه کردم دیدم که در حقیقت در سمت تعالی رفتن بهر حال یک بهائی را باید بدیم و تمام آن بهائی را که داریم می دهیم همان ارزشها، وابستگی های زمینی است که ما همش به آن چسبیده ایم ، من ۱۵ سال است دارم کار می کنم، آنقدر از جاها بیرون شدم ، همیشه هم تلاش می کردم هیچوقت به نتیجه نمی رسیدم ولی وقتی که توی این راه افتادم دیدم وقتی که خودم می گذرم و چیزی را بصورت مثبت انجام می دهم از راه دیگری می آید .

من همیشه می‌ایستادم پشت همان درو از همان جایی که حق من را بزور گرفته بودند می‌خواستم بگیرم ولی دیدم بضاعت آنجا نبوده، در این دوره‌ها یاد گرفتم که من در حقیقت آن حرکتی که می‌کنم خداوند وسیله‌اش را برای من می‌گذارد، بعد یک چیز خیلی مهمتر این که رسیدم به اینکه تعالی با دوقطبی بودن را جدا می‌کند، من تلاش می‌کنم کار خوب بدست بیاورم، اگر بهر علتی چیزی را از دست می‌دهم حتماً یک چیز بهتری هست که جای آن را بگیرد ولی وقتی که در سمت تعالی می‌روید دیگه آن چیزهایی که می‌خواهید یعنی من همه را پدر خودم می‌بینم، همه را مادر خودم می‌بینم و احساس می‌کنم که این احساسی که از من گرفته شده باعث شده یک وسعتی در حقیقت داشته باشم و باور کنید از صمیم قلب می‌بخشم آنهایی را که این سختی را به من دادند که من این را یاد بگیرم.

**صحبت‌های استاد:** بهر صورت یک مطلبی را من خدمت شما بگویم زمانی که می‌آئیم به یک مسائلی اعتقاد پیدا می‌کنیم که حالا پیدا کردیم، همان خودش محدود کننده است، قبلاً شاید ما راحت می‌توانستیم زدوبند بکنیم و بالاخره راحت‌تر می‌توانستیم، الآن نمی‌توانیم، دست و بالمان بسته شده و این ظاهراً ما را محدودتر می‌کند ولی در انتها می‌بینیم که احساسی که ما داریم خیلی بهتر است.

**صحبت‌های یکی از حاضرین:** حمله در راستای تبعات عشق است: مدتی که گذشته من در خصوص همین حملات و توضیح کاملی که باز شما فرمودید فکر کردم، دیدم که حمله در راستای مسائل تبعات عشق است، مثل شوق، ایثار، فداکاری و یا هر چیزی که در تبعات عشق بوده، حمله در آن راستا دارد صورت می‌گیرد که ما از آن اشتیاق باز ندارد، مثلاً اگر اشتیاقی داشتیم دیگر نداریم، اگر شوقی بوده از بین رفته یا بحثی بوده که ما را می‌خواست به حیرت برساند، مسائلی سبب شده که آن حس از ما گرفته یا بی‌حوصله‌گی یا مسائل اینچنینی و بحثی که الآن دارد می‌شود مثل بحث کار و بحث مسائل زندگی و این اتفاقات که اینها کاملاً بحث‌های عقلانی است و کارهای مطالعاتی پشتش دارد که اگر مثلاً شغلان را از دست دادیم خوب می‌توانیم در موردش تحقیق کنیم و علل و عواملش را پیدا کنیم، که این کاملاً بحث زمینی است که خودش از دیدگاه عقلی به آن می‌شود نگاه کرد و در واقع در همان پله عقل می‌توان تمام این مسائل را حل و فصل کرد.

**صحبت‌های استاد:** حالا بهر حال فرض کنیم اگر حمله هم باشد و واقعاً اینجوری هم باشد، چکار کنیم، دوتاراه داریم، یا باید بگذاریم زمین و بگوئیم تسلیم هستیم، یا باید ادامه بدهیم، ما ادامه را انتخاب کردیم، اصلاً هم در این مسیر از روزی که شروع کردیم فکر نکردیم که خوب می‌آوریم یا بد می‌آوریم، من خودم اینطوری هستم، خوب آوردم، بد آوردم، شمامی‌دانید که همه‌اش اُفت و خیز است، یکدفعه می‌بینیم کانون حمله و فشار زیاد و بعد یکدفعه می‌بینیم که تمام شده، نمی‌دانیم بهر حال تصمیم مان را گرفتیم، فقط می‌دانم که شاید در انتها به اصطلاح در نمی‌مانیم و همین است که داریم ادامه می‌دهیم.

صحبت‌های یکی از حاضرین: کمک به یکی از دوستان که بر اثر حمله شبکه منفی سقوط کرده است: یکی از کسانی که واقعاً شما را به عرش می‌برد و من همیشه می‌گفتم که این طرز نگاه به استاد غلط است و استاد هم دارد بامام‌سیرکمال را طی می‌کند و اگر ما جاهائی مثلاً خودمان شده بارها یک مطلبی مخالف نظر شما داشتیم از قرآن و جاهای مختلف برای شما آوردم ولیکن ایشان خیلی به شما علاقه دارند و همیشه مورد دعوی من بوده که اینجور نگاه غلط است و باید ما باهم برویم، الان ایشان گیر کرده و من هرچقدر به ایشان گفتم که این آگاهی که شما دارید می‌گیرید ممکن است که حداقل ۵۰-۵۰ از شبکه منفی باشد، نپذیرفت ولی از آنجائیکه بسیار انسان خوبی است و می‌دانم هم که شما را چقدر دوست دارد، خواهش می‌کنم یک کاری برایش بکنید.

صحبت‌های استاد: بله عرض کنم خدمت شما چون smsهایی در همین رابطه از فردی که شما می‌فرمائید به من رسیده که تقاضای کمک برایشان شده، من در همین رابطه می‌خواهم صحبت کنم، می‌خواهم ببینم که واقعاً یک نفر است، دو نفر است، سه نفر است و... من می‌خواهم که در واقع ما این مسائل بین خودمان را حل و فصل کنیم، برای اینکه واقعاً در دوره‌ها این مطلب مطرح نشده که مثلاً بیائیم توضیح بدهیم که اگر کسی واقعاً مسائل برایش حل نشده لزومی ندارد که بیاید یک دوره بالاتر، خوب صبر کند حل بشود و اینجا هم اگر که این مسأله پیش آمده این است که خیلیها کمک خواستند برای این عده، آیا کسی نیاز به توضیحی دارد، آیا کسی جائی گیر کرده، آیا کسی بهر عنوانی، بهر دلیلی روی این مسأله سؤالی، مشکلی دارد.

### نماز قرار دادی - نماز اتصالی

سؤال: آن مطلبی که فرمودید که نماز یا اتصالی است یا قراردادی است، مگر نمی‌شود در نماز قراردادی اتصال وجود داشته باشد، این تجربه شخصی من است و سالهاست این مطلب را دارم ولی شما حالا نمی‌دانم انشاءالله که ناخواسته هست اینها را می‌گذارید روبروی هم یعنی اینکه یکی از آن دو بیشتر نمی‌تواند درست باشد، این بحث تضاد عقلی می‌شود و یکی هم در آن جلسه ای که دوستان پرسیدند که تا دوسه روز ما آن حالت اتصال را داریم ولی بعد می‌پرد شما فرمودید که خودشان را نشان می‌دهند بعد می‌کشند کنار، در صورتیکه هم شما و هم اکثراً می‌دانند که این پاسخ منطقی نیست.

جواب: گفتیم که یک موقع بحث همان نماز را شخص بعنوان یک تشریفات نگاهش می‌کند، آیا این را داریم یا نداریم، بصورت یک فرم و فیگور نگاه می‌کند، که یعنی اگر اینکارها را کرد برایش می‌نویسند ok این را ما آمدیم بین خودمان اسمش را گذاشتیم قراردادی، نگفتم حتی تشریفات، گفتیم قراردادی، یعنی اینکه گفتند اینکار را بکن، آنکار را بکن و او هم دارد می‌کند، این قرار دادی، اما یک نمازی هست که در آن یک ارتباط و یک اتصال جاریست، این هم را داریم یا نداریم به نظر شما، خوب این می‌شود دوتا فرم کلی ولی ممکن است یکی با قرارداد شروع کند، یکدفعه وسط قراردادش بشود ارتباط،

اتصال چه کسی می‌داند ، اما ما که می‌خواهیم باهم صحبت کنیم مجبور هستیم این طبقه بندی و دسته بندی را داشته باشیم .

اما در مورد بحث دوم : یک اصلی هست حالا اگر که من امروز فرصت شد استناداتش را لااقل از اشعار برای شما می‌آورم ، همان :

**بی وفا نگار من می‌کند به کار من خنده های زیر لب ، عشوه های پنهانی - شیخ بهانی**

و نظایر بسیار زیاد از یک جور ماجرائی که همین رابطه را می‌رساند، یک اصلی هست که می‌آیند خودشان را به ما نشان می‌دهند ، مشتاق مان می‌کنند و می‌کشند کنار می‌گویند حالا بیا، مرحله اولش آن لطف بوده و به مامی‌چشانند، این چشاندن را ما دیدیم که در کنترل ذهن هست ، در کنترل دشارژ هست و .... در همه اینها طعم حضورشان را به مامی‌چشانند و ما را به آن طعم حضور می‌رسانند ، حالا می‌نشینند کنار و می‌گویند که اگر می‌خواهید در واقع حالا بیا ، تا یک جایی بحث این پروسه چشاندن هست ما را به درک مطلب می‌رسانند وقتی به درک مطلب رساندند ، آنوقت می‌گویند حالا بیا و گرنه آن بار اول و دوم و سوم ما همانی هستیم که در دو هفته بعد هستیم، آیا یکدفعه سجایای اخلاقی ما ممکن است زیر و زبر شده باشد ولی در آمار کلی نه ما همان هستیم دیروز همان بودیم و امروز و فردا هم همینطور و فقط نظر به لطف الهی داریم و گرنه نظر به اینکه من فردا آدم خوبی بشوم و این را نگه دارم ، خوب خیلی خوب می‌شود که بالاخره تغییرات رادر من ایجاد کند و همه این بحثها هم حول و حوش یک تحول دارد صحبت می‌کند، اما اگر قرار بود به ما نچشانند، همان بار اول هم نچشانند بار دوم و بار سوم هم نمی‌چشانند البته من باز هم اینجا با این گفته شما هیچ مخالفتی نمی‌کنم.

دوستان عزیز بعد از بار دوم و سوم چشاندن بیائیم خودمان هم نگاه بکنیم ، یعنی از این تفکر ضرری نمی‌کنیم، نگاه کنیم ببینیم که اگر این ارتباط تحولی در ما ایجاد کرده باشد آن راهم پذیرا باشیم ، این هم باز مغایرتی نیست اما در صحبتی که ما داریم که اصل است و در این راهی که ما می‌رویم اصل است ، بعد از اینکه چشانند بقول قدیمیها گیوه را ور بکشی و بگوئی که من می‌خواهم و این تحول را من دنبال هستم ، آن طلب کردن و خواستن را ما دنبال هستیم و گرنه من حالا از فردا می‌گویم که دیگه دروغ نگویم و.. اینها خیلی خوب است اما یک پروسه طولانی است ولی اگر من آن طلب را ایجاد بکنم آن طلب مثل یک موتور موشک می‌ماند مثل یک موتور راکت می‌ماند ، یکدفعه می‌تواند یک شبه من را ره صد ساله ببرد فرقی این است و گرنه ما دنبال هستیم و آن تحول را می‌خواهیم هرچه باشد کم، زیاد، هرچه هست ما آن تحول را می‌خواهیم، پس اینجا هم باز مخالفتی نیست می‌گوئیم که این مسأله طلب را می‌خواهد ولی مراقب باشیم که از این ما حاصل این که تا اینجا به ما چشانند حالا یک کمی هم حواسمان را جمع کنیم و ببینیم که تغییرات مثبتی هم پیش آمده باشد .

**صحبت‌های یکی از حاضرین:** سالک مجذوب و مجذوب سالک: در رابطه با مطلبی که دوست عزیزمان فرمودند که در واقع این منطقی نیست که چیزی را به ما بچشانند و بعد کنار بنشینند تا ما اشتیاق بخرج بدیم، خوب اولاً ما روی پله عشق صحبت از منطق و استدلال نداریم و ثانیاً این مسأله فقط مربوط به عرفان کیهانی نیست و در عرفان اسلامی هم ما یک دسته بندی داریم تحت عنوان سالک مجذوب و مجذوب سالک، مجذوب سالک دقیقاً همان کسی است که یک جذبه‌ای را دچارش می‌شود چیزی را می‌چشانند به او و بعد می‌نشینند کنار سالک تا او بعنوان سالک بیاید و همان را به آن دست پیدا بکند، پس این چیزی نیست که جدیداً مطرح شده باشد.

**صحبت‌های استاد:** خوب حالا اینها را در واقع در طول این سالها حس کردیم و لمسش کردیم و خدمتتان گفتیم ولی خوب این هم استناداتش، حالا اگر همین‌ها را سؤال بفرمائید دوستان ما جواب می‌دهند و جوابها هم می‌بینید که چقدر زیبا و جالب و حتی ممکن است استنادات قرآنی هم داشته باشد.

### علم القین - عین القین - حق الیقین

**صحبت‌های یکی از حاضرین:** بحثی راجع به نماز شد که نماز قرار دادی و نماز اتصالی؛ در مورد ایمان سه مرحله مطرح است، یکی بحث علم الیقین است، بنده از پشت کوه دودی می‌بینم، قطعاً می‌گویم که پشت این کوه آتشی است و این دود ناشی از آن است، این یک مرحله است، حرکت می‌کنم می‌آیم بالای کوه می‌بینم که بله آتش کاملاً مشخص است یعنی در این مرحله عین الیقین می‌رسم، مرحله دوم من بمراتب از مرحله اول در سطحی بالاتر است، بخاطر اینکه به مرحله عین الیقین رسیدم و مرحله سوم من می‌روم پائین و کاملاً آتش و حرارت آتش را حس می‌کنم و داخل آتش می‌شوم، اینجا دیگه می‌شوم جزئی از آتش در این مرحله به حق الیقین رسیدم، نمازی که در مرحله علم الیقین من دارم می‌خوانم با حق الیقین زمین تا آسمان فرق می‌کند نماز من شاید مرحله علم الیقین است و نماز مولاعلی (ع) حق الیقین است.

**صحبت‌های یکی از حاضرین:** مشکلات ناشی از تعجیل دوستان در گذراندن این دوره‌ها: یک نکته‌ای که هست که حالا بعنوان پیشنهاد یا انتقاد عرض کنم، اینکه تمام این ۸ دوره‌ای که آمدیم من الآن خودم حدود ۵ سالی هست که در خدمت شما هستم و این دوره‌ها را در طی این زمان طی کردم و باز فکر می‌کنم که مباحث اینقدر زیاد بوده در حقیقت هر کدام ریشه‌ای و اینقدر مهم است که این پنج سال که هیچی شاید بیست سال یا لااقل ده سال لازم باشد، یعنی در برابر این زمان که شاید من تا یک جایگاهی یک چیزهایی که لازم باشد بفهمم ولی شاگردهایی را می‌بینم که فوق العاده عجله دارند، دوره‌ها را دوتا دوتا با هم طی می‌کنند و الآن در دوره ۸ می‌بینیم که مثلاً خود بنده با یکی از دوستان دیگر چند ماهی ارتباط در خانه داشتیم فرصت نبوده، جا نبوده و با اشتیاق اینکار را انجام دادیم چون دیدیم که دنبال



یک چیز دیگری هستیم نه اینکه بیائیم فقط در کلاس بنشینیم و اسمش باشد که در دوره ۸ هستیم ولی سوء تفاهمها هست در نزد دوستان که فکر می کنند تند تند باید بیایند کلاسها را بنشینند. خوب شما یک کلاس زبان ساده را در نظر بگیرید می توانید بگوئید که من ترم ۱۲ هستم و یک مدرک تافل هم به شما بدهند ولی آیا بلدی حرف بزنی، بلدی بفهمی، اینجا این ملاک نیست تازه آنجا یاد می گیری می آیی تلقین می کنی، تکرار می کنی ولی اینجا ما چنین چیزی نداریم باید به درک و فهمش برسیم ، الآن من به خودم می گویم تا به دیگران، من می بینم که در کلاس اول ماندیم ، من مستری هستم ، شاگرد دارم دوستان ما اینجا شاگرد دارند ولی هنوز فرق پله عقل و پله عشق را نمی داند ، هنوز توکل را نمی داند، هنوز شبکه مثبت و منفی را نمی داند، مثبت یعنی چه ، یعنی خداوند در رأس، شیطان آفریده خداوند است، خداوند تسلط بر همه دارد ، چیزی که بارها و بارها شما گفتید و ما شنیدیم که اینکه همه چیز زیر سلطه اوست ، آیا این را قبول داریم یا نداریم.

پس بنابراین حالا شکایت چه چیزی را می کنیم ، در سختیها که همه سختی دارند ، هیچکس اینجا فکر نمی کنم که در عرش زندگی می کند، اگر ثروت مند است، اگر فقیر است ، اگر دانشمند است، اگر بی سواد است، مسائل و مشکلات خودش را دارد یا بیماری خودش یا بیماری فرزندش یا ... ، هیچکس خارج نیست، همه درگیر هستیم منتها ما باید این توکل را بشناسیم، خداوند که شبکه مثبت است را باید بشناسیم، پس دیگر بحثی ندارد اینجا، من نمی دانم حالا این حرفهای انتقاد است یا پیشنهاد است ، اما من فکر می کنم که در ثبت نام چون محدودیتی ایجاد نشده و این می تواند مثل الآن مشکل آفرین بشود و یک عده مسائل برایشان گنگ و پیچیده باشد .

**صحبتهای استاد:** تسلط به اصول پایه واقعاً برای ما الزامی است ، ما در چند ماه گذشته بعلت شرایطی که پیش آمد مواجه شدیم با یک قضیه خاصی، شاید تعطیلی همه را به این فکر انداخت که با یک بهانه هائی طوری که مسئول ثبت نام می داند که می آیند از من یادداشت می گیرند جهت ثبت نام ، اما همه بحث اینجاست ترس از تعطیلی، یک موضوع این است و یک موضوع هم اشتیاق است ، هر دو این دلایل قبول ، اما ما خودمان مایل هستیم پله، پله تا خوب موضوعات فهمیده بشود و گرنه همه فهمیدند که مشتاق هستند که وقتشان را گذاشتند .

**صحبتهای یکی از حاضرین** (خانم اعرافی) : **فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ** پس وای بر نمازگزارانی که از نمازشان غافلند استاد: از زحماتی که شما برای ما کشیدید ما اصلاً نمی توانیم تشکر بکنیم از شما، در رابطه با نماز که آن آقا مطالبی را فرمودند، ما در قرآن آیه ای داریم که می فرماید تا وقتی مست هستی بسوی نماز نرو چرا چون نمی دانی چه می خوانی، مستی در آن زمان مال آن شخصی بوده که مست بوده، پس اگر من مست رفتم بسوی نماز یعنی من با آن مستی شامل وحی شدم وای بر نمازگزاران ، ما الآن همه مان مست دنیا زدگی هستیم چرا؟ چون سندی داریم در قرآن که می فرماید:

فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ پس وای بر نمازگزارانی که از نمازشان غافلند - الماعون  
۵۴ .

ولی در سوره مائده آیه ۶ فکر می‌کنم

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ إِي كَسَانِي كِه اِيْمَان اُورده ايد چون به [عزم] نماز برخيزيد -  
مائده ۶ .

آنجا تازه دارد به کسانی که ایمان می‌آورند نماز را درس می‌دهد، ما آن وقتی که این آیه را یاد می‌گیریم پشتش می‌رویم در سوره دیگری می‌بینیم می‌فرماید هر وقت که تو برای نماز بلند می‌شوی ما سجده و قیام تو را می‌بینیم یعنی نماز واقعی زمانی است که به گفته آن آقا به عین‌الیقین برسیم ، آن نمازی که ما از ترس می‌خواندیم هیچ فایده‌ای برای ما نداشت چون تازه ما را به وجد رسانده بود یک مطلب این است و دوم اینکه شما فکر نکنید فقط در کلاس شما هست در تمام مکتبها همین است که تا شاگردی به مطلبی می‌رسد فکر می‌کند استاد شده است ، همین مطلب در بین طلبه‌ها هست که می‌گویند وقتی استادی درس داد و طلبه ضَرْبَ ضَرْبًا را که یاد گرفت به وجب سینه‌اش کرد و گفت که چقدر در این سینه علم وجود دارد ، فقط ریشه صرف را یاد گرفته بود ، شما چکیده‌ای از آن علم‌تان را به عنوان حلقه‌ها که به ما یاد دادید ما شدید سرمست که به کوی عشق و خرابات رسیدیم ، هنوز تا ما بخواهیم به آن درجات برسیم فکر می‌کنم به گفته این خانم ده سال هم کم باشد که بتوانیم آن درک واقعی را داشته باشیم ، انشاءالله بتوانیم از این جلساتی که کنار هم می‌آئیم به خود شکنی پردازیم .

صحبت‌های یکی از حاضرین : چرا ما که می‌خواهیم بسوی او برویم اینقدر باید پرو بالمان بسوزد. استاد: برای این موضوعی که الان اینجا مطرح شده من قبلاً خودم یک درگیری ذهنی داشتم که چرا اینقدر ما که می‌خواهیم بسوی تو بیایم باید پر و بال مان بسوزد و حملات زیادی خودم داشتم ولی برای این من آمد : برای عاشقان عاشقانه بگو سرود مستی ، غیب را اگر بگریزی از این دام سخت ، برایت آورند دست به دست ، یعنی این دام واقعا سخت است، اگر کسی که عاشق حقیقی بشود دیگه این پائین‌ها را نگاه نمی‌کند فقط می‌گوید خدایا می‌خواهم بسوی تو بیایم و آن برایش دیگر معنا ندارد نه مسائل زمینی و دنیوی و هرگرامتی راهم پرداخت می‌کند.

ببینید دوستان همه شاهد بودید و شاهد هستید که فضا برای طرح هر مسأله‌ای باز است ، هر آن مثل قطار که یک نفر می‌تواند ترمزش را بکشد و قطار به این عظمت را متوقف کند ، هر آن یک کسی می‌تواند ترمز دستی را بکشد و بگوید صبر کنید ، من اعتراض دارم ، من سؤال دارم (البته سؤال در مورد کل ، در مورد جزء که خوب داریم می‌رویم جلو) هر آن، هر کسی می‌تواند بگوید من اعتراض دارم راه غلط است و یا هر مسأله‌ای دیگر، ببینید ما این فضا را داریم و اینجا جریمه هم نمی‌کنند چون چیز یاد می‌گیریم ، الان چند تا موضوع مطرح شده و در واقع مسائلی را توانستیم باهم بررسی کنیم .

فرمایش خانم این بود که سؤالات زیادی پیش می‌آید، ما حتماً جلساتی را برای طرح سؤالات خواهیم گذاشت کما اینکه همیشه هم داریم، اما وقتیکه می‌آئیم می‌گوئیم سؤال طرح کنید می‌بینیم که چیزی طرح نمی‌شود، احتمالاً یکی دو تا سؤال تکراری پیش می‌آید و خوب ما هم فکر می‌کنیم که مسأله حل است، اما برای اینکه سؤالات مان یادمان بماند یادداشت بکنید، سؤال ارزشمند است، سؤال از علم است، باور کنید مادر حسرت سؤال قشنگ می‌سوزیم، این سؤال هست که نشان می‌دهد یک جمعی چه جوری دارند فکر می‌کنند، ما این قرار داد را در همه دوره‌ها می‌گذاریم از دوره یک که سؤالاتان را یادداشت کنید تا این موقع یکسری را جواب گرفتید و بهر حال یک سؤالات پخته‌ای را ما داشته باشیم، سؤال فردی نه، یک سؤالی که به تئوری کار ما ارتباط پیدا بکند، ابهامی را رفع بکند، شفاف بکند، باور کنید در به در بدنبال آن سؤالات می‌گردیم، سؤالاتی که ریشه‌ای باشد.

**سؤال:** امیدوارم که سؤال من خوب باشد نمی‌دانم، من هفته گذشته یک اتصالی داشتم و در این اتصال خیلی برای خودم جالب بود که چندین اتصال کنار هم بود و من تا حالا چنین اتصالی را نچشیده بودم، یعنی از تشعشع دفاعی شروع شد که پیرامون من یک فضای بازی ایجاد کرد و بعد از آن ارتباط نماز که من هیچ گونه کنترلی روی اعضای بدنم نداشتم یعنی من هدایت گر نبودم و خودش شروع می‌شد با سبحان الله و چرخش و همان شناوری که شما می‌گوئید، بعد قنوت بود و من خودم می‌خواستم که بقیه ارتباطات را هم داشته باشم در همین یک اتصال و همه اش می‌دیدم که این حلقه‌ها مرتب دارند کنار هم یک اتصالی ایجاد می‌کنند برای من، منتها سؤال من این است که آیا همه اتصالات یکی است مثل حلقه‌های زنجیری بود که بهم متصل می‌شود و در اصل یک زنجیر را ایجاد می‌کند.

**جواب:** من یک مثالی بزنم خدمت شما، ما مثلاً، میدان گرانشی داریم، میدان الکترو مغناطیس داریم، میدان هسته قوی و میدان هسته ضعیف، هر کدامشان جدا قابل بررسی است و جداگانه کار برد خودشان را دارند، اما هر چهار تا در واقع میدان واحدی است، اصل وحدت میدانها، حالا حلقه‌ها، شما دیگه الان بخوبی این تجربه را کردید که اگر برویم در تشعشع دفاعی چه بیرون ریزی داریم، اگر برویم در حلقه‌ای دیگر چه بیرون ریزی داریم، اما همه اش مثل اینکه در سالی هستیم که درهای مختلفی دارد و از هر دری وارد بشویم یک فضا و کارائی دارد آن اتاق و الان ما در یک مرکزی هستیم یک حلقه کلی که یک سری حلقه‌ها به آن متصل شده، هم وحدت است و هم جدا جدا است.

اما در مورد تجربه‌ای که فرمودید، در انتظار همه دوستان هست، یک تجربه‌ای را امروز به شما می‌گویم البته اینجا نمی‌توانیم برگزارش کنیم، مشکل مکان داریم، همان شکل ارتباطی که در سجده داریم، بعداً می‌بینیم که اینها همه با هم و به ترتیب و یک شکلی که دست شما نیست همه پشت سر هم دارد می‌آید و اجراء می‌شود، حالا اینجا یک جوری به آن نزدیک می‌شویم ولی آن نمی‌شود، چون باید حتماً در شرایط مناسب خودش باشد تا ارتباط را ببینیم که آن چرخش و ماجراهایش به چه صورتی است و بعداً می‌بینیم که بله در همین مسأله عبادی ممکن است تشعشع دفاعی هم باشد، یا ارتباطهای دیگر هم باشد و همه این چیزهایی که کار کردیم بر حسب کاربردشان اینجا دارد پیش می‌آید و ما در آن قرار می‌گیریم، این تجربه‌ای است که در آن قرار داریم و قرار خواهیم گرفت.

## ارتباط سجده

در ادامه ارتباطاتی که داشتیم یک ارتباط داریم که در حالت سجده است. محو می باید نه نحو این را بدان گر تو محوی، بی خطر در آب ران - مولانا

سجده بحث محو شدن البته مفاهیم زیادی دارد، یکی از آنها بحث محو شدن است، در بحث رکوع یکی از مفاهیم بحث تسلیم شدن است، قبول تسلیم و این که محو می باید نه نحو این را بدان، گر تو محوی بی خطر در آب ران، حالا ارتباطی دارد که در اینجا بدلیل تراکم و نامناسب بودن شرایط این ارتباط نمی شود به آن شکل برقرار کرد، اما به یک شکل دیگری بدون اینکه در حالت سجده باشیم این ارتباط را برقرار می کنیم.

## ارتباط درمان با ذهن اشتراکی

بحثی را می خواهیم در درمان آغاز بکنیم، البته دوستان اخلاقاً متعهد خواهند بود که مطالب این دوره را فقط برای خودشان نگه دارند، علی الخصوص این بحثی که می خواهیم داشته باشیم و علتش را هم می گویم خدمت شما، یک علت عمده اش بهم ریزی است که ممکن است اگر افراد دیگر بخواهند وارد این قضایا بشوند چون اصل مطالب را نمی دانند، همان راه رفتن خودشان هم آنوقت یادشان می رود، یک قضیه ای را که اینجا می خواهیم واردش بشویم ما تا این دوره روی بحث نظر کار کردیم، حتی یک مقدار هم که با دست کار کردیم خودمان پشیمان بودیم چرا؟ چون یکدفعه افراد بحث نظر بازی را رها کردند و افتادن به بازی با دست و به عادت کردن به دست، خوب اگر صرفاً درمانگر بودیم خوب یک حرفی و یا می خواستیم درمانگری را دنبال بکنیم خوب کار با دست شاید یک توجیهی داشت.

ولی ما می خواهیم در موضوع عرفان و شناخت کیفی جلو برویم و یک چیزهایی دستگیرمان بشود، اصلاً بدانیم که عرفان چی می خواهد بگوید و بحث نظر را ما دنبال کردیم و آمدیم تا این مرحله که بایک نظر مسائل اتفاق بیافتند، اما حالا از یک منظر دیگر به درمان نگاه می کنیم و این نگاه کردن فقط خاصیت و خوبی اش این است که یک شناختی را در واقع در بحث انسان به ما می دهد و حالا در یک جاهائی هم مورد استفاده قرار بدهیم برای تجربه ولی به هیچ عنوان اصل نیست.

مقدمتاً من باید یک توضیح بدهم خدمت دوستان و توضیح این است که ما یک تعریفی که از فرادمانی داریم در پروپوزال مان مطرح می شود می گوئیم تئوری پیوند شعوری، در تئوری پیوند شعوری می گوئیم هرگاه بین اجزاء شعوری و شعور کل (که حالا همه اینها را تعریف می کنیم) و شعور ذهن ارتباط برقرار بشود (البته خود ذهن هم یک جا خودش جزء است) هرگاه بین شعور اجزاء و شعور کل ارتباط برقرار بشود، شعور ذهن قادر به بازسازی و ترمیم و اصلاح خواهد بود، این تئوری است که در پروپوزالهای

علمی ما مطرح می‌شود، هرگاه بین اجزاء شعوری وجود انسان و شعور کل ارتباط برقرار بشود شعور ذهن یا شعور مدیریت بدن و سلول قادر به اصلاح، بازسازی و ترمیم خواهد بود، این تئوری علمی فرادرمانی است، علمی یعنی نظریه‌ای است که می‌خواهیم به اثبات برسانیم و بیائیم این مطلب را بگوئیم. حالا توضیح این است (توضیح روی شکل ذیل): این مثلاً شعور ارتعاش بنیادی، یعنی اولین ارتعاش، یعنی اولین ارتعاشی که بعد از هوشمندی پیش می‌آید که در دنیای علم نام تار برروی آن نهاده‌اند، اگر آنها هم منظورشان این باشد البته آنها حرفی از شعور نمی‌زنند، می‌گویند که ما یک جایی، یک چیزی داریم یا یک ارتعاشی داریم که به آن می‌گوئیم تار و از اینجا به بعد دیگر شعور کواراک ها را داریم، شعور ذرات بنیادی، شعور نوترون، پروتون، الکترون و بعد می‌آئیم به شعور اتم و... خوب این یک اجزائی بطور کل البته تعداد خیلی بیشتر از اینها هست ولی بطور کلی به اینصورت و اینجا هم شعور کل، همان شبکه شعور کیهانی نامگذاری می‌کنیم، حالا بین DNA و سلول یک نیروی حیات می‌آید و بین این دو تا یک دفعه یک ماجراهائی رخ می‌دهد.

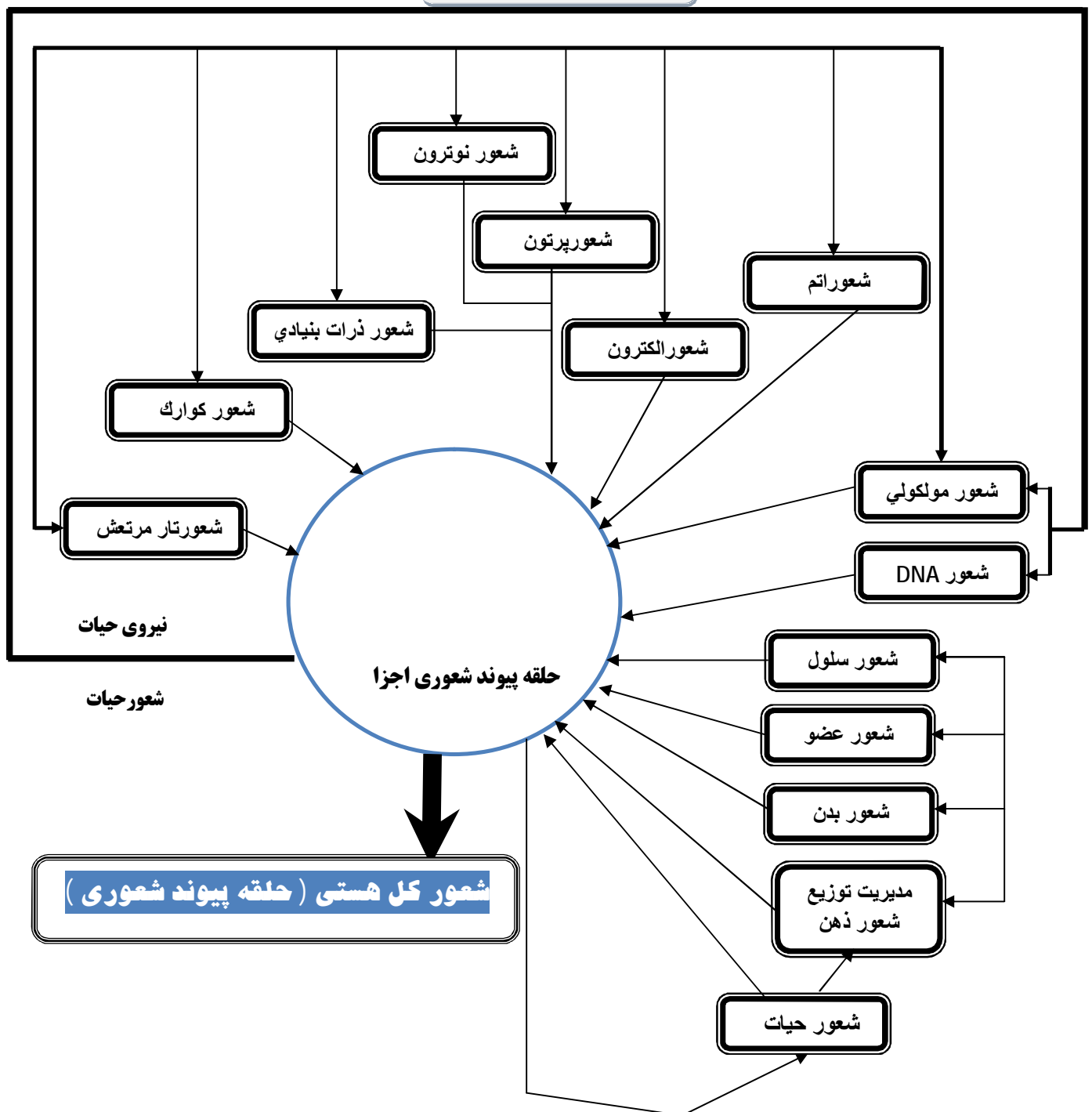
و در واقع ذهن دارد شعور حیات را می‌گیرد و توزیع می‌کند و نیروی حیات هم با نظارت ذهن در سلول تظاهراتی پیدا می‌کند و هرگاه بین این اجزاء شعوری ما وحدت و ارتباط ایجاد بکنیم، یک لینکی ایجاد بکنیم در این رابطه آن را باشعور کل پیوند بدهیم، شعور ذهن، مدیریت بدن و سلول قادر هست که بیاید زیرمجموعه خودش را اصلاح بکند، زیر مجموعه خودش یعنی تا سطح DNA اصلاحات را بعمل بیاورد، چیدمان و مسائلی را که اینجا پیش می‌آید ذهن تا این بخش را می‌آید شروع می‌کند از پایه خودش اصلاح کردن، یعنی وقتی که این لینک ایجاد می‌شود، ذهن مدیریت بدن و سلول دارد از اینجا شعور حیات را می‌گیرد و آن را توزیع می‌کند بین اجزاء ذیربطش، مثلاً شرح وظیفه سلول را تنظیم می‌کند ممکن است بعضی مواقع به زیر مجموعه سلولها احتیاج بشود مثل DNA حتی مولکول که در ساختار سلول بکار رفته، اینکارها را می‌تواند انجام بدهد و بیاید اینها را تنظیم کند، غده‌ای را محو کند، سلول سرطانی را برگرداند سر جای اولش، سلولی که تحلیل رفته آن را پرکار بکند و..... از این ماجراها.

پس یکی از تعریفهای فرادرمانی تعریفی که حالا بیاید بخواند به دنیای علم نزدیک بشود، این تئوری هست که اینجا داریم باهم مطرح می‌کنیم، یعنی در واقع یکی از نگرشها که هوشمندی چکار می‌کند، هوشمندی ارتباطی که با ذهن پیدا می‌کند، ذهن شروع می‌کند به اصلاحاتی روی اجزاء خودش، یعنی ذهن باید مشارکت داشته باشد، بدون مشارکت ذهن این قضیه مشکل است و نیاز دارد که این مدیریت روی قضیه باشد.

یعنی هوشمندی می‌آید ذهن را تجهیزش کند که برو اینها را اصلاح کن، خود آگاه فرد اطلاع ندارد که شما برایش کار کردید، اما هوشمندی این ارتباط را برقرار کرده، حالا ذهن تجهیز شده، برنامه‌هایش ریست شده و ذهن هم می‌رود اینها را ریست می‌کند، می‌رود برنامه‌هایشان اگر غلط هست ریست می‌کند و

ازنومی نویسنده، ذهن کسی که رویش دارد کار می‌شود و درمانگر این لینک را سوئیچ می‌کند، این اتصال را ایجاد می‌کند و این حلقه را برقرار می‌کند و اینها به هم متصل می‌شوند. کاری که فرادرمانگر می‌کند یا کسی که خودش درمانگری برای خودش می‌کند قابلیت سوئیچ کردن است یعنی این را استارت بزند و اینها به هم متصل بشوند، حالا یا کسی که خودش فرادرمانگر هست یا کسی که دارد برای کسی ایجاد ارتباط می‌کند، خوب البته در آینده نزدیک اینطور است که هرکسی هر روز می‌رود در شبکه خودش را آپ تو دیت می‌کند، کارهایی انجام می‌دهد، برنامه‌هایی را دانلود می‌کند، ریست می‌کند، یک بخش از تجارب بشر در عصر هوشمندی، عصر این شعور این است.

شعور ماده – انرژی



حالا وارد یک بحث که در نوع خودش جالب است می شویم و قبلاً یک اشاراتی به یک موضوعاتی و مقدماتی از ذهن اشتراکی صحبت کرده بودیم ولی چون موضوع ذهن اشتراکی در آن موقع آمادگی برای ادامه اش نبوده اما اینجا می توانیم ادامه بدهیم ، فرض کنید بین درمانگر و درمانگیر می تواند یک کانکشن ایجاد بشود ، اتصال ایجاد شده و بحثی در آن نیست در فرم نظر بحث کلی این بود که ما وارد اسکن نشویم و اجازه بدهیم که هوشمندی کارش را انجام بدهد بیاید خودش اسکن کند و ما اصلاً مداخله نکنیم و ببینیم به چه ترتیبی باید این چیدمان انجام بشود ، در این حالتی که الان می خواهیم بررسی کنیم ، نظر کردیم این اتصال ایجاد شده اما در بحث ذهن اشتراکی می توانیم یک کارهایی انجام بدهیم ، این در مواردی است که یا جواب آنجوری نگرفتیم و یا این است که اول اسکن ها انجام شده و ما به یک شکلی می خواهیم که آن روند مورد نظر ما حالا تسریع بشود .

مثلاً فرض کنید عمل جراحی درپیش است، زمان نداریم که بگوئیم صبرکنیم، محاصره شده ایم، حالت های اضطراری، خوب دقت بفرمائید که این موضوع خیلی حساسیت ویژه ای دارد، یک موضوعی هست که اضطراری است و ما زمان نداریم و یک جورهایی می خواهیم که روند یک مقداری مطابق میل ما جلو برود، قبلاً می خواستیم که مطابق میل هوشمندی جلو برود، حالا ما هم می خواهیم که خودمان یک دخالتی در این قضیه داشته باشیم، در این صورت ما اجرای ذهن اشتراکی پیش می آید .

در ذهن اشتراکی ما دقیقاً می توانیم روی عضوی یا مشکلی که وجود دارد بنحوی ما بخواهیم آن عضو یا مشکل را مورد بررسی دقیقتری قرار بگیرد ، یا یک سرعت عملی رویش انجام بشود ، یا بهر صورت اگر اطلاع داریم که چکاری باید انجام بشود که این البته پزشکان ما می توانند بیشتر مؤثر باشند در این صورت نقطه نظرشان را می توانند به این قضیه اعمال کنند ، مثلاً اگر در پانکراس است چه باید بشود ، در معده هست در قلب هست و... اگر اطلاعات هست (نه برای افراد معمولی) این جهت یابی و این جهت دادن به یک شکلی از طرف ما دارد به اشتراک بین ذهنها گذاشته می شود که اینکار ، این جراحی به این صورت جلو برود و حالا نوع عمل جراحی را اگر ما به یک شکلی اطلاع داریم ، اگر که اطلاع نداریم فقط همین که کل ماجرا را کل عضو را ، آمدیم همه ارتباطات را رفتیم جلو نتیجه نگرفتیم ، حالا می آئیم به این شکل فردی اش می کنیم، یعنی روی آن ۳۰% که نتیجه نگرفتیم و روی مواردی که اضطراری است این را می آئیم زوم می کنیم و بنحوی ما هدایتش می کنیم، سکانش را بدست می گیریم و هدایت می کنیم تا آن نقطه نظر خاص را که می خواهیم اتفاق بیافتد دنبال می کنیم .

در بحث یکطرفه یا دوطرفه آن، دیگه بحث این است که که داریم آن هدایت را انجام می دهیم ، طرف اگر با ما همکاری کرده یک راندمانی دارد، یک آماری پیدا می کنیم، اگر همکاری نکرده و یک طرفه است یک آمار دیگری بدست می آوریم ، این قضیه چیزی را که الان داریم کار می کنیم بحثش بحث جسم است، شامل مشکلات جسمی ، روان تنی است، درمورد بحث افسردگی بصورت کلی هدایت دارد

انجام می‌شود ولی در بحث ذهن فعلاً ماجرا یک قضایای دیگری است، این در مورد مسائل فرادرمانی فردی، اگر شما بخواهید در نظر بگیرید، یک فرادرمانی بود که اسکنهای شعور کیهانی، نیروی کیهانی همینجوری می‌آمد پائین و حالا فرادرمانی فردی، منتها این موضوع یک قضیه‌ای دارد و آن هم این است نمی‌خواهیم در نهایت همه انرژی ذهنی‌مان را معطوف بکنیم به قضیه درمان و این ممکن است بد آموزی داشته باشد برای کسانی که صرفاً می‌خواهند در موضوع درمان یکه تازی بکنند، این فقط اشکالش مثل همان درمان با دست است، اشکالی که آنجا پیش می‌آمد.

در مورد هدایت آنجا که گفتیم هدایت دوباره به نحوی با این مسأله در ارتباط است که دست دارد هدایت می‌کند که آن کار انجام بشود و ما را به اصطلاح بازی بدهند، این یک فرم دیگری از آن است و نیازی به حرکت دست اینجا نیست و ما داریم این را در واقع ذهن به ذهن آن انتقال لازم را انجام می‌دهیم و با دادن برنامه‌ای به ذهن خودمان این در واقع انتقال پیدا می‌کند آنجا و آنجا این مسأله دنبال می‌شود، مثلاً فرض کنید که شما یک بیمار واریسی دارید (البته ما تجربه داریم که خود اسکن شعور کیهانی اینکار را انجام داده) اما فرض کنید آن نتیجه مطلوب گرفته نشده، شما اگر اطلاع داشته باشید که در مورد واریس مثلاً میل می‌زنند و .... درمان می‌کنند، عین این برنامه را و عین این اطلاعات را دارید که بیاید اینکار را بکنند، در واقع همین که شما الان به ذهن می‌دهید که اینکار صورت بگیرد، این انتقال پیدا می‌کند، بعد می‌بینیم که آن کار دارد به یک شکلی انجام می‌شود و به یک شکلی دارد صورت می‌گیرد.

بینید دو حالت است، اشتباهات ما انجام نمی‌شود ولی یک مطلبی که هست اگر ما اطلاع نداریم اصلاً بطور کلی موضوع واریس را که در واقع برو روی این، قبلاً سپرده بودیم که هوشمندی خودش با صلاحدید عمل کند ولی اینجا مثل اتوماتیک و دستی است اما در اینجا از حالت اتوماتیک خارج می‌شود و می‌رود روی حالت دستی، من هستم که می‌خواهم که این (هوشمندی) بیاید این مسأله را انجام بدهد و به این صورت شکل بگیرد، ما قبلاً ذهن اشتراکی را یک اشاره کردیم ولی صحبتش را نکردیم و آمدیم اینجا، اینجا ما فرض را می‌گیریم که همه افراد مطلع شدند که ماجرا چیه و در واقع جا افتاده و حالا با توجه به جا افتادگی می‌خواهیم این را هم تجربه کنیم و داشته باشیم، بعنوان تجربه چرا؟ چون ما را به شناخت انسان نزدیک می‌کند ولی اگر یادتان باشد گفتیم محرمانه باشد، بخاطر اینکه اگر این مثلاً به دوستان ترم یک گفته بشود همه ماجراها خراب می‌شود چون وقتی اینها را بدانند ولی چون نمی‌دانند که حلقه‌اش چی هست و به خودشان فشار می‌آورند و زور می‌زنند و خلاصه کلام آخر و عاقبت می‌رسند به چی، می‌رسند به این که من توانستم این کانال را بزنم و حالا بیا و درستش کن، ماجراهائی که ما داریم و گریبانگیر ما می‌شود هر چند گهگاه یک نفر را می‌گیرد و اگر یک کسی یک درمانی را با این ارتباط انجام بدهد از این طریق، یعنی اگر به بلوغ عرفانی ما نرسیده باشیم مکافات است.



## تفاوت درمان با ذهن اشتراکی و هیپنوتیزم

**سؤال :** (درمان با ذهن اشتراکی) چه تفاوتی با هیپنوتیزم دارد؟

**جواب:** توجه بفرمائید که من خواهش می‌کنم دوستان یک کتاب راجع به هیپنوتیزم مطالعه بکنند ، یک کتاب، بیشتر نه، اگر یک کتاب راجع به هیپنوتیزم بخوانیم بد نیست که ببینیم اصلاً مکانیزم هیپنوتیزم چیست ، مکانیزم هیپنوتیزم این است که ما به فرد داریم تلقین می‌کنیم که مثلاً تو دستت سبک می‌شود یا چه و چه می‌شود اگر تلقین پذیر باشد شرایط مناسب باشد دستش سبک می‌شود ولی شما یک غده یا یک تومور را نمی‌توانید بگوئید که الان سرطانت خوب می‌شود، الان زانویت، پاهایت خوب می‌شود، الان بلند می‌شوی و می‌پری می‌روی، ولی هیپنوتراپی هم داریم که روی یک سری از چیزهایی کار می‌کند اگر تلقین پذیر باشد، یعنی در هیپنوتراپی روی صد نفر مگر روی یک نفر تأثیر گذاشته شود.

در اینجا ما با فرد حرف نداریم بزنیم ارتباط بر اساس این قضیه است که موضوعی که انجام می‌شود ابداً در بحث هیپنوتیزم و این حرفها نخواهد بود، ما فقط داریم با مشارکت هوشمندی یک کارهایی را انجام می‌دهیم آن هم الان در این دوره فقط به منزله تست است، خلاصه اگر ما یک کتاب راجع به هیپنوتیزم بخوانیم که اساس آن چیه، قوانین تلقین چیه ، تلقین پذیری چیه (البته تعریفهای ما از هیپنوتیزم تلقین پذیری، تلقین ناپذیری یک مقداری می‌دانید که فرق می‌کند).

در مورد انجام هیپنوتیزم از راه دور ؛ هیپنوتیزم از راه دور ، به اینصورت است که مثلاً از شش ماه قبل با یک نفر کار بشود، بعد با او شرط می‌گذارند که تا مثلاً بشکن زدیم تو می‌روی در هیپنوتیزم ، بعد از راه دور مثلاً طرف در آمریکا هست باید بنحوی او بشکن را بشنود یا آن رمزی را که گذاشتند او بشنود ، بمحض اینکه بشنود می‌رود در هیپنوتیزم، مثلاً در خود هیپنوتیزم اینجوری است که افراد شرطی می‌شوند، مثلاً شرطی شده تا صدای دست بشنود طرف می‌رود در حالت هیپنوز ، اما اینکه شما آنجا نشستی من از اینجا شما را ببرم هیپنوز بدون اینکه شما خبر دار بشوید این را من نشنیده‌ام ، هیپنوتیزم محتاج تلقین است، اگر راجع به هیپنوتیزم صحبت می‌کنید شما محتاج تلقین است ، اگر راجع به چیز دیگر صحبت می‌کنید، بحث نفوذ داریم، بحث تسخیرهای مختلف داریم که آنها موضوعشان متفاوت است ، این ارتباط ذهن اشتراکی را راه دور و راه نزدیک می‌توانیم انجام بدهیم .

**صحبتهای پس از برقراری ارتباط درمان با ذهن اشتراکی:** خوب یک توضیح جانبی بدهم که عکس این مسأله در بعضی از قضایای جادوگری هست که مثلاً مسائلی در بدن فرد مقابل پیش می‌آید انتقال سوزن و.... که دقیقاً عکس این ماجراست ، اینجا به منزله اصلاح هست ، در آنجا به منزله خلاف این قضیه و در شبکه منفی یکی از کاربردهای این مسأله هست که کارهای عجیب و غریبی انجام می‌شود .

دوستان محبت کردند گفتند که برای اینکه مشخص بشود که چیه، اسمش را بگذاریم ذهن اشتراک درمانی ولی یک موضوع هست که اصل قضیه هوشمندی است، در واقع ماجرا همان است هیچ فرقی

ندارد، ولی در اینجا ما به یک نوعی دخیل شدیم، چطوری در تشعشع دفاعی ما دخیل هستیم، یعنی شلیک بعهدہ ماہست، ما شلیک می‌کنیم بعد حرف می‌زنیم و می‌گوئیم بیا بیرون، این هم یک شکلی ما در این ارتباط و درمان آخر قضیہ البتہ به اجبار نہ اینکہ ہر موردی کہ شد، مگر اینکہ ہمین مواردی کہ حالا می‌خواہیم تست بکنیم و جوابش را بیاوریم ظرف این یکی دو ہفتہ آیندہ دوستان مواردی را تست بکنند نتیجہ‌اش را برای ما بیاورند، بقیہ موارد را کہ ہمان قضیہ ہست و دارد ہمان کار صورت می‌گیرد و فکر نمی‌کنم لازم باشد اسم گذاری جدیدی داشته باشیم چون ما بہ صورت گذرا می‌خواہیم نگاہش کنیم.

**سؤال: در مورد درمان با ذہن اشتراکی، این کہ شما فرمودید کہ ہدایت می‌شود، این با تجسم ارتباط دارد و بیمار چہ طوری می‌تواند بہ ما کمک بکند؟**

**جواب:** توجہ بکنید کہ بہر شکلی کہ شما طرحی بدهید یعنی در این موضوع اصلاً تجسمی نیست، چون ما اصلاً در ماجرای قبلی مان ہم تجسم نداشتیم، الآن ہم فقط موضوع را ما باہم روشن بکنیم و بدانیم کہ فقط کافی است کہ ما بدانیم کہ چکار می‌خواہیم بکنیم در این حد، مثلاً فرض کنید کہ ما می‌خواہیم کہ روی معدہ کار بشود در این حد، حالا اگر یک کسی پزشک است و دقیقاً می‌داند کہ چہ کارہائی باید انجام بشود این ہم می‌تواند بہ آن اضافہ بشود، حالا ہر چہ دقیقتر باشد ہم اشکالی پیش نمی‌آید ولی در واقع این طور فکر نشود کہ مستلزم تخیل است، مستلزم تخیل نیست، شما می‌توانید طرح و خواستہ تان را بہر صورتی اینجا داشته باشید، توجہ کنید کہ اولاً شما با بیمار صحبتی ندارید، نگوئیم بہ بیمار کہ این الآن می‌رود بہ سمت رگ قلب و... آن اصلاً ہیچ چیزی نمی‌داند کہ شما چکار دارید می‌کنید اما شما ہمین کہ می‌دانید کہ این رگ قلب باید باز بشود، پاکسازی بشود، ہمین اکتفا می‌کند، اما اگر یک کسی تخصصی دارد و الآن می‌داند چکاری باید انجام بشود می‌تواند وارد جزئیات ہم بشود.

**سؤال: آیا زمان و اسم بیمار را ہم باید بگوئیم؟**

**جواب:** توجہ کنید ہمہ چیز این ارتباط عین قبل است چیزی عوض نشدہ، فقط یک بخشش ما وارد شدیم و ما ہم یک اظہار نظر کردیم، مثلاً گفتیم قلبش، معدہ‌اش یا..... یعنی فرقی با مورد قبل ما اصلاً مداخلہ نداشتیم، ہوشمندی خودش ہمہ کارها را می‌کرد حالا ما ہم وارد قضیہ شدیم و مثلاً گفتیم قلب، معدہ‌اش، ہر عضو دیگر، از اینجا ہر چقدر اطلاعات و جزئیات داشتیم را دادیم و در این صورت حالاً مورد بررسی قرار می‌دہیم ببینیم کہ چہ جوری ہست، بحث اینجاست کہ در خیلی از مسائل ہوشمندی ہم مایل است ما شرکت کنیم خودش میدان بہ ما می‌دہد، مثل تشعشع دفاعی کہ در واقع ہمہ میدان دست ماہست ما میدان دار ہستیم و او کارہایش را انجام می‌دہد ما بدون او نمی‌توانیم ولی میدان دار ما ہستیم اما این دلیل نمی‌شود کہ او نمی‌تواند، او دارد بہ ما اجازہ می‌دہد تا ما اینکار را بکنیم و شناخت بدست بیاوریم و اطلاعات بدست بیاوریم و بدانیم کہ چہ جوری است حالا در عمل جواب ما مثبت است یعنی می‌بینیم کہ شد و می‌شود اما در مورد اینکہ حالا شد آیا اشکال دارد یا ندارد، بعد

می‌بینیم که نه خودش راه را باز گذاشته که ما این راه را هم برویم آن راه را هم برویم ولی آخرش قرار است به محو شدن و توکل و ماجراهای دیگر برسیم .

شما حالا می‌بینید که بیسواد هم اینکار را می‌کند ، باسواد هم اینکار را می‌کند ، منتها حالا بهرحال آن متخصص یک شکلی در این ماجرا وارد می‌شود و بهره می‌گیرد و دلشاد می‌شود آن بیسواد هم به یک شکل اما ما حصل همه اینها این است که ما به یک نحوی در این ماجرا وارد شدیم و بازی کردیم ، ما را به بازی گرفتند و در واقع به ما میدان دادند تا ما کار کنیم و خودشناسی بکنیم هدف همه این چیزها خودشناسی است ولی قطعاً عده‌ای دنبال این ماجرا هستند که حالا یک چیزی برای من خودشان درست کنند و همانطوری که گفتیم ماجراهائی داریم که این بگویند من خوب نشانه گیری کردم آن بگویند زدم تومورش را ترکاندم و...

**سؤال :** این مسأله که شما مطرح کردید مطمئناً خیلی ذهن ما را مشغول کرده ، همانطور که در دوره مستری بود من فکر می‌کنم که شما اعلام کردید که اصلاً ساعت نمی‌خواهد بدهید ، خوب یکسری برای ما شما سؤال ایجاد کردید ، الان هم همین طور ، اولاً که **تکلیف حلقه وحدت اینجا چه می‌شود** ، ثانیاً تعریف بیماری یعنی اینطور که شما دارید می‌گوئید ، یعنی عملاً ما می‌توانیم خیلی از بیماریها را کنترل کنیم در صورتیکه در تعریف بیماری یک چیز دیگری داشتیم در این دیدگاه .

**جواب:** بحث تعریف بیماری سرجای خودش کماکان باقیست اما شما الان بطور اضطراری یک کسی یک توموری یا یک کیستی روی کلیه‌اش هست یک هفته هم فرصت دارد ، گفتند هفته دیگر باید بیاید جراحی کند، کارهائی هم کرده جواب نداده و شما الان با توجه به اینکه این فرصت محدود است می‌توانید ببینید یک ارتباط برقرار کنید از همان فرم معمولی ببینید که چه جوری می‌شود اگر نشد، یک جوری دخالت در کارهوشمندی بکنید با این ارتباط ( البته این دخالت دخالتی است که به شما اجازه داده شده) خوب حالا اگر شما فکر می‌کنید دخالت است خوب شما اینکار را نکنید اجباری نیست.

**ادامه سؤال:** اجباری نیست ولی ما یاد گرفتیم که بسپاریم به هوشمندی من در کار خودم ، در کار ما زمانیکه کسی مشکل کلیه دارد اصلاً کلیه طرف را مداوا نمی‌کنیم بلکه کل سیستمش را درمان می‌کنیم . استاد : ببینید دقت نکردید شما، شما دارید تعریفهای خودمان را به خودمان تحویل می‌دهید، فرا کل نگری کماکان سرجای خودش باقیست، عرض کردم با رعایت همه آنها شما الان تنها تجربه‌ای که قرار است اینجا داشته باشد این است که آن کیس، آن شکایت فرد را هم منظور کنید به عبارتی توی لیست خودتان ، من ساده بگویم شما قبلاً یک اسم می‌دادید یک ساعت می‌دادید که نظر را ثابت کنیم ، الان این کیس اسم را دارد ، ساعت را هم دارد ، نوع بیماریش را هم اگر شما بیاورید وارد یک ماجرای دیگری می‌شویم ، یعنی شما یک هدف را در نظر گرفتید ، اما باز من می‌دانم که حرفهای خودمان برمی‌گردد به خودمان ، عرض کردم این فقط برای تجربه است اولاً موارد اضطراری که گیر هستیم ، زمان محدود است ، مخصوصاً خیلی از کیسها پیش می‌آید که سه روز فرصت دارند ، پنج روز فرصت دارند ، در این خصوص دست ما را باز گذاشتند ، خودشان دست ما را باز گذاشتند ، در واقع اذن خودشان هست، ما خارج از اذن اصلاً کاری

نمی توانیم بکنیم، تا حالا ما می گفتیم نظر و مشکل داشتیم که این نظر انجام بشود از سوی دوستان، حالا که این مطلب جدید را می گوئیم همه می آیند به ما می گویند آقا نظر، این حسن را دارد که حالا همه می گویند نظر.

اندر دل من درون و بیرون همه اوست  
اینجای چگونه کفر و ایمان گنجد  
اندر تن من جان، رگ، خون همه اوست  
بی چون باشد وجود من چون همه اوست - مولانا

صحبت‌های یکی از حاضرین (و اینگونه شروع شد که شاهی ....)

بنام یار که هر چه هست اوست و اینگونه شروع شد که شاهی است که ملک و رعیت فراوان دارد و سرزمینش همه چیز یافت می شود و من رعیتی بیش نیستم، روزی فرزند شاه برای رفع عطش به سر چشمه ای رفت که ما برای شستن دست و صورت به آنجا رفته بودیم و شاهزاده عاشق ما شد با پافشاری شاهزاده ما را برای همدیگر شیرینی خوردند و من نفهمیدم که خوشبختی من شروع شد یا بد اقبالی او.

من که طاقت دیدن تعظیم و تکریم را نداشتم و او بی تجربگی و خام بودم را، در کتابها هم راه حل مناسبی وجود نداشت ولی قبول کردیم که از هیچ شروع کنیم، در اوج فقر عقلانی و ادراکی من و اوج تضاد و خود شیفتگیها و خداوند عشق را به ما هدیه کرد، در پی سه سال که با شما همراهان در مسیر درک عشق همراه بودیم، درک کردیم که درگیری اصلی ما تضاد با خلق خداست، یعنی تضاد با تجلیات او و یعنی تضاد با او و کمال، درک کردن، فهمیدن و آشتی با خلق است.

در صورتیکه قانون سقف هرگز اجازه نخواهد داد دونفر باهم زیر یک سقف زندگی آرامی داشته باشند ولی بنده می گویم تا زمانیکه نتوانیم از این قانون راه گریزی پیدا کنیم همواره محکوم بوده و زیر هر سقفی تنها خواهیم ماند و شاید که نه حتماً جواب الست بر بکم ما از همین حالا پیدا است و ادامه راه فرمود که باید با یار همراه باشیم و با یار هم قطب نباشیم چون دو قطب همنام در فیزیک یک زندگی همدیگر را دفع می کنند حتی اگر با فشار جانبی به یکدیگر نزدیک شوند به محض برداشتن فشار هر کدام به طرفی پرتاب خواهند شد.

پس ما باید یاد بگیریم که همواره یار باشیم اگر چه شامل قانون سقف باشیم مقصد ما از کمال آدم شدن است، بزرگی کردن است، بزرگ شدن و بزرگی کردن که نه بلکه یاد گرفتن راه و رسم بندگی است تا ما را به عقد شاهزاده در آورند و ملک و مملکتش را به ما بسپارند اصطلاحاً ما کم نیاوریم.

گفتیم مقصد کمال آدم شدن است، آدم بودن در ظاهر جسم نیست چون فردی نیست و باید سعی کنیم که جملگی ما در نهایت با وحدت با یکدیگر تندیس زیبایی از بشریت را که همان آدم یا آدمیت هست بسازیم که ساختن امکان دارد، بشرط اینکه بتوانیم جامعه را آماده کنیم، چون این حرکت زیبا با هماهنگی جامعه ساخته می گردد.

برای تشکیل چنین جامعه ای نیازمند به خانواده های خوشبخت هستیم، چون ستونهای این بنا خانواده ها هستند، این ستونها بر روی فونداسیونها محکم و قوی باید بنا شوند و ما آجرها موجود در این فونداسیون هستیم، یک آجر به تنهایی نمی تواند چنین عظمتی را تحمل کند، ولی می تواند با در کنار هم قرار گرفتن و هم چنین چیدمان صحیح و با ملات خوشبختی این امر را ممکن ساخت با این آجرهای کوچک می توانیم بناهای ماندگار و بزرگ

بسازیم ، همانگونه که بدن ما از سلولهای کوچکی ساخته شده که با چیدمانی مناسب پیکره ما را بنا کرده‌اند ولی اگر ما نتوانستیم اشکالات و ایرادات خودمان را پیدا و برطرف کنیم هرگز جایی در این پازل یا تندیس آدمی نخواهیم داشت و فرمود پیکره آدمی عمود بر ارض نیست ، یعنی شخصی نقش پا یا دیگری نقش صورت را بازی نخواهد کرد بلکه هر فردی در هر کجا از ارض که باشد با قدم نهادن در راه تعالی و تکامل دارای تشعشع خاصی می‌گردد و می‌تواند گوشه یا بخشی از پیکره آدم را در ارض روشن سازد و فقط از جایگاه و منظر دوست است که نقش این تندیس زیبا یا آدم علیه السلام نمایانگر می‌گردد.

تا زمانیکه بشر احساس خوشبختی نکند هرگز دارای چنین تشعشع خاصی نخواهد بود و به شما خواهیم گفت خوشبختی یعنی چه ولی دوره هشتم با کلمه زیبای استنباط که همان درک شخصی است از آنچه که به او می‌رسد شروع یعنی قدرت ، قدرت کلام گوینده که حق مطلب را ادا کند ، یعنی قدرت گوش شنونده که کامل مطلب را آنگونه که عنوان می‌گردد درک کند و قدرت درک مخاطب که از مبحث اصلی دور نشده و همواره در مسیر باقی بماند و دیدیم که اگر نتوانیم درست گوش کنیم یا درست بنویسیم یا درست بگوئیم هر جمله‌ای که نوشته ، گفته یا شنیده شود برای ما راه تازه‌ای را باز خواهد کرد و ما را از مسیر اصلی منحرف کرده و یا حداقل سرعت ما یا جمع را کم می‌کند ، ماکه بنا به گفته استاد اگر در روح جمعی که باهم مرتبط می‌گردیم جملگی به یک هدف مشخص نشانه بگیریم می‌توانیم شاهد معجزاتی عظیم باشیم ، آیا وقت آن نرسیده که به یک استنباط جمعی مشترک دست پیدا بکنیم . والسلام .

### بحث : مالک یوم ادین - زدگی - انحصار

بله احساس خوشبختی که شما فرمودید ما در چارچوب عرفان پی بردیم که تا انسان به فلسفه خلقت پی نبرد نمی‌تواند هدف خودش را در روی زمین پیدا بکند و لذا دنبال اهداف انحرافی می‌رود تا به آن چیزی که پیشنهاد ادیان هست که ما هم در واقع به نوعی دنبال کشف چکیده این قضایا هستیم تا نرسد بحث بقیه مسائلش را که می‌خواهد منجر بشود به فلسفه خلقت تا وقتی که این مسأله حاصل نشود اهداف انحرافی بسیار بسیار زیاد خود نمائی می‌کنند و بعد بحث مالک یوم الدین ، روزی که هر کسی با آن یافته خودش با آن چیزی که پیدا کرده و با دین خودش با مرام خودش (مرامی که پیدا کرده) می‌خواهد بیاید بگوید که از این فلسفه چه فهمیده ، این فلسفه خلقت را چگونه پیدا کرده و در این روز هست که صاحب روز دین‌ها روز مرام‌ها و روزی که هر کسی با یافته خودش آنجا حاضر می‌شود با مرام خودش و می‌گوید که من این را پیدا کردم و حالا با این چیزی که پیدا کردم تعبیر و تفسیر کردم و با چیزی که پیدا کردم در واقع توانستم تشخیص بدهم که کجا هستم در چه جایگاهی قرار دارم و در واقع آن هست که می‌خواهد تعیین بکند که ما در بیهودگی بودیم یا نه پیدا کردیم بهر حال چگونه استفاده کردیم و در روز ادیان روز مرام‌ها که او صاحبش هست اینها به معرض نمایش گذاشته می‌شود.

مثل یک بازار مکاره‌ای هست که هرکسی محصول و مصنوع خودش را می‌آورد و عرضه می‌کند، یک بازار مکاره هم هست که چی پیدا کردیم از مرام، چون در واقع آن مرام و آن دین هست که می‌خواهد بگوید که ما چه کردیم و چه جور نگاه کردیم به این ماجرا به چه صورت نگاه کردیم و خلاصه کلام همه اینها نیاز به تحقیقات و بررسیهای دارد که ما می‌خواهیم به نوعی آنها را مورد تست و آزمایش قرار بدهیم و به نوعی به آن نزدیک بشویم و خوب حالا در زمانی می‌خواهیم اینکار را انجام بدهیم که با مسأله زدگی مواجه هستیم از یک سو و از یک سوی دیگر با انحصار مواجه هستیم، یعنی یک فقدان فضای مناظره، فقدان فضائی که بتوانیم بگوئیم، تانگوئیم نمی‌توانیم سؤال مطرح بکنیم و جواب بگیریم، بایستی بتوانیم بدون هیچ مشکلی سؤالمان را مطرح بکنیم و حرفمان را بزنیم بعد ببینیم آیا هست یا نه.

یک بحث دیگر هم زدگی است، زدگی که تا بخواهیم راجع به مثلاً مذهب، راجع به دین صحبت کنیم یک عده‌ای ممکن است بگویند ای بابا.. اصلاً دیگه زمان، زمان این حرفها نیست، در حالیکه ما محقق هستیم ما وقتیکه چیزی را شروع می‌کنیم واردش بشویم بیطرف هستیم اصلاً می‌خواهیم برویم ببینیم هست یا نیست همیشه همینطور بوده و اصل شاهد بودن جزء لاینفک همه کارهائی است که ما می‌خواهیم انجام بدهیم و در واقع اگر بدردمان خورد انتخاب کنیم، بدردمان نخورد انتخاب نکنیم و خلاصه کلام اینجا ما این دو تا مشکل را داریم این مشکل ممکن است بهر حال از بیرون یا از داخل و اصلاً بطور کلی موضوع زدگی یک موضوعی است که یک سطح گسترده‌ای دارد ولی ما از زاویه بحث عمل خواستیم که یکبار به این مسائل نگاه بکنیم.

**گزارش یک ارتباط: انگار با خاک یکسان بودم:** شما آن شبی که ارتباط اولیه را به ما دادید (ارتباط اقامه را) من سجده آن شب گرفتم، وقتیکه نماز می‌خواندم تا نیمه‌های نماز دنبال این بودم که چه اتفاقی می‌خواهد بیفتد، بعد دیدم که هیچ اتفاقی نیفتاد و دیگه رها کردم، بعد در سجده رکعت آخر وقتیکه به سجده رفتم دیگه نتوانستم بلند بشوم، آنقدر سبحان الله را تکرار کردم، البته در حالت عادی من دو دقیقه هم نمی‌توانم در سجده بمانم نفسم می‌گیرد ولی آنروز فکر می‌کنم نیم ساعتی در سجده بودم، اول تکرار سبحان الله، سبحان ربی الا علی و بحمده بود به دفعات خیلی زیاد، بعد از آن این وجودی شد، یعنی کلام نبود و وجودی بود، بعد هم اصلاً محوشدن کامل بود، یعنی من اصلاً هم غوطه ور بودم و هم نبودم، انگار با خاک یکسان بودم.

**صحبتهای استاد:** در واقع این موضوع باید هدایتی رویش هم یک جایی قرار بگیرد و اینجا معلوم می‌شود که در واقع یک قضیه دیگری روی این ماجرا حکمفرما هست و دنبال آن یک اتفاقی که می‌افتد اتفاق نهاده‌شدن است، حالا هر بار یک چیزی می‌خواهد نهاده‌شد، یکبار محو شدن است و در واقع می‌خواهد این را نهاده‌شد بکند و یکبار می‌خواهد مسائل، مفاهیم، معرفتها را و هر بار یک ماجرائی است و در این قضیه به این شکل و به اینصورت ما خودمان را در معرض نهاده‌شدن قرار دادیم و این چیزهائی را که در ادیان پیشنهاد شده برای این است که مَهر بخورد و دنبال آن مسائل بیاید نهاده‌شد، یعنی

فلسفه عملی در این خصوص است و این نهادینه شدن هم خوب خیلی چیزها هست که باید صورت بگیرد و در واقع این تداوم باعث می شود که این قضیه تحقق پیدا بکند.

**گزارش ارتباط:** غیر اختیاری بودن حرکات در سر نماز: ضمن تشکر از استاد عزیزم که به لطف خداوند و شعور الهی اتصالات و ارتباطاتی اهداء شده به ما، استاد این جریان برای من پیش آمد فقط سؤالی که من دارم از زمانی که به نماز می ایستم دستهای من اصلاً در اختیار من نیست به شکلهای مختلف به گونه هایی که البته فقط ستایش هست، به حرکاتی درمی آید آنوقت برای من این سؤال پیش آمده که من فقط در منزل به تنهایی می توانم نماز را بجا بیاورم ولیکن حتی در مورد بچه هایم نمی دانستم که وقتی بیایند و من را در آن شرایط ببینند چه احساسی برای آنها پیش می آید ولی خوشبختانه آنها این درک را داشتند با توجه به صحبتها و آگاهیها که بین خودمان ردو بدل می شود در حدی که می توانم به آنها انتقال بدهم ولی در جمع دیگر من نمی توانم حضور داشته باشم چون نمی دانم دیدگاهها چه جوری است، البته فکر می کنم به آن بلوغ فکری انشاءالله خودم رسیده باشم من که عزیزان رسیدند، خودم برای من مسأله ای نیست ولی نمی دانم عکس العملها چگونه است.

**جواب:** بحث یک موقع هست که اگر ما در یک جمعی باشیم باید مراقب باشیم نرویم در اتصال، اگر برویم ممکن است قبله و جهت و همه چیز یکدفعه برود، یعنی اگر ولش کنید و بروید در اتصال دیگه معلوم نیست سراز کجا در بیاوریم.

**گزارش یک ارتباط:** تجربه سکوت در ارتباط: من این اتصالی که از اول این دوره که قرار بوده داشته باشیم خوب از اول یک مقداری با آن تضاد داشتم ولی بعد یک جایی خواستم تجربه اش کنم ببینم که اصلاً چی هست، حالا من نمی دانم آیا قراردادی هست بابت این دریافتی که باید باشد یعنی حتماً باید در یک مسیر خاصی باید باشد این دریافت یا هر حسی که به ما بدهد همان کافی هست، یعنی این که شما می فرمائید محوشدن یا تسلیم شدن می شود آیا چیز دیگری غیر از اینها باشد نمی دانم دریافتی که آدم در اتصالات ممکن است برایش پیش بیاید البته من گرفتم اتصالات را می خواهم بدانم آن حالتی که به من دست داد درست است یا هر حالتی که دست بدهد درست است.

من زمانیکه در آن حرکت اول که بود البته الان این دوستی که گزارش دادند در سجده که گفتند سبحان الله، سبحان ربی الاعلی و بحمده، اینها را من نگفتم من در سکوت این اتصالات را گرفتم، من روبرو قبله مشخص نگرفتم، هر جایی که بود این حالت بود و خیلی جالب بود با اینکه اصلاً واقعاً نمی دانستم چه می خواهم چر دارم اینکار را می کنم، خیلی از حالتها همین بحث محو شدن که الان گفتید و زمان را یعنی از دست دادم، در جایی که واقعاً نمی توانم در حالت سجده و رکوع خیلی بمانم سرم گیج می رفت و پام درد می گرفت اوایلش ولی بعدش اینقدر طولانی شد این ماندن من در آن حالتها و حس دیگرش که خیلی برای خودم جالب بود و الان شما مطرح کردید اولش من دنبال جایی می گشتم که بتوانم این ارتباط را بگیرم یعنی

بدوراز همه آدمها ولی بعد به جایی رسیدم که دیگه اصلاً برای من مهم نبود که چه کسی می‌خواهد نگاه بکند و چقدر سؤال برانگیز باشد این حرکاتی که من انجام می‌دادم بهر حال خیلی جالب بود چون من با وجودیکه با صحبت‌های شما تضاد داشتم ولی دقیقاً همانهایی که شما می‌گفتید من گرفتم .

**صحبت‌های استاد :** دقیقاً همان چیزی که می‌خواستیم در مورد ایشان هست، گفتیم که اصلاً فیگورس را در بیاورید، بعضی مواقع ممکن است بعضی افراد تصور بکنند که ما یک پیش ذهنیتی داریم، مثلاً یک کسی سالها در نماز ایستاده یک دفعه یک احساسی از این طریق به او دست می‌دهد ولی اتفاقاً کسانی را می‌خواستیم که انجام ندادند در واقع ما اتفاقاً برای این تست دنبال کسانی می‌گشتیم که اصلاً در این وادی نبودند و در واقع فقط می‌خواستیم افرادی باشند که فیگور این ماجرا را بگیرند ببینیم که چه نتیجه‌ای می‌گیرند، چون در مورد بقیه ممکن است افراد فکر بکنند چون زمینه را داشتند مثلاً نماز می‌خواندند و در اینجا به آنها کمک شده یعنی می‌گویند خوب اینها زمینه داشتند ولی در مورد آنهایی که زمینه نداشتند گزارشات معتبرتر است، یعنی بیشتر می‌توانیم استناد بکنیم و منظور ما در واقع همین بود، حالا بگذریم که ممکن است بعضی از دوستان ما را مورد عتاب قرار بدهند و شاید قهر هم کرده باشند این هم ناگفته نماند ولی مسأله‌ای نیست چون ما داریم اینجا بوضوح موضوع و مسأله را می‌گوئیم، ما شاهد هستیم ما محقق هستیم از هر چیزی که تحقیق به ما جواب بدهد ابائی نداریم نه این کار را می‌کنیم کسی خوشش بیاید نه این کار را می‌کنیم کسی بدش بیاید، ما هیچ منظوری نداریم و در واقع:

**ما نه مرغان هوا نه خانگی دانه ما دانه بی‌دانگی - مولانا**

بنابراین یک کاری می‌کنیم یک تحقیقی می‌کنیم نتیجه‌اش هر چه بود بکار می‌بریم، طبیعتاً بعضی‌ها خوششان می‌آید، بعضی‌ها بدشان می‌آید، نمی‌دانیم که بالاخره چی می‌خواهد بشود .

**گزارش ارتباط :** بین خاک چگونه به سجده افتاده است : من خودم نمازهایی که می‌خواندم سه رکعتی و دور رکعتی بود ولی جدیداً شده یک رکعتی و در همان یک رکعت حالا در حالت ایستاده قنوت می‌آمد ، الآن در آن یک رکعت شاید در حالت نشسته و تشهد اینکار را (قنوت را) انجام بدهم، یعنی آن ترتیبی که ما فکر می‌کنیم که مثلاً باید حتماً در رکعت دوم باشد این را نداشته، بعد در خود قنوت برای من آئینه آمد که در واقع عکس روی خودت را توی این آئینه ببین، در سجده این آمد که حالا بجز اینکه ایشان گفتند محو شدن بود و من هم داشتم، بعد یک مدتی که انگار اصلاً نبودیم اینجا در تأیید حرف این دوستان می‌آمد که ببین که خاک چگونه به سجده افتاده است و اینکه پیمان گرفتن بود ایاک نعبد و ایاک نستعین بود و سبحان الله می‌آمد و این که در واقع آن تکبیر و الله اکبر که ما می‌گفتیم یعنی هر بار که ما اینکارها را انجام می‌دهیم یک بار این الله اکبر را که می‌گوئیم دوباره داریم تأیید می‌کنیم چیزی را و پیمانی را که می‌بندیم و یا کاری را که انجام می‌دهیم و لاله‌الا الله درونی و بیرونی در واقع این وحدت بیرون و درون در تشهد که نشسته بودم بعد از سجده آمد.



**صحبتهای استاد:** مسأله تکرار فیزیکی نیست، تکرار فیزیکی اصلاً مدتها هست که ما اینها را از ذهنمان گذاشتیم کنار، هربار می‌خواهد یک چیزی را نهادینه بکند و به باطنی برود از یک زاویه هم برود، خوب ما یک بار گفتم خدا بزرگ است، نه چیز دیگری، حالا هر چند بار هم بگوئیم، اما اینها در یک جایی نهادینه می‌شود، یعنی دیگه جزء نهاد می‌شود، یک بار می‌بینیم که از یک زاویه دیگری داخل آن هستیم، یعنی در واقع این ماجراها برای رفتن به داخلش هست، اصلاً مسأله زبان، بیان و تکرار نیست، مسأله این است که یکدفعه دری باز بشود و بروی داخل وقتی رفتی داخل دیگه اصلاً ممکن است جهت عوض بشود، ممکن است .... چون:

شش جهت است این وطن، قبله در او یکی مجو بی وطنی است قبله گه، در عدم آشیانه کن - مولانا همه سمت قبله اوست اما قرارداد با حکم از یک طرف و از یک طرف شروع می‌شود ولی انتهایش به چی ختم می‌شود معلوم نیست، بایکی شروع می‌شود، با یک طرف با یک سمت ولی در انتها دیگه معلوم نیست که چه طوری می‌شود، بنابراین من اشاره داشتم به دونوع در این قضیه، یک نوع این است که حواست به خودت هست و داری فیگور می‌آئی چون اگر حواست از خودت برود یکدفعه می‌روی و اصلاً نمی‌دانی کجائی همانی که شما تجربه کردید، یکبار بحث مقیم شدن است، مقیم شدی دیگه نمی‌دانی صاحبخانه، صاحب کوی چه جوری از تومی خواهد پذیرائی کند، به کدام جهت می‌خواهد بچرخاند تورا، می‌خواهد خمت کند، راستت کند، صافت کند، چکار می‌خواهد بکند این وسط دیگر معلوم و مشخص نیست.

**گزارش ارتباط:** سجده شکر و پخش شدن در هستی: در این ارتباطی که حالا اسمش را گذاشتم اقامه به من گفتند که نماز برایت می‌خوانیم، نماز برایت خوانده می‌شود، من زبانم خاموش بود و هیچی نمی‌گفتم آنها می‌خواندند، یعنی اصلاً من فهمیدم که ما قرار نیست زبانی چیزی را بگوئیم، قرار است آنها برای ما بگویند در ارتباط شکر که من دستهایم بالا بود از آن اولی که شما اینجا ارتباط دادید تمام اسماء الله در درونم خوانده می‌شد، تندتند خوانده می‌شد و من حفظ شدم و در قنوت هم همینطور، من یک چیزی که در هر ارتباطی در دریافته‌ایم داشتم که برای من سؤال شده مثلاً من در ارتباط همفازی با زمان که بودم یک متنی برای من آگاهی آمد و من اینقدر منقلب شده بودم و حال خوبی داشتم بعد دیدم به من گفتند حالا سجده شکر کن به من این را همش تکرار می‌کردند، این سجده شکر است، بعد من به سجده رفتم، بعد فهمیدم آن ارتباطی که شما به ما دادید احتمال می‌دهم البته نمی‌دانم فکر می‌کنم سجده شکر باشد، وقتی من در سجده شکر رفتم بعد دیدم که پخش شدم، یعنی بند بند وجودم پخش شد.

**صحبتهای استاد:** در مورد ارتباط شکر الحمد لله یکبار بحث ماجرای شعور و ضد شعور است که یک ماجرائی دارد از ابتدا ما واردش شدیم، یک ارتباط دیگری هم داریم که حالا اینها را رسماً آغاز می‌کنیم، از همان دوره یک افرادی که می‌آیند در این حوزه قرار می‌گیرند، حوزه حضور در هر وضعیتی (در هر

ارتباطی) یک چیزی غالب است، مثل همان محوشدن و یک سری چیزهایی که فرعی است، چیزهای بسیار زیادی ممکن است پیش بیاید، یکی محوشدن داریم که اتفاق می افتد، بعد می بینیم که همه ذرات وجودمان در هستی ادغام شد و حالا بعد از این تجربه محوشدن چیزهای دیگری پشت سرش می آید، ممکن است اینجوری احساس کنیم، ممکن است تن واحده را احساس کنیم چون تا محو نشویم آن ماجرائی که قبلاً هم صحبت کردیم و نمی خواهیم تکرار مکررات بشود اتفاق نمی افتد وقتی محو شدیم متعلق به همه هستی هستیم و آنجاست که تن واحده هستی را به درکش نائل می شویم، می تواند در سجده محوشدن پیش بیاید و بعد از آن درک تن واحده هستی بدنبال آن اتفاق بیافتد، بحث موضوع یکتائی، یعنی این کمک می کند و تا این اتفاق نیافتاده و تا من منم خوب من من هستم و هستی هم هستی است وقتی که از این من خلاص می شود آنوقت متعلق به همه هستی می شود.

**ادامه گزارش ارتباط:** بعد استاد در این ارتباط آن بخار و مه، این می آمد که این نور نور هدایت است، و خودم پراز نور شده بودم، یعنی آن بخار و مه همه چیز نور شد و همه چیز اطراف من تغییر می کرد، یعنی آنچه که من با چشم باز دیده بودم دیگه آنها نبود به آن شکل و می گفت نور بشو، نور بشو، یار بشو، یار بشو، دوست بشو، دوست بشو، دوستان بشو، دوستان بشو، عیسی بود که روح القدوس شد و روح القدوس بود که عیسی شد، عیسی تعمید به جان داد او کلمه بود و کلمه جسم پوشید و در میان مظاهر شد، عیسی مددگوی توأم، عیسی مددگویم تورا و این همه اش تکرار می شد و یکی هم که شما الان گفتید دست برزانو، اولین باری که شما اینجا ارتباط دادید می آمد قوه الابالله و بعد دوباره تکمیل می شد و می گفت لاهول ولا قوه الابالله و بعد من در ارتباط گفتم که من عربیم زیاد خوب نیست و حالا دیگه لطف می شود معنی اش هم برای من می آید و بعد این آمد که **در قعر توأم در قعر همیم، دریای دلم دریای دلیم، در حال توأم در حال همیم، در فکر توأم در فکر همیم، در جان توأم در جان همیم.**

**صحبتهای استاد:** خوب حالا این هم دوباره در ادامه آن صحبتها که افرادی که نه سابقه دارند، نه زبان عربی می دانند، نه مطالعه قرآنی دارند، این استنادات برای ما خیلی محکم تر است تا کسانی که حالا سابقه دارند که خوب می گوئیم اینها بلدند ولی کسانی که حتی معنی لاهول ولا قوه الابالله را نمی دانند و در واقع حتی در این حد و خلاصه کلام خیلی از مفاهیم می آید، من خودم معنی نعم المولی و نعم الوکیل را نمی دانستم چیه و اولین باری که با آن برخورد کردم معنی اش هم همراه بود، بهترین دوست من هستم بهترین یاورت من هستم و همه این چیزها در واقع در حاشیه اش می آمد، بعضی از دوستان فکر می کنند که باید زمینه داشته باشند، اتفاقاً وقتی زمینه نیست ولی ما تسلیم شدیم اینجا نتیجه بسیار بسیار جالب تر است، البته دوستانی که سالها زحمت کشیدند آنها ممکن است یک شکلی برایشان پیش بیاید، آنها در معرض یک شکلی هستند که ما می دانستیم، یک چیزهایی را می دانستیم، اما دیگه این استنادات برای آن دوستان ما که اطلاعاتی داشتند که نه به اطلاعات ما نیست و ارتباطی به اطلاعات ما ندارد و اینهایی که آمده انسان

شمول است و همه انسانها می توانند از این مسأله استفاده بکنند، مثلاً اصلاً انسان نمی دانسته چرا دستش را برده بالا، نمی دانسته، دستش را بُردند بالا، نشانش دادند، یادش دادند.

**صحبت‌های یکی از حاضرین:** حالتی شدم که با یقین به ارتباطات ولی علاقه ای ندارم: من مردم متفاوت و خیلی تعجب می کنم از خودم، تمام نکاتی که شما فرمودید طی این مدتی که ما آمدیم و چیزهایی که تجربه کردند دوستان هیچ شکی ندارم و یقین کامل دارم منتهای مراتب حالتی شدم که الآن بی خیالی زدم، یعنی تمام این ارتباطها با توجه به تمام اهمیت و ارزش و احترامی که برایشان قائل هستم، اصلاً دوست ندارم بگیرم یعنی نه از روی شک باشد و نه از روی بی خیالی باشد یعنی کلاً اصلاً فکر می کنم رشد من به گرفتن حلقه‌هاست آیا؟، آیا اینها فقط می توانند به ما کمک بکنند، بگذار یک زمانی بگذارم کنار و همه آنها را وبه آنها نگاه کنم، می خواهم بدانم از شبکه است، چرا اینجوری است.

**صحبت‌های استاد:** الآن این مسأله را برای دو سه نفر از دوستان داریم که حالا یعنی رشد ما به حلقه ارتباط دارد، خوب حلقه‌ها را می گذاریم کنار، بفرمائید رشد ما به چه بستگی دارد، ما دنبال شما می آئیم، هرچه شما فرمودید ما گوش می دهیم، من قول می دهم، قول شرف می دهم که هرچه شما بفرمائید من گوش می دهم، ببینید آدم یک جایی دارد سقوط می کند به هر چیزی چنگ می اندازد، تا یک چیز مطمئن تری راپیدامی کند قبلی را رها نمی کند، وقتی دستش به یک جای مطمئنی بند شد بعد مثلاً این خار و خاشاک را رها می کند و فرضاً یک تنه درخت گیر آورد آن را می گیرد.

ما تا اطلاع ثانوی من البته خودم را می گویم تا اطلاع ثانوی ما مفهوم اینکه اینجا الرحمن الرحیم، مالک یوم الدین و این تسهیلات داده، این همان است که صاحب روز مرامها هم هست، اما اینکه چرا شما اینجوری شدید برای اینکه خیلی قشنگ یک فکر کوتاه نیم خطی از شبکه منفی، ما فکر می کنیم شبکه منفی با چه چیزی به ما حمله می کند، یک فکری می کارد در ذهن ما که نه کمال ما به حلقه نیاز ندارد و اگر حلقه هم نباشد می شود، خیلی خوب قبول چگونه، ما قبلاً هم من البته خودم را می گویم قبلاً هم دورانی سپری کردیم که یک بخشی از عمرمان آنطرف بوده و یک بخشی از عمرمان اینطرف بوده، آنطرف را ما هم سپری کردیم که حلقه نبود.

بهر حال الآن یک چیزی نمی توانیم بگوئیم که خار است، خاشاک است، تنه درخت است یا عروه الوثقی است هرچه هست ما نمی دانیم چیه ولی فعلاً داریم آن را، شما یک چیز محکم تر به ما نشان بده، به من بگو آقا این است بیا و من این را می گیرم و آن قبلی را رها می کنم و هیچ تعصبی هم نداریم، بنابراین آن که آن فکر را می گذارد می خواهد بگوید که این هیچی، بالاخره هر جور که بخواهیم صحبت کنیم باید یک مشی، یک راهی باشد، ما دستپاچه نمی شویم، می نشینیم می گوئیم خوب چه راهی، حلقه را گذاشتیم کنار با حلقه خدا حافظی کردیم، خوب حالا چه بکنیم، فرض کنید از الآن اصلاً هیچ حلقه ای نیست، ما می خواهیم شروع بکنیم و همه اینها را که تجربه کردیم می گوئیم تجربه کردیم و می گذاریم کنار، حالا چکار باید

بکنیم، آيا جزاين است كه دوباره بايد بيانيم با ارتباط، جزء و كل و فلسفه خلقت و ... را دنبال بكنيم، نمي دانم بهر حال بايستي دنبال بكنيم قضيه را به يك نتيجه اي برسيم كه در آخر يا به ما نشان بدهد كه حالا حلقه هيچ، آنچه را كه مادر قبال بحث رحمان آورديم، همه اينهائي را كه داريم دنبال مي كنيم به نظر ما دريافت ما بحث رحمان بود كه تسهيلات را به ما داده، تسهيلات را گذاشته ولي ما مي توانيم بگوئيم اين نه آن يا اصلاً هر فكر ديگر، هر چيز ديگر.

ما بايد حواسمان جمع باشد مبني بر اينكه يك فكر يك خطي مي تواند يك علف هرزي بشود كه يك دفعه مزرعه را بگيرد، يك فكر يك خطي كه بدون حلقه هم مي شود به كمال دست يافت.

**صحنه هاي يكي از حاضرين: در دوره ۸ به تضاد عميقي افتادم:** دقيقاً در دوره ۸ من در تضاد شديدی بودم، يعني آن آدم افتاده حال با گذشت به ظاهر مهربان و همه اينهائي كه احساس مي كردم خيلي آدم مهرباني هستم تمام بهم ريخته بود در دوره ۸ شديداً و وحشتناك در تضاد بودم و فقط با عزيزان و نزديكان خودم، (استاد: به مزاح؛ خدا به ما رحم كرده) بعد خدمت شما عرض كنم كه هميشه مي گفتم كه به خاطر تو يعني آن موقع كه نمي دانستم و بينشم غيرحالا بود مي گفتم خدايا به خاطر تو، خيلي خدمات براي شان انجام دادم و شرايطي پيش آمده كه همه شان خيلي از من فاصله گرفتند ولي من خوب دوستشان داشتم ولي اصلاً من دررهائي مطلق، عالي بسرمي بردم تا در دوره ۸ كه در آن رابطه هم خدمت شما آمده بودم و شما رهنمودهاي خاصي هم براي من داشتيد، اصلاً كاملاً دررهائي بودم، اينقدر احساس آرامش و زيبائي مي كردم، اصلاً خوشبختي را حس مي كردم، هميشه انگار پرواز مي كردم راه مي رفتم اصلاً روي زمين نبودم تا دوره ۸ همه چيز بهم ريخت دوباره چراها آمد رو و من را شديداً درگير كرد كه با دوستان هم صحبت كردم، خيلي از عزيزان هم گويان درگير اين جريان بودند، تا دو هفته پيش كه خدمت شما بودم وقتي كه رفتم ديگه واقعاً به آن حالت مضطر رسيده بودم، از خدا خواستم و گفتم اگر من تجلي تو هستم كه هستم ايمان دارم به اين قضيه و تو متعال هستي، بخشنديگي ات را به من بده من مي خواهم آن بخشش و آن ظرفيت را به من بدهي و اين اتفاق افتاد دوسه روز است از شنبه اين اتفاق افتاده و دوباره آن احساس خوشحالي، خوشبختي و سرور ... در من ايجاد شده.

### نفوذ شبکه منفی با علف هرز

**صحنه هاي استاد:** ما جلسه قبل اگر خاطرتان باشد گفتيم كه دوره ۸ بيرون ريزي ندارد، اما راجع به شبكه منفي صحبت شد من گفتم حمله شبكه منفي بيروني نيست، دروني هست، بحث درون هست، ببينيد خيلي ها فكر مي كنند كه شبكه منفي را شناختند، خيلي به خودشان ممكن است مغرور شده باشند، حالا ما داريم مي رويم تازه به جمع وحدت برسيم، به وحدت اضداد برسيم.

كفر و دين در بر عشاق نكوكار يكيست - عطار

تازه داریم به آنجا می‌رسیم اما الآن باید بدانیم که تا بحث این تثبیت شدن درون ما اتفاق نیافتد آن وحدت محقق نمی‌شود، بنابراین الآن نمی‌توانیم به وحدت اضداد برسیم، خاطراتان هست گفتیم که به یک نقطه می‌رسیم، می‌آید جلو، می‌آید جلو و این می‌شود یک نقطه، ما دنبال یک نقطه‌ایم:

### آن نقطه خاموشی در حرف نمی‌گنجد - صائب تبریزی

مادنبال همان یک نقطه‌ایم، اما الآن باید تثبیت بشود، ما خیلی از مسائل را گذاشتیم در جریان عمل من اگر یک فکری بیاید در ذهنم که حلقه می‌خواهی چکار بعد من هم بگویم خوب آره حلقه می‌خواهم چکار، به این سادگی میدان را خالی بکنم در واقع بحث نهادینه بودن قضیه هنوز کار دارد و هنوز باید انجام بشود، این بحث شبکه منفی بیشتر از آنکه ما توجه مان به بیرون باشد باید به درون باشد، از کدام زاویه حمله می‌شود، در این دوره ما در معرض آگاهی هستیم، در معرض حمله شبکه هستیم، اتفاقی که افتاده آگاهی آمده که اصلاً توئی تو اصلاً خود روح القدس هستی و فقط توئی که روح القدس هستی حالا بیا و درستش کن، اصلاً اینقدر این فریب واضح است که گفت فقط توئی، همه چیز باطل است، روح القدس انسان شمول است، فقط تو فقط من فقط او و... نداریم.

یا اینکه فقط خدا به تو نظر کرده و... این فریبه‌ها را ما ۸ دوره داریم باهم حرف می‌زنیم، چرا ما باید به این سادگی فریب بخوریم، آمد گفت فقط توئی بدانید که کار خراب است، روح القدس مال همه است، انحصاری نیست، بنابراین ببینید عزیزان این همان ماجراهائی است که گفتیم حرفش را هم نزدیم، نمی‌زنیم تا یک جائی که بگوئیم اینها است و این ماجراهاست بدانید که ما دروغ نگفتیم به شما، بحث این است که ما همش داریم بیرون را نگاه می‌کنیم که ببینیم که دشمن از کجا می‌آید، در حالیکه دارد از داخل کارش را انجام می‌دهد و حالا خیلی ماجراها و قضایای دیگر که اصلاً نمی‌دانم از کجایش باید شروع بکنیم، ولی از یک جائی باید این مساله دهان باز کند.

الآن این دوره ۸ بخودی خود دوره ارتباطات شیرین است، اما اگر شبکه منفی بگذارد که این شیرینی به کام ما برسد و در واقع از یک جائی از یک نقطه ضعفی حالا که چی حالا اصلاً به کمال رسیدی که چی و... یک خط می‌گذارد در ذهن، همان یک خط علف هرز است، شب می‌خوابیم صبح بلند می‌شویم می‌بینیم علف هرز مزرعه را پُر کرده و اصلاً چیزی جز علف هرز دیده نمی‌شود، این قانونش هست، یادتان هست قانون علف هرز را باهم بررسی کردیم، بمحض اینکه غفلت بکنی علف هرز کار خودش را می‌کند، علف هرز به این علت وجود دارد که باغبان، مزرعه دار نتواند راحت برود بگیرد بخوابد، همش باید چشمش به مزرعه باشد و نمی‌تواند بگوید من که شخم زدم، بذر پاشیدم، کود دادم و آب دادم و... حالا می‌آیم محصولم را جمع و جور می‌کنم و می‌روم.

اینطوری نیست که بله من که ارتباط گرفتم و... حالا دیگه خیالم راحت است، نه این مسأله را دارد حالا در دوره ۸ من می‌گویم برای دوره ۹ توجه می‌کنید، ببینید من دارم خدمت شما می‌گویم هرچه

می‌آیم بالاتر شیرین‌تر است اما شبکه منفی هم قشنگ‌تر، هوشمندانه‌تر عمل می‌کند، دوره ۱ یک طور هوشمندی منفی عمل می‌کند، سطح پائین‌تر عمل می‌کند، دوره ۸ هوشمندی منفی یک جور دیگر عمل می‌کند، این سطح هوشمندی چه مثبت چه منفی مثلاً در دوره یک شبکه مثبت هرکسی هرکاری بکند آن را بعنوان نظر قبول می‌کند ولی در دوره ۸ قبول نمی‌کند انتظار دارد، عیناً شبکه منفی هم معادل است، حمله دوره یک خیلی ابتدائی است حمله در دوره ۸ خیلی ظریف است، شبکه منفی آتش است و عامل رشد است و این رشد را دارد برای ما فراهم می‌کند.

**گزارش یک اتصال:** حرکاتی که اکثراً روبه قبله است: من در اتصالی که در واقع بدون اینکه کلامی را بر زبان بیاورم خودم شروع کردم به اتصال برقرار کردن، بایک حرکت همه‌اش شروع شد، سجده، رکوع، قنوت همه‌اش می‌آمد هر دفعه هم به نحوی، یک بار هم در سجده هر دفعه که سجده می‌کردم ۴۵ درجه من را می‌چرخاندند، یک دور ۴۵ درجه به ۴۵ درجه چرخیدم ولی سؤال اینجاست که چرا اکثر حرکاتی که می‌کنیم خود بخود جهتش روبه قبله است، همه جهت‌ها می‌شود ولی مخصوصاً آخرش یا بیشترش رو به قبله است، یکی هم آیاتی که می‌آید خود بخود مثل اینکه خوانده می‌شود، حتی یکبار من هدایت شدم گفتند که یاسین را بخوان، بلند شدم که بروم طرف راستم دیدم که نه قرآن سمت چپ هست، هدایت شدم باز کردم، خودم نبودم که داشتم می‌خواندم آن را.

**صحبتهای استاد:** ببینید بهر حال به یک وحدت در انتها به یک مبدأ برمی‌گردیم و سبب الیه راجعون و سبب خیلی مسائل که یک دور گشتیم دوباره رسیدیم به یک مبدأ بحث ان‌الله وانا الیه راجعون حرکت از یک مبدأ و برگشت به سمت یک مبدأ و این هم در تجارب پیش می‌آید که دوباره بسوی او دوباره بسمت او بطور سمبلیک و نشانه، آن درس را به ما ارائه می‌دهند.

**صحبتهای یکی از حاضرین:** نشان دادن راههای آسمانی: ترم اول من یک سؤالی را از شما پرسیدم که به من گفتید که باید صبر کنید، من صبر کردم، صبر کردم ولی نرسیدم به جوابش ولی الان بازم آن را برای شما و کلاس مطرح می‌کنم انشاء الله که بتوانیم جواب بگیریم، من آمدم به شما گفتم که حضرت علی (ع) فرمودند که من راههای آسمان را خیلی بهتر از راههای زمین می‌شناسم، شما گفتید درست همینطور است، گفتم کی به ما نشان می‌دهید شما گفتید صبر کنید، از ترم ۸ که آمدم مرتب در کله من می‌زنند که بابا توی این کلاس مطرح کن، الان دیگه وقتش است که شما بروید در راههای آسمان، اینقدر هنوز در روی زمین گیر نکنید، یعنی من این چند هفته همش این توی ذهنم است، یعنی می‌گویند استاد دیگه الان باید راههای آسمان را به شما نشان بدهد چرا هنوز اینجائید.

**صحبتهای استاد:** دقت بفرمائید که راه آسمان آسانتر از راه زمین است، راه آسمان در یک سجده دوستان انعکاس پیدا کردند ذره ذره وجودشان در کل هستی قرار گرفت، خوب این یک مقدمه هست و بعد و بعد، بعد یک دفعه می‌بینیم که هر ذره از یک گوشه هستی دارد یک ارتباطی می‌گیرد، یعنی هم بسیار عظمت دارد

و هم نه ، یکدفعه می بینید در صفرثانیه یک کسی که همه ذرات وجودش با همه هستی در ارتباط قرار گرفت .

این راهی نیست که راه آسمان نقشه‌ای داشته باشد ، یک موقعی می بینید می رویم یک شهری گذرا نگاه می کنیم و می آئیم، هم رفتیم آن شهر و هم نرفتیم ، بعضی شهرها شبانه رد می شویم ، بعضی شهرها ترانزیت ، بنابراین در بحث این شهر آسمان اگر حالا اسمش را اینجوری بگذاریم ، الآن هم انعکاس پیدا شده رفتیم و هم نرفتیم چون با تداوم این موضوع است هرذره ماکه در یک گوشه هستی انعکاس پیدا کرده حالا یک موقع هم یک شهری می رویم و کوچه به کوچه اش را می گردیم، می بینیم وضوح تصاویر بیشتر می شود و همینطور وضوح بیشتر و بیشتر بعد این می شود شهر آسمانی که شما فرمودید ، هم آسان است و هم در عین حال مشکل است، با این ترتیب هم رفتیم و هم نرفتیم بنابراین این که در دوره یک گفتیم صبر کنیم و الآن هم تازه می گوئیم صبر کنیم .

این ماجرائی است که باید راه ما از طریق ارتباط باز بشود ، راه ما از طریق حلقه باز بشود و خوب حالا بحث این است فعلاً آن چیزی که ما می شناسیم آن رحمانی که ما می شناسیم اگر درست فهمیده باشیم درست ادراک کرده باشیم خوب از این طریق باید برویم، هم رفتیم و هم خیلی گذرا رفتیم ، همان حالت ترانزیت یک نگاه کلی شبانه کردیم ولی اگر الآن از ما پرسند ، از شهر هیچی نمی دانیم ، بنابراین با تداوم این قضیه است که مسأله قرار است حل و فصل بشود و روشن بشود .

### ارتباط قرار گرفتن در لامکان ، لازمان و لاتضاد

یک سری از ارتباطات ما را در موقعیتهای مختلف می نشاند و کمک می کند ما به درک آنجا نائل بشویم ، مثل لامکان ، لازمان و لاتضاد ، الآن بحث لامکان ، لازمان و لاتضاد است که اصلاً یکی از مهمترین ارتباطات در دنیای عرفان هست، این ارتباط از آن ارتباطاتی است که لازم است رویش کار بکنیم، برای اینکه جواب خیلی از سؤالاتمان را در واقع دریافت می کنیم، چرا و چگونه به یک شکلی است که تا در ارتباط قرار نگیریم به درکش نمی رسیم، الآن اینجا هستیم هزاران سؤال داریم ولی وقتی که آنجا قرار بگیریم می بینیم که سؤالی نداریم و همه چیز حل است .

**صحبت‌های استاد بعد از برقراری ارتباط:** دوستانی که متوجه شدند و دیدند که در آنجا نه تنها زمان و مکان احساس نمی شود، بلکه تضادی هم احساس نمی شود، یعنی مثل اینکه ما به جایی رسیدیم که جواب همه سؤالاتمان را گرفتیم و راحت نشستیم سر جایمان، یعنی تمام هم و غم این قضیه مال اینجا است وقتی آنجا می رویم همه مسائل در واقع حل شده هست و خوب همه اینها ما را بنحوی بین آشتی پائین و آشتی بالا قرار می دهد و ماحصل نهائی این قضایا این است که در یک جایی می شود ادغام پائین و بالا و این وحدت به جایی می رسد که گفته می شود که تو تیر نیانداختی من انداختم:

وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ تُو نيفكندی بلکه خدا افکند - انفال ۱۷

تو نکردی من کردم ، خوب این یک معما می شود ، چطوری یک چنین اتفاقی رُخ می دهد ، زمانی است که این وحدت حاصل می شود ما هم مائیم و هم ما نیستیم .

**ادامه بحث لامکان، لازمان و لاتضاد:** بحث لامکان، لازمان و لاتضاد که اینجا خیلی اهمیت پیدا می کند در این خصوص من باز ترجیح می دهم که دوستان ارتباطات را داشته باشند ، خود ارتباطات خیلی خیلی گویا هست ، چون دوباره توضیحات ممکن است در دل خودش مسأله داشته باشد، اول تجارب لازم بدست بیاوریم، بعد می آیم می بینیم که در واقع با تلفیق اینجا و آنجا وضعیتی پیش می آورد که ممکن است در ادامه اش ما متوجه بشویم که چرا آنجا می گوید که تو تیر نیانداختی بلکه من انداختم ، اینجا دوتا چیز پیدا می کنیم یکی جنتی است که لامکان ، لازمان و لاتضاد و لاهربعد دیگری است و یکی هم این طرف قضیه که عالم تضاد و همین که توضیح دادیم است و یک اصلی برای ما روشن می شود که در دو جهان غیر خدا هیچ نیست، یعنی این اصل خیلی اهمیت دارد و زمانی که به آن می رسیم و زمانی که به آن برسیم و ماجرای پرده را که توضیح دادم .

هست از پس پرده گفتگویی من و تو چون پرده برآفتد نه تو مانی نه من - **خیام**

این پرده برای کسی که حجاب دارد و این مفاهیم را نمی داند این پرده وجود دارد ولی وقتی که این ماجرا حل و فصل می شود، این پرده می رود کنار، چون پرده بر آفتد نه تو مانی و نه من ، بعد می بینیم که خدای در وحدت، خدای در کثرت، وحدت، کثرت و غیر خدا در دو جهان هیچ نیست و این ماجرای لا اله الا الله نهائی است آنوقت می بینیم که بله ما نکردیم او کرده و در عین حال که ما کردیم ، دوباره بحثی پیش می آید که اینجا الان برای کسی که صرفاً اینجا است می گوئیم که **كُلُّكُمْ رَاعٍ وَ كُلُّكُمْ مَسْئُولٌ مَّا مَسْئُولِيْمٌ**، ما کردیم و ... اما وقتی که این می آفتد آنوقت است که ماجرائی پیش می آید همانی که توضیح دادیم و انشاء الله در جلسه بعدمان من این موضوع را کمی بیشتر باز می کنم که منظور چیه ، چرا بعضی از عرفا می گویند که او کرده ، ما اینجا می گوئیم که ما مختاریم، اگر دقت بکنید تا اینجا اصل اختیار اصل مسلم ما هست، اما در یک شرایطی وقتی که این را بر می دارند آنوقت یک اشتراکاتی ، یک مسائلی پیش می آید که آنجا متوجه می شویم چرا عرفا می گویند که آن انجام داده ، آن کرده .

اسرار ازل را نه تو دانی و نه من  
وین حرف معما نه تو خوانی و نه من  
هست از پس پرده گفتگویی من و تو  
چون پرده برآفتد، نه تو مانی و نه من - **خیام**

**سؤال:** آیا معنی همین قضیه را نمی دهد که ما محکومی هستیم که باید با عشق این جریان را طی کنیم ؟

**جواب:** ببینید وقتی که بحث انالحق مشخص شد، اینها همه اش سؤالهایی است که اینجا است، وقتی که متوجه شدیم ما هم بالا هستیم و هم پائین هستیم، بحث اینجا است اگر ما خودمان را جدا از او بدانیم من اینطوری بگویم شاید این کمک بکند وقتی که ما جدا از اوئیم اینجا می گوئیم که ما محکوم هستیم و



هزار تعبیر دیگر، عشق می خواهد جلو ببرد و... وقتی خودمان را با او ببینیم دیگه محکوم نیستیم ، یک فرم وحدت ما در بالا هست ، یک فرم کثرت ما در پائین .

**گزارش یک ارتباط: حالت یکتائی، چرخش و بارش:** وقتیکه در آن حالت لامکان ، لازمان و لاتضادی ما قرار می گیریم حالت یکتائی بوجود می آید و وقتیکه حالت یکتائی بوجود آمد آن مسأله غالب بودن بوجود می آید که از هر نظر شما می بینید که هم دراو غرق هستید، هم هستید و هم نیستید، الان که شما ارتباط دادید من سه حالت داشت برایم، هم این حالت بود، هم حالت چرخش بود و هم حالت بارش بود، از نظربینش عدالت بود، تضادی وجود نداشت، یکپارچگی و یکسانی بود، بالا آنطوری و پائین هم این شکلی، در ضمن استاد وقتی من هر نوع ارتباطی به هر کسی می دهم، برای من هم پیش می آید یعنی یک لحظه نیست می شوم یعنی صفر ثانیه هیچ می شوم .

**صحبتهای استاد:** این زمینه این فضا است، این قسمت آخر صحبتهای ایشان این یک تعریفی از نظر است، یادتان هست نظرا چگونه تعریف کردیم، گفتیم لامکان، لازمان و لاتضاد ، این ارتباط می دانید برای چه هست، این ارتباط می خواهد پایه نظر را در یک سطح پیشرفته تری مطرح بکند، الان این تجربه ای که ایشان گفتند یعنی ممکن است در صفر ثانیه ما برای یک کسی نظر بکنیم در همان صفر ثانیه احساس کنیم که خودمان یک لحظه نیست شدیم و آمدیم، ببینید نمی شود اینها را تعریف کرد، یک لحظه که نظر می کنید نیست شدی و برگشتی، یعنی نظر می رود به اینجا ، این است که می گوید ما خاک را به نظر کیمیا کنیم.

اما اینجا یواش یواش می خواهد این مفاهیم باز بشود و برویم داخلش و تجربه اش بکنیم ، البته زور هم نزنیم، عجله ای هم نیست ما داریم می رویم بهر صورت دیگه همین هستیم که هستیم و خودمان را در منگنه و فشار هم نگذاریم ولی ما مجبور هستیم تعریف بکنیم، مجبوریم که دور هم جمع شدیم و می خواهیم یک مفاهیمی را بالاخره با زور و هر جور شده و این حرفها و این مفاهیم مشکل است، خیلی زیاد هم ما را مقصر ندانید، ما یک چیزهایی را می خواهیم بگوئیم که اداراکی است، مثل همان مزه سیب می ماند ، ولی ما زور خودمان را می زنیم، شما دعا بکنید که ما این را بتوانیم پیاده کنیم ، اما آخر و عاقبت ما راضیه المرضیه، بالاخره ما از شما راضی و شما از ما راضی حلش می کنیم، شما نگران نباشید (خنده و تشویق حاضران).

پس بحث نظر را الان ما یک نگاهی کردیم و این ارتباطی که اینجا برقرار کردیم حالا تازه آن که تا اینجا می آمدیم و می گفتیم البته قبلاً هم یک اشاره ای به آن کردیم، یک بُعدش ذهن بی ذهنی است ، ذهن بی ذهنی، گستردگی پایه ای بود برای اینجا، حالا اینجا می توانیم حرف آخر را بزینم راجع به نظر پیشرفته یا در واقع سطح بالاتر ، یعنی تا اینجا بصورت های مختلفی مسأله نظر را نگاه کردیم اما اینجا از این زاویه دنبال کردیم .

**سؤال:** یک حلقه در دوره ۷ داشتیم بنام **شارژ شعوری**، می‌خواستیم اگر امکان دارد یک مقداری راجع به **ارتباطش با این شعور و ضد شعور برایمان صحبت کنید**.

**جواب:** بحث شارژ شعوری این بود که فرض کنید ما روی یک ماده غذایی در واقع یک شعور مثبتی را سوار کنیم، بطوریکه این شعور مثبت خاصیت تبرک و متبرک شدن که در عامیانه صحبتش هست داشته باشد، اما در بحث شعور و ضد شعور به یک اصلی برخوردیم که بر هر شعوری ضد شعورش سوار است یعنی هر چیزی که اینطرف شعور را دارد آنطرفش ضد شعور را هم دارد و به اصطلاح هر چیزی پشتش می‌تواند منفی باشد و می‌تواند در شرایطی مثبت هم باشد، لذا این قضیه خودش یکی از طرفندهای شیطان است یعنی استفاده از شعور و ضد شعور که در این دوره ما به یک شکلی و به یک صورتی توانستیم بخشی را واردش بشویم و در واقع مقدمه شعور و ضد شعور را صحبت کردیم.

به یک اصل دیگر رسیدیم یک اصل کلی که باز داخلش نشدیم و آن هم این است که ما هرچه را نگاه بکنیم هرچه را که با آن سر و کار داشته باشیم اگر به آن بصورت جلوه الهی و تجلی الهی و وجه الله نگاه نکنیم از زاویه‌ای که به آن نگاه می‌کنیم ضد شعورش منفی می‌شود، ببینید این اصل مهمی است ولی ما هیچوقت تبلیغاتی نگاه نمی‌کنیم ولی این یکی از شاید بزرگترین دستاوردی است در این عرفانی که دنبال می‌کنیم و در واقع به آن نزدیک شده باشیم، بنابراین می‌شود به همه چیز نزدیک شد و این ماجرا را داشت و بصورت وجه‌الله به آن نگاه بکنیم نشان از قامت رعنا تو بینم.

یا

که گفت بر رخ خوبان نظر خطا باشد خطا بود که نبینی رخ زیبا را

اما تا بیس (پایه) این نگاه چه باشد، وقتی بصورت وجه‌الله به آن نگاه می‌کنی اشکالی پیش نمی‌آید وقتی به غیر از آن نگاه می‌کند ضد شعورش منفی می‌شود.

به صحرا بنگرم صحرا تو بینم	به دریا بنگرم دریا تو بینم
به هر جا بنگرم کوه و در و دشت	نشان از قامت رعنا تو بینم - <b>باباطاهر</b>

**ادامه سؤال:** این شعور و ضد شعور که شما می‌فرمائید همان نیروی مثبت و منفی است؟

**جواب:** ببینید نیرو نه، بلکه هوشمندی مثبت و هوشمندی منفی، یعنی اینکه پشت پرده‌اش منفی سوار می‌شود، ما می‌توانیم پشت پرده‌اش را مثبت سوار بکنیم، این یکی از بزرگترین تمریناتی است که در پیش است، یکی از ماجراهای مفصلی است که چگونه ما نگاه بکنیم و وجه‌الله ببینیم و این نهادینه بشود، بحث نهادینه شدن است و گرنه ما برای یک لحظه شاید بتوانیم بصورت وجه‌الله نگاه بکنیم ولی نهادینه شدن یعنی دیگر هر جا به دریا بنگرم دریا تو بینم، این نهادینه شدن است، در غیر اینصورت مادر فرزند خودش را به تشعشع منفی می‌بندد، همان که می‌گویند مادر بچه خودش را چشم زده، درحالیکه آن مادر چنین قصدی نداشته و ما همدیگر را داریم در معرض تشعشعات منفی قرار می‌دهیم، در معرض شعور منفی و یا الآن ضد شعور منفی قرار می‌دهیم و این موجود، این آدم، این بشر دارد دورانی را

سپری می کند که همه ما داریم غرامت همدیگر را می پردازیم تا این سطح آگاهی بیاید بالا و ما از شر تشعشعات منفی همدیگر بتوانیم نجات پیدا بکنیم .

یکی از مهمترین مطالب در بحث الحمد لله است و آن بحث این است که هر جا را که نگاه بکنیم وجه الله است که اول از همه آن حمد فقط مختص اوست ثانیاً حالا آوردی روی تجلی، یعنی آوردیش به این سطح باشد اما در صورتی مجازمی شود که این هم بشود وجه الله، اگر شد وجه الله نقض آن نمی شود، اگر فرق داشت که بله آنوقت در معرض شعور منفی ما قرارش می دهیم و ضرر و زیانش هم شامل ما و هم شامل دیگران می شود، بنابراین نقض الحمد لله در واقع نقض سلامتی است، در واقع خرید مشکلات است، همان مشکلاتی که الآن داریم دست و پنجه نرم می کنیم، پس می بینیم که منظور ادیان در واقع ایمنی است، اصول ایمنی مثل اینکه فرض کنیم می خواهیم با گاز کار بکنیم اصول ایمنی مخصوص به خودش را دارد .

**سؤال:** ببخشید این حرف ممکن است بی ادبی باشد، یکی از دوستان وقتی با همسرش جر و بحثش می شود داد می زند وجه الله، می خواهیم بدانم این مثبت است یا منفی ؟

**جواب:** از آنجائیکه ما در دنیای وارونه هستیم به یکی می گوئیم حیوان، منظورمان تنزل اوست، در حالیکه ارتقاءش دادیم، یک جا می خواهیم خوارش کنیم گفتیم بقول شما وجه الله، یک جا می خواهیم ببریم بالامی گوئیم مثل فرشته می ماند و تنزلش می دهیم، یعنی این چیزهای وارونه را ما داریم و در این وارونگی مامی خواهیم از این وارونگی بیائیم بیرون، می خواهیم از این فرهنگ لغات وارونه خودمان را نجات بدهیم، بنابراین یک چیزهایی داریم که بالاخره باید با آنها خداحافظی بکنیم .

## ارتباط کنترل تشعشع منفی ۵

(ختی سازی تشعشع منفی ۱)

برای قطع رابطه طلسم و جادو کنترل تشعشع منفی یک بود که حلقه آن را در دوره ۴ داشتیم، اما حالا این قطع شده و ما آن طلسمها را داریم نگه می داریم، توجه بکنید با توجه به این بحث شعور وضد شعور وقتیکه ما یک چیزهایی را نگه می داریم یا این شعور مثبت است یا منفی است وقتی طلسم است یعنی منفی است ما قطعش کردیم ولی تشعشعش منفی است شعورش منفی است، حالا اگر قرار باشد ما نگه داری بکنیم آن طلسم را، یک پاکسازی می خواهد تا تشعشع منفی اش را قطع بکنیم.

این ارتباط یک ارتباط کاربُردی است، ارتباط دوجور است، یکی ارتباط کاربُردی است مثل کنترل تشعشع منفی ۲، ۳، ۴ و بعضی از ارتباطات پیگیری می خواهد مثل همفازی کیهانی، مثل همین ارتباط قبلیمان که لازم است پیگیری بشود مثل آن ارتباطاتی که در این دوره مفصلاً راجع به نماز از تکبیر، قنوت، رکوع و سجده دنبال کردیم، اینها نیاز به پیگیری دارد، اما این ارتباط (کنترل تشعشع منفی ۵) نه

، همین الان یک استارت می‌زنیم، حالا دوستان اگر چیزهایی دارند که می‌خواهند پیش خودشان نگه دارند تا اطلاع ثانوی، تشعشعات منفی آن را تحت کنترل در بیاورند، تحت کنترل باشد و مشکلی ایجاد نکند، ابطال طلسم اجازه نمی‌خواهد چون طلب خیر است، می‌توانیم اسم این ارتباط را در واقع خنثی سازی تشعشع منفی یک بگذاریم جهت نگهداری طلسم و جادو، با کنترل تشعشع منفی که انجام می‌دهیم می‌توانیم این را داشته باشیم، قبلاً ما کلاً انجام می‌دادیم، اما الان دیگه بعهده خودتان گذاشتیم شما هم می‌توانید اینکار را بکنید ولی باز هم توصیه می‌کنیم که نگه داری نشود و جمع آوری کنید از دستشان، جهت اعمال این ارتباط فقط یک نظر کافیست.

**سوره بقره آیه ۱۰۲ در مورد سحر و جادو: وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السَّحَرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ** و آنچه را که شیطان [صفت]ها در سلطنت سلیمان خوانده [و درس گرفته] بودند پیروی کردند و سلیمان کفر نورزید لیکن آن شیطان [صفت]ها به کفر گراییدند که به مردم سحر می‌آموختند و [نیز از] آنچه بر آن دو فرشته هاروت و ماروت در بابل فرو فرستاده شده بود [پیروی کردند] با اینکه آن دو [فرشته] هیچ کس را تعلیم [سحر] نمی‌کردند مگر آنکه [قبلاً به او] می‌گفتند ما [وسیله] آزمایشی [برای شما] هستیم پس زهار کافر نشوی [و]ای آنها از آن دو [فرشته] چیزهایی می‌آموختند که به وسیله آن میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند هر چند بدون فرمان خدا نمی‌توانستند به وسیله آن به احدی زیان برسانند و [خلاصه] چیزی می‌آموختند که برایشان زیان داشت و سودی بدیشان نمی‌رسانید و قطعاً [یهودیان] دریافته بودند که هر کس خریدار این [متاع] باشد در آخرت بهره‌ای ندارد و که چه بد بود آنچه به جان خریدند اگر می‌دانستند.

### چرا باید دین داشته باشیم

ما چیزی را که جستجو می‌کنیم، تحقیق می‌کنیم، تحقیق برای یک دین هست که می‌خواهد به ما فلسفه خلقت را عرضه بکند یعنی محقق هستیم برای یک دین، چرا باید دین داشته باشیم، برای اینکه یک روزی از ما می‌خواهند، بهر حال ما اینجا آمدیم داریم می‌رویم دنبال بی‌زینس و... یک چیزهایی بدست می‌آوریم ولی یک روزی به ما می‌گویند بیا جلو بینم، بیا دینت را بردارد بیار بینم، تو چی پیدا کردی، تو چی پیدا کردی، آفریقائی یک چیزی پیدا کرده، ما یک چیزی پیدا کردیم، آن یک چیزی پیدا کرده و همینطور... یک چیزی پیدا کرده.

در بحث عدالت هرکسی را با مرام خودش مورد بررسی قرار خواهند داد، بیا جلو بینیم تو چی گرفتی، تو چی فهمیدی، همانی که فهمیدی ما مطابق با آن با تو صحبت می‌کنیم، بیا جلو بینیم تو چی پیدا کردی و در واقع همانی که می‌خواهد این را به ما بگوید آن می‌شود دین، می‌شود مرام، می‌شود جهان

بینی، اگر این را نداشته باشیم خوب کار لنگ است، الآن با این توضیحی که دادیم الآن مشکل بشر بخاطر اینکه فلسفه خلقت ندارد، نمی‌داند روی زمین چکار دارد می‌کند برای چی آمده روی زمین، چون این را نمی‌داند، خیال می‌کند که خوب دوروز روی زمین است و این دوروز را عشق است، حالا اینجا این دوروز را بگیرد آنجا را چکار کند، این را قلع قمع کند آن را بیاندازد پائین، اینکار را بکند و .... اینجوری فکر می‌کند.

خوب اگر قرار باشد فلسفه خلقت داشته باشد آن فلسفه خلقت اتوماتیک می‌شود دین، می‌شود مرام، می‌شود جهان بینی و این جهان بینی را یک روزی از اومی خواهند و اوست که صاحب روز ادیان است، صاحب روز مرام‌هاست، اوست که الرحمن الرحیم، مالک یوم الدین است، اوست که این خصوصیت را دارد، حالا قرار است که به مرام‌ها نگاه بکند، به یافته‌های ما نگاه بکند، توصیه‌های خودش را داده، الگوهای خودش را عرضه کرده ولی می‌گوید خوب این الگوی من بود حالا این نمونه‌ها بود ولی تو چه کردی، تو چه پیدا کردی، تو این را قبول داشتی یا چیز دیگری را قبول داشتی، چیز دیگری پیدا کردی بیار ببینیم، حالا هر انسانی می‌تواند در این قضیه یافته‌ای داشته باشد و در این رابطه حرفی داشته باشد، خلاصه آن حرفش، آن دین و مرامش منجر به حصول نتیجه شده، اگر شده مسأله حل شده و اگر نشده مشکل وجود دارد.

بنابراین ما به دنبال یک تحقیق اساسی و اصولی بازهم تکرار می‌کنم مبلغ نیستیم، محقق هستیم دنبال تحقیق هستیم یعنی داریم انسان شمول صحبت می‌کنیم فراموش نکنید داریم انسان شمول صحبت می‌کنیم، وقتی فلسفه خلقت می‌گوئیم راجع به ۷ میلیارد نفر صحبت می‌کنیم و بحث رحمان الرحیم چون انسان شمول است، بعدی‌اش هم انسان شمول است، همه‌اش انسان شمول است و خوب نتیجتاً این راه‌هایی را که می‌رویم، این کارهایی را که داریم می‌کنیم قرار است در دست هر کدام از ما یک ایسیلون اثری داشته باشد که حالا ما در انتخاباتمان چکار باید بکنیم، در انتخابی که می‌خواهیم داشته باشیم چکار می‌خواهیم بکنیم، آنجا دیگر هر کسی خودش باید انتخاب بکند.

می‌دانید که در بحث مسائل اساسی مثلاً در بحث توحید کسی نمی‌تواند از کسی تقلید بکند، تقلید حرام است در بحث اصول، در غیر این‌ها بله نمی‌دانیم باید برویم پرسیم، باید مرجعی داشته باشیم ولی در بحث اساسی ما باید تحقیق کنیم، بنابراین من نمی‌توانم در آنجا مبلغ باشم، داریم راجع به اصول صحبت می‌کنیم، در اصول فقط می‌توانیم چارچوبش را باهم باز کنیم، مسائلش را باهم بیاوریم و ببینیم که تحقیق مان به ما چی می‌گوید، یکی یکی، اول از لزوم، آیا الزام دارد برویم دنبالش، این یک سؤال هست، حالا آیا الزام داشت یا نداشت این را باید الآن به یک جوابی برسیم، بگوئیم که هدف ما الآن در این مقطع این بود که در واقع به این مسأله برسیم که آیا الزام دارد یا ندارد، حالا الزام دارد و رفتیم

داخلش به یک نتایجی می‌رسیم و دیگه هرکسی خودش می‌داند و مسئولیت هیچکسی گردن دیگری نیست، خوب این هدف بوده که حالا توانستیم یک جمع بندی راجع به آن داشته باشیم.

ساقیا چه بنشستی خم می بجوش آمد	درگشا که مدهوشی پشت در بهوش آمد
می زخم به مینا کن جام می مهیا کن	عاشق بلا دیده رند و باده نوش آمد
باز کن در ای ساقی تا که می بود باقی	محرمی خراب از عشق گل سبو به دوش آمد
تا که دم زدم از عشق در خمار هشیاری	نالاه از دلم برخاست سینه در خروش آمد - <b>بیزن ترقی</b>

مطالب ذیل خارج از مطالب طرح شده در کلاس است و صرفاً جهت اطلاعات بیشتر علاقه مندان تهیه شده است

## هومیوپاتی چیست؟

طب هومیوپاتی روش درمانی خاصی است که در آن با تحریک دقیق سیستم ایمنی و حیاتی بیمار توسط داروهای خاص هومیوپاتی بیماران را می‌توان به شفا رساند. بر اساس اصول اولیه هومیوپاتی هر ماده ای (یا عاملی) که بتواند در بدن سالم ایجاد یک سری علائم بیماری کند می‌تواند در صورت تجویز به فردی بیمار با همان علائم بیماری وی را درمان نماید به شرط آنکه علائم موجود در بیمار و علائمی که آن ماده دارویی می‌تواند ایجاد کند تا حد ممکن مشابه باشند. هومیوپاتی برای درمان از اصل همانندی (Law of Similarity) استفاده می‌کند. به این معنی که درمانگر مقدار بسیار کم از ماده ای را که باعث بیماری شده برای بیمار تجویز می‌کند. برای این کار، درمانگر علاوه بر توجه به نشانه‌های بیماری، به عوامل روانشناختی، رفتاری و ژنتیکی فرد نیز توجه می‌کند. به عبارت دیگر در این طب از داروهایی برای درمان استفاده می‌شود که بتوانند دقیقاً علائم بیمار را پوشش دهند تا با تحریک مناسب سیستم ایمنی و حیاتی بیمار و در نتیجه هوشیار نمودن سیستم دفاعی بدن بیماری را درمان نمایند. این به معنای آن است که در هومیوپاتی تکیه بر درمان بیمار توسط قوای حیاتی و درمانی خود بیمار است.

## تاریخچه هومیوپاتی چیست

هومیوپاتی توسط دکتر ساموئل هانمان پزشک المانی (۱۷۵۵-۱۸۴۳) کشف و سیستم درمانی مبتنی بر آن به جهانیان ارائه شد. در طی ۲۰۰ سال اخیر هومیوپاتی با اقبال هر چه بیشتر بیماران و توجه پزشکان به این طب روند صعودی خود را طی نموده بخصوص در ۲۰ سال اخیر که مورد توجه شایانی قرار گرفته است.

## در هومیوپاتی از چه داروهایی استفاده می‌شود؟

داروهای هومیوپاتی عموماً منشأ طبیعی دارند که بیش از ۷۰٪ از گیاهان ۲۰٪ از عناصر و کانیها مواد طبیعی (فلزات نمکها اسیدها) و باقی از منابع حیوانی (سموم مار زنبور ...) تهیه می‌شوند اما نکته قابل توجه در مورد داروهای هومیوپاتی این است که این داروها از غلظت بسیار اندک ماده اولیه برخوردارند بعبارت دیگر بسیار رقیق شده اند اما از سوی دیگر توسط روشهای خاص داروسازی هومیوپاتی از خواص دارویی فوق العاده ای برخوردار می‌باشند بطوریکه داروهای هومیوپاتی عموماً در اندازه ای بسیار کوچک و مقادیر و دفعات بسیار کم تجویز می‌شوند اما اثرات درمانی فوق العاده زیادی را دارا می‌باشند. آخرین تحقیقات بعمل آمده مبین این امر است که خواص بنیادی مواد توسط روشهای داروسازی هومیوپاتی به مولکولهای آب منتقل می‌شود و تغییر آرایش مولکولهای آب همچون نسخه برداری از ماده اولیه عمل می‌نماید. به عبارت ساده تر خواص ماده اولیه که دارو از آن تهیه می‌شود همچون تصویری بر روی مولکولهای آب نقش می‌بندد.

داروهای هومیوپاتی از نظر ظاهری اکثراً بصورت دانه های ریز از جنس قند می باشند که در تعداد محدود در فواصل زمانی مشخص (چند روز تا یک ماه) بایستی مصرف شوند و هیچ طعم و بوی نامطلوبی ندارند. بوسیله له کردن مواد گیاهی، حیوانی یا مواد معدنی و قرار دادن آن در یک حلال مثل الکل گندم تهی که می شود. سپس این عصاره در مخلوط آب و الکل رقیق می شود. این فرایند که اثر شفا بخشی مواد را افزایش می دهد، بارها تکرار می شود تا به غلظت مناسبی که برای درمان با اثرات جانبی بسیار کم بکار می رود دست یابیم.

داروهای هومیوپاتی با شماره و حروف الفبا شناسایی می شوند که غلظت و قدرت درمانی آنها را نشان می دهد. برای مثال "C ۳۰" یعنی: ۳۰ بار با نسبت یک قسمت ماده موثره به ۹۹ قسمت الکل و آب رقیق شده است C به معنی ۱۰۰ قسمتی است یا نسبت "۶X" ۱:۱۰۰ یعنی ۶۰ بار با نسبت یک قسمت ماده به ۹ قسمت الکل و آب رقیق شده است X به معنی ۱۰ قسمتی است یا نسبت ۱:۱۰ بعد از اینکه ماده موثره کاملاً رقیق شد، به یکی از اشکال معمول داروها مثل قرص، روغن، شربت یا اسپری تهیه می شود.

طرفداران هومیوپاتی، معتقدند که پروسه رقیق کردن، ذات شفای نیرومند را بوجود می آورد. منتقدان به این استدلال می کنند که بیشتر داروهای هومیوپاتی آنقدر رقیق شده اند که بررسی های شیمیایی آزمایشگاهی نمی تواند ماده فعال اولیه را نشان دهد. آنها عقیده دارند که معالجات هومیوپاتی نتیجه اثرات تلقینی است که بیمار به درمانگر یا به روش دارد. هر چند بعضی از تحقیقات اخیر، دلالت بر این دارد که این اثرات فقط تلقین نیست.

### هومیوپاتی چگونه موجب درمان بیماری می گردد؟

در هومیوپاتی اعتقاد بر این است که ساختار بدن (جسمی و روانی) دارای قدرت ترمیم بیماری می باشد و آنچه باعث عدم بهبودی و مزمن شدن بیماری می شوند اشکال در ساز و کار سیستم حیاتی (ایمنی) بدن است که در صورت حل این مسئله براحتی می توان بر بیماری غلبه نمود. داروهای هومیوپاتی از آنجایی که خود قدرت تحریک نقاط مختلف سیستم حیاتی بدن را دارند قادرند فیزیولوژی بدن را به نحو مطلوبی در جهت رسیدن به سلامت تحریک و تقویت نمایند. یک تفاوت عمده هومیوپاتی با پزشکی کلاسیک رایج، در این است که در هومیوپاتی سعی در بازگرداندن تعادل به بدن است در صورتیکه در پزشکی رایج درمان عموماً از طریق از بین بردن عامل بیماری زا به دست می آید که متأسفانه این عوامل بیماری زا را در اکثریت موارد نمی توانیم از بین ببریم و یا حتی شناسایی کنیم (بجز باکتریها) مثلاً اگر عوامل بیماری زا از جنس استرسهای زندگی باشند چه کاری می توان برای آنها نمود؟ از سوی دیگر حتی قادر به نابودی ویروسها نیز نیستیم.

**یک مثال:** داروی هومیوپاتی تهیه شده از پیاز از داروهای مهم درمان آلرژی فصلی و سرماخوردگی می باشد چرا که پیاز همانطور که می دانید می تواند ایجاد آبریزش بینی و چشم کند (موقع پوست کندن) با این شباهت خصوصیت که بین پیاز و سرماخوردگی وجود دارد می توان از داروی هومیوپاتی پیاز برای درمان استفاده نمود. مثال دیگر داروی هومیوپاتی قهوه است که در هومیوپاتی برای درمان بی خوابی استفاده می شود! (در نظر بگیرید که قهوه خود ایجاد بی خوابی می نماید) تمامی داروهای هومیوپاتی ابتدا روی افراد داوطلب امتحان شده و تمامی خواص آنها بر روی انسان سالم ثبت شده است و سپس با داشتن اطلاعات مربوط به هر دارو پزشک



هومیوپات در مواجهه با هر بیمار دارویی را تجویز می کند که بیشترین پوشش علائم را داشته باشد و شبیه ترین علائم را بتواند ایجاد نماید. البته در هومیوپاتی تنها بر اساس یک علامت نمی توان دارو داد حتما باید تمام علائم جسمی و روحی بیمار با خواص دارو پوشش داده شوند. در عمل بیماری که نزد پزشک هومیوپات می آید نه تنها از بابت درد اصلی به دقت مورد سوال قرر می گیرد بلکه تمامی ناراحتیهای به ظاهر بی ربط جسمی و روحی مورد توجه قرار می گیرند و تجویز دارو بر اساس مجموعه ناراحتیهای بیمار صورت می گیرد و از سوی دیگر تمام ناراحتیهای بیمار بایستی برطرف شود.

هومیوپاتی یک طب کل نگر می باشد به این معنا که یک بیماری کل بدن را درگیر می کند و هیچ بیماری موضعی ( آنگونه که در پزشکی کلاسیک در نظر گرفته می شود) وجود ندارد منتها ممکن است ناراحتیها در یک قسمت خود را بیشتر نشان دهند علائم مختلف در یک بیمار هر یک تکه ای از پازل بیماری اصلی می باشند که در هومیوپاتی به دقت بررسی شده و با کنار هم گذاشتن این جزئیات پراکنده و به ظاهر مختلف به یک تشخیص ریشه ای می رسیم ( مثلا سردرد و نفخ شکم بی خوابی عرق کردن بیش از اندازه و افسردگی در یک بیمار همگی تنها به عنوان علامت یک بیماری که تمام این خصوصیات را شامل می شود محسوب می گردد و تنها با یک داروی هومیوپاتی تمامی آنها بر طرف می شود). تاکید هومیوپاتی بر مصرف حداقل دارو و نیل به درمانی بدون عوارض در بهترین شکل ممکن است و انسان سالم کسی می باشد که نه تنها از درد جسمی رنج نبرد بلکه فارغ از هر گونه آزار روانی و روحی بی هیچ مانعی از زندگی لذت برد و هدف درمان در هومیوپاتی رساندن هر بیمار به این نقطه ایده آل است.

آیات قرآن استفاده شده در دوره ۳	
بقره ۱۱۵	فَأَيُّمًا تُولُوا فِثْمَ وَجْهِ اللَّهِ پس به هر سو رو کنید آنجا روی [به] خداست.
ذاریات ۵۶	وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ جن و انس را نیافریدم جز برای آنکه مرا بپرستند .
بقره ۲۶	إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْخِيحُ أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَّا بَعُوضَةٌ فَمَا فَوْقَهَا فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا فَيَعْلَمُونَ أَنَّهُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّهِمْ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ <b>خداى را از اينكه به پشه‌اى يا فروتر [يا فراتر] از آن مثل زند شرم نيابد پس كسانى كه ايمان آورده‌اند مى‌دانند كه آن [مثل] از جانب پروردگارشان بجاست ولى كسانى كه به كفر گراييده‌اند مى‌گويند خدا از اين مثل چه قصد داشته است [خدا] بسيارى را با آن گمراه و بسيارى را با آن راهنمايى مى‌كند و[لى] جز نافرمانان را با آن گمراه نمى‌كند .</b>
شمس ۸	فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا سپس پليدكارى و پرهيزكارى‌اش را به آن الهام كرد .
طه ۱۱۶	وَإِذْ قُلْنَا لِلْمَلَائِكَةِ اسْجُدُوا لِآدَمَ فَسَجَدُوا إِلَّا إِبْلِيسَ و [ياد كن] هنگامى را كه به فرشتگان گفتيم براى آدم سجده كنيد پس جز ابليس كه سر باز زد [همه] سجده كردند .
مؤمنون ۱۴	ثُمَّ خَلَقْنَا النُّطْفَةَ عَلَقَةً فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مُضْغَةً فَخَلَقْنَا الْمُضْغَةَ عِظَامًا فَكَسَوْنَا الْعِظَامَ لَحْمًا ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ <b>انگاه نطفه را به صورت علقه درآورديم پس آن علقه را [به صورت] مضغه گردانيديم و انگاه مضغه را استخوانهاى ساختيم بعد استخوانها را با گوشنى پوشانيديم انگاه [جنين را در] آفرينشى ديگر پديد آورديم آفرين باد بر خدا كه بهترين آفرينندگان است .</b>
بقره ۳۱	وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا و [خدا] همه [معانى] نامها را به آدم آموخت.
حجر ۲۹	فَإِذَا سَوَّيْتُهُ وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ <b>پس وقتى آن را درست كردم و از روح خود در آن دميدم پيش او به سجده درآفتيد.</b>
بقره ۴	وَالَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَبِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ و آنان كه بدانچه به سوى تو فرود آمده و به آنچه پيش از تو نازل شده است ايمان مى آورند و آنانند كه به آخرت يقين دارند.
اعراف ۱۷۲	وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ و هنگامى را كه پروردگار از پشت فرزندان آدم ذريه آنان را برگرفت و ايشان را بر خودشان گواه ساخت كه <b>آيا پروردگار شما نيستم گفتند چرا گواهى داديم تا مبدا روز قيامت بگويد ما از اين [امر] غافل بوديم .</b>
اعراف ۱۶	قَالَ فَبِمَا أَغْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ <b>گفت پس به سبب آنكه مرا به بيراهه افكندى من هم براى [ايفتن] آنان حتما بر سر راه راست تو خواهم نشست.</b>
ياسين ۶۰ و ۶۱	أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ <b>اى فرزندان آدم مگر با شما عهد نكرده بودم كه شيطان را مپرستيد زيرا وى دشمن آشكار شماست و اينكه مرا بپرستيد اين است راه راست .</b>
بقره ۳۱	وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا و [خدا] همه [معانى] نامها را به آدم آموخت سپس .
حشر ۲۴	هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى يُسَبِّحُ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ <b>اوست خداى خالق نوساز صورتگر [كه] بهترين نامها [و صفات] از آن اوست آنچه در آسمانها و زمين است [جمله] تسبيح او مى‌گويند و او عزيز حكيم است.</b>

صاد ۷۶	قَالَ أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ <b>گفت من از او بهترم</b> مرا از آتش آفریده‌ای و او را از گل آفریده‌ای .
طه ۱۲	إِنِّي أَنَا رَبُّكَ فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى <b>این منم پروردگار تو پای‌پوش خویش بیرون آور که تو در وادی مقدس طوی هستی .</b>
هود ۱۱۲	فَاسْتَقِمْ كَمَا أُمِرْتَ وَمَنْ تَابَ مَعَكَ وَلَا تَطْغَوْا إِنَّهُ بِمَا تَعْمَلُونَ بَصِيرٌ <b>پس همان گونه که دستور یافته‌ای ایستادگی کن و هر که با تو توبه کرده [نیز چنین کند] و طغیان مکنید که او به آنچه انجام می‌دهید بیناست .</b>
الماعون ۵۴	فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ <b>پس وای بر نمازگزارانی که از نمازشان غافلند .</b>
مائده ۶	يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ إِي كَسَانِي كِه اِيْمَانٍ <b>آورده‌اید چون به [عزم] نماز برخیزید .</b>
انفال ۱۷	فَلَمْ تَقْتُلُوهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ قَتَلَهُمْ وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَىٰ وَلِيُبْلِيَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْهُ بَلَاءٌ حَسَنًا إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ <b>و شما آنان را نکشتید بلکه خدا آنان را کشت و چون [ریگ به سوی آنان] افکندی تو نیفکندی بلکه خدا افکند [آری خدا چنین کرد تا کافران را مغلوب کند] و بدین وسیله مؤمنان را به آزمایشی نیکو بیازماید قطعا خدا شنوای داناست .</b>
بقره ۱۰۲	وَاتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سُلَيْمَانَ وَمَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَلَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السِّحْرَ وَمَا أُنزِلَ عَلَىٰ الْمَلَكِينَ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَمَارُوتَ وَمَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّىٰ يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَزَوْجِهِ وَمَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَيَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَلَا يَنْفَعُهُمْ وَلَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَقٍ وَلَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ <b>و آنچه را که شیطان [صفت]ها در سلطنت سلیمان خوانده [و درس گرفته] بودند پیروی کردند و سلیمان کفر نورزید لیکن آن شیطان [صفت]ها به کفر گراییدند که به مردم سحر می‌آموختند و [نیز از] آنچه بر آن دو فرشته هاروت و ماروت در بابل فرو فرستاده شده بود [پیروی کردند] با اینکه آن دو [فرشته] هیچ کس را تعلیم [سحر] نمی‌کردند مگر آنکه [قبلا به او] می‌گفتند ما [وسیله] آزمایشی [برای شما] هستیم پس زهار کافر نشوی و[ای] آنها از آن دو [فرشته] چیزهایی می‌آموختند که به وسیله آن میان مرد و همسرش جدایی بیفکنند هر چند بدون فرمان خدا نمی‌توانستند به وسیله آن به احدی زیان برسانند و [خلاصه] چیزی می‌آموختند که برایشان زیان داشت و سودی بدیشان نمی‌رسانید و قطعا [یهودیان] دریافته بودند که هر کس خریدار این [متاع] باشد در آخرت بهره‌ای ندارد و ه که چه بد بود آنچه به جان خریدند اگر می‌دانستند .</b>

### زندگی زیباست چشمی باز کن

هر که عشق اش در تماشا نقش بست  
علت عاشق ز علت ها جداست  
من میان جسم ها جان دیده ام  
دیده ام بر شاخه احساسها  
زندگی موسیقی گنجشک هاست  
گر تو را نور یقین پیدا شود  
حال من در شرح احساسم گم است  
زندگی یعنی همین پروازها  
ای خطوط چهره ات قرآن من  
با تو اشعارم پر از تو می شود  
حرف هایم مرده را جان می دهد

### گردشی در کوچه باغ راز کن

عینک بدبینی خود را شکست  
عشق اسطرلاب اسرار خداست  
درد را افکنده درمان دیده ام  
می تپد دل در شمیم یاسها  
زندگی باغ تمشای خداست  
می تواند زشت هم زیبا شود  
حال من عشق تمام مردم است  
صبح ها ، لبخند ها ، آواها  
ای تو جان جان جان جان من  
مثنوی هایم همه نو می شود  
واژه هایم بوی باران می دهد - مولانا

بشنو از نی چون حکایت می کند  
نی حدیث راه پر خون می کند  
کز نیستان تا مرا ببریده اند  
در غم ما روز ها بی گاه شد  
سینه خواهم شرحه شرحه از فراق  
گر رفت روزها گور و باک نیست  
هرکسی کو دور ماند از نسل خویش  
هر که جز ماهی ز آبش سیر شد  
من به هر جمعیتی نالان شدم  
بند بگسل باش آزاد ای پسر  
**هرکسی از ظن خود شد یار من**  
کوزه ی چشم حریصان پر نشد  
سر من از ناله من دور نیست  
هر که را جامه ز عشقی چاک شد  
تن ز جان و جان ز تن مستور نیست  
شاد باش ای عشق خود سودای ما  
آتش عشق است کندر نی فتاد  
ای دواي نخوت و ناموس ما  
نی حریف هر که از یاری برید  
جسم خاک از عشق بر افلاک شد  
همچونی زهري و تریاکی که دید

از جدایی ها شکایت می کند  
قصه های عشق مجنون می کند  
در نفیرم مرد و زن نالیده اند  
روز ها با سوز ها همراه شد  
تا بگویم شرح درد اشقیا  
تو بمان ای آن که جز تو باک نیست  
باز جوید روزگاری وصل خویش  
هر که بی روزیست روزش دیر شد  
جفت خوشحالان و بد حالان شدم  
چند باشی بند سیم و بند زر  
**از درون من نجست اسرار من**  
تا صدف قانع نشد پر در نشد  
لیک چشم و گوش را آن نور نیست  
او ز حرص و عیب کلی پاک شد  
لیک کس را دیده جان دستور نیست  
ای طبیب جمله علت های ما  
جوشش عشق است کندر می فتاد  
ای تو افلاطون جالینوس ما  
برده هایش پرده های ما درید  
کوه در رقص آمد و چالاک شد  
همچونی دمساز و مشتاقی که دید - مولانا

گر تو محوي بي خطر در آب ران  
 وربود زنده زدريا كي رهد  
 بحر اسرار ت نهند بر فرق سر  
 اي اين زمان چون خر بر اين يخ مانده اي  
 نك فناي اين جهان بين اين زمان  
 تا شما را نحو محو آموختيم - مولانا

محو مي بايد نه نحو اين را بدان  
 آب دريا مرده را بر سر نهد  
 چون بمردي تو ز اوصاف بشر  
 اي كه خلقان را تو خر مي خوانده  
 گر تو علامه زماني در جهان  
 مرد نحوي را از آن در دوختيم

فراغت از تو ميسر نمي شود ما را  
 چنان به ذوق ارادت خورم كه حلوا را  
 بيان كند كه چه بودست ناشكيبا را  
 حبيب من كه نديدست روي عذرا را  
 به ديگران بگذاريم باغ و صحرا را  
 نگاه مي نكني آب چشم پيدا را  
 چرا نظر نكني يار سرو بالا را  
 چو دل به عشق دهی دلبران يغما را  
 مجال نطق نماند زبان گویا را  
 كه آخري بود آخر شبان يلدا را - سعدی

اگر تو فارغي از حال دوستان يارا  
 به دوستي كه اگر زهر باشد از دستت  
 تو را در آينه ديدن جمال طلعت خویش  
 كسي ملامت وامق كند به ناداني  
 بيا كه وقت بهارست تا من و تو به هم  
 گرفتم آتش پنهان خبر نمي داري  
 به جاي سرو بلند ايستاده بر لب جوي  
 نگفتمت كه به يغما رود دلت سعدي  
 شمائي كه در اوصاف حسن تركيبش  
 هنوز با همه دردم اميد درمان است

مطرب بگو كه كار جهان شد به كام ما  
 خود آيد آن كه ياد نياري ز نام ما  
 اي بي خبر ز لذت شرب مدام ما  
 آن رو سپرده اند به مستي زمام ما  
 ثبت است بر جریده عالم دوام ما  
 نان حلال شيخ ز آب حرام ما  
 كاپد به جلوه سرو صنوبر خرام ما  
 باشد كه مرغ وصل كند قصد دام ما  
 ز نهار عرضه ده بر جانان پيام ما  
 هستند غرق نعمت حاجي قوام ما - حافظ

ساقی به نور باده برافروز جام ما  
 گو نام ما ز یاد به عمدا چه مي بري  
 ما در پياله عكس رخ يار ديده ايم  
 مستي به چشم شاهد دلبنده ما خوش است  
 هرگز نمي رود آن كه دلش زنده شد به عشق  
 ترسم كه صرفه اي نبرد روز بازخواست  
 چندان بود كرشمه و ناز سهي قدان  
 حافظ ز ديده دانه اشكي همي فشان  
 اي باد اگر به گلشن احباب بگذري  
 درياي اخضر فلک و كشتي هلال

كعبه و بتكده و سبچه و زنار يكيست  
 عشق و معشوقه و عاشق، دل و دلدار يكيست  
 خوشدلم زانكه طبیب يك و عطار يكيست  
 عطار

كفر و دين در بر عشاق نكو كار يكيست  
 اگر از ديده تحقيق به عالم نگري  
 مختلف گرچه بود درد من و درمانش

سبچه = تسبیح

سهراب سپهری : چشم ها را باید شست جور دیگر باید دید

زیر باران باید با زن خوابید ، زیر باران باید بازی کرد  
 زیر باران باید چیز نوشت ، حرف زد ، نیلوفر کاشت  
 زندگی تر شدن پی در پی ، اکنون است  
 زندگی آب تنی کردن در حوضچه  
 رخت ها را بکنیم ، آب در يك قدمی است  
 روشنی را بچشیم ، شی يك دهکده را وزن کنیم  
 خواب یک آهو را ، گرمی لانه لکک را ادراک کنیم  
 روی قانون چمن پا نگذاریم  
 در موستان گره ذایقه را باز کنیم  
 و دهان را بگشاییم اگر ماه در آمد  
 و نگوییم که شب چیز بدی است  
 و نگوییم که شب تاب ندارد خبر از بینش باغ

هرکجا هستم باشم ، آسمان مال من است  
 پنجره ، فکر ، هوا ، عشق ، زمین مال من است  
 ، چه اهمیت دارد ، گاه اگر می رویند قارچهایی غربت  
 من نمی دانم که چرا می گویند ؛ اسب حیوان نجیبی است  
 کیوتر زیباست و چرا در قفس هیچکسی کرکس نیست  
 گل شبدر چه کم از لاله قرمز دارد

**چشم ها را باید شست، جور دیگر باید دید**

واژه ها را باید شست ، واژه باید خود باد ،  
 واژه باید خود باران باشد ، چترها را باید بست  
 زیر باران باید رفت ، فکر را ، خاطره را ، زیر باران باید برد  
 با همه مردم شهر ، زیر باران باید رفت  
 دوست را ، زیر باران باید دید ، عشق را زیر باران باید جست

مرد احوال گردد از میلان و خشم  
 چون شکست او شیشه را دیگر نبود  
**صد حجاب از دل به سوی دیده شد**  
 زاستقامت روح را مبدل کند - مولانا

چون یکی بشکست هر دوشد زچشم  
 شیشه یک بود وبه چشمش دو نمود  
**چون غرض آمد هنر پوشیده شد**  
 خشم وشهوت مرد را احوال کند

قطعه شعری که دریافت یکی از حاضرین در کلاس بود ( خانم )

مهداً الي اللحد خضوع	مطلب بگو ای خویرو	هل هل بگو کو ساز او	وین خود تماماً دف شدند
نیکو سرشتان جمع شدند	هریک پیاله سر شدند	ایهو بهو یا هو بهو	گفتند ودر محشر شدند
میراث تو خواهان شدند	دریبه در حلقه شدند	ما را هوای عشق او	تمثیل او در خود شدند
خسران زدل رفته شدند	شاید تورا دیده شدند	محشر دمی آغاز شد	دم در دمش خالص شدند
محرم به راز سرو دل	بلکه تورا حائل شدند	زهد وریا کو رنگ او	تقوا و مست یکرنگ شدند
مهدش تماماً خاک و گل	لحدان همه از خشت شدند	ای وای وای آن دم رسید	آخر به جمله هم شدند
مطرب که زد در ساز خود	آن دم همه رقصان شدند	یکتا و یک رنگ در برش	گودر خودش بیخود شدند
ای خاک و گل از تو چه سود	عشق و وجود در هم شدند	خود چیست گو غیري زاو	محمل مگو یک ها در او یک تن شدند

تا دمی برآسایم زین حجاب ظلمانی  
 این همه پریشانی بر سر پریشانی  
 خنده های زیر لب ، عشوه های پنهانی  
 درقمار عشق ای دل کی بود پشیمانی  
 پیش از آن که این خانه رو نهد به ویرانی  
 بردل بهانی نه هر بلا که بتوانی - **شیخ بهائی**

ساقیا بده جامی زان شراب روحانی  
 طره پریشانش دیدم وبه دل گفتم  
 بی وفا نگارمن ، می کند به کار من  
 دین دل به یک دیده باختیم و خرسندیم  
 خانه ی دل ما را از کرم عمارت کن  
 ما سیه گلیمان را جز بلا نمی شاید

پنبه و سواس بیرون کن زگوش  
پس محل وحی گردد گوش جان  
جان چه باشد جز خبر از آزمون  
خود جهان جان سراسر آگهی است  
جان چه باشد با خبر از خیر و شر  
چون سَر و ماهیت جان مخبر است  
اقتضای جان چون ای دل آگهی است  
روح را تأثیر آگاهی بود

تا به گوشت آید از گردون خروش  
وجه بود گفتن تز حس نهن  
هرکه احبارش فزون جانش فزون  
هر که بی جان است از دانش تهی است  
شاد از احسان و گریان از ضرر  
هر که او آگاه تر با جان تر است  
هر که آگه تر بود جانش قوی است  
هر که را این بیش الهی بود - مولانا

آب حیات عشق را در رگ ما روانه کن  
ای پدر نشاط نو بر رگ جان ما برو  
ای خردم شکار تو تیر زدن شعار تو  
گر عسس خرد تو را منع کند از این روش  
در مثل است کاشقران دور بوند از کرم  
ای که ز لعب اختران مات و پیاده گشتهای  
خیز کلاه کز بنه وز همه دامها بجه  
خیز بر آسمان برآ با ملکان شو آشنا  
چونک خیال خوب او خانه گرفت در دلت  
هست دو طشت در یکی آتش و آن دگر ز زر  
شو چو کلیم هین نظر تا نکنی به طشت زر  
حمله شیر یاسه کن کله خصم خاصه کن  
کار تو است ساقیا دفع دوی بیا بیا  
شش جهت است این وطن قبله در او یکی مجو  
کهنه گر است این زمان عمر ابد مجو در آن  
ای تو چو خوشه جان تو گندم و گاه قالب  
هست زبان برون در حلقه در چه می شوی

آینه صبح را ترجمه شبانه کن  
جام فلک نمایی شو وز دو جهان کرانه کن  
شست دلم به دست کن جان مرا نشانه کن  
حیله کن و ازو بجه دفع دهش بهانه کن  
زاشقر می کرم نگر با همگان فسانه کن  
اسپ گزین فروز رخ جانب شه دوانه کن  
بر رخ روح بوسه ده زلف نشاط شانه کن  
مقعد صدق اندرآ خدمت آن ستانه کن  
چون تو خیال گشتهای در دل و عقل خانه کن  
آتش اختیار کن دست در آن میانه کن  
آتش گیر در دهان لب و وطن زبانه کن  
جرعه خون خصم را نام می مغانه کن  
ده به کفم یگانهای تفرقه را یگانه کن  
بی وطنی است قبله گه در عدم آشیانه کن  
مرتع عمر خلد را خارج این زمانه کن  
گر نه خری چه که خوری روی به مغز و دانه کن  
در بشکن به جان تو سوی روان روانه کن - مولانا

طفیل هستی عشقت آدمی و پری  
بکوش ای خواجه از عشق بی نصیب مباش  
می صبح و خواب صبحدم تا چند  
تو خود چه لعبتی ای شهسوار شیرین کار  
چو مستعد نظر نیستی وصال مجوی  
دعای گوشه نشینان بلا بگرداند  
طریق عشق عجب طریق خطرناکست

ارادتی بنما تا سعادت بیبری  
که بنده را نخرد کس به عیب بی هنری  
به عذر نیم شبی کوش و گریه سحری  
که در برابر چشمی و غائب از نظری  
که جام جم نکند سود به وقت بی بصری  
چرا به گوشه چشمی به ما نمی نگری  
نعوذبالله اگر ره به مقصدی نبی - حافظ

عزیزا هر دو عالم سایه توست  
تویی از روی ذات آینه شاه  
که داند تا تو اندر پرده غیب  
تو طفلی، وانکه در گهواره تو  
اگر بالغ شوی، ظاهر ببینی  
تو اندر پرده غیبی و آن چیز  
بر آبی از پرده و بیع و شرا کن  
تو از عطاربشنو کانچه اصل است

بهشت و دوزخ از پیرایه توست  
شه از روی صفاتی آیه توست  
چه چیزی و چه اصلی مایه توست  
تو را کج می کند هم دایه توست  
صد عالم فزونتر پایه توست  
که می بینی تو، آن خود سایه توست  
که هر دو کون یک سرمایه توست  
برون نی از تو و همسایه توست - عطار

حسب حالی ننوشتی و شد ایامی چند  
ما بدان مقصد عالی نتوانیم رسید  
چون می از خم به سبو رفت و گل افکند نقاب  
قند آمیخته با گل نه علاج دل ماست  
زاهد از کوچه رندان به سلامت بگذر  
عیب می جمله چو گفתי هنرش نیز بگو  
ای گدایان خرابات خدا یار شماست  
پیر میخانه چه خوش گفت به دردی کش خویش  
حافظ از شوق رخ مهر فروغ تو بسوخت

محرمی کو که فرستم به تو پیغامی چند  
هم مگر پیش نهد لطف شما گامی چند  
فرصت عیش نگاهدار و بزنی جامی چند  
بوسه ای چند برآمیز به دشنامی چند  
تا خرابت نکند صحبت بدنامی چند  
نفی حکمت مکن از بهر دل عامی چند  
چشم انعام مدارید ز انعامی چند  
که مگو حال دل سوخته با خامی چند  
کامگارا نظری کن سوی ناکامی چند - حافظ

عکس روی تو چو در آینه جام افتاد  
حسن روی تو به یک جلوه که در آینه کرد  
این همه عکس می و نقش مخالف که نمود  
غیرت عشق زبان همه خاصان ببرید  
من ز مسجد به خرابات نه خود افتادم  
چه کند کز پی دوران نرود چون پرگار  
در خم زلف تو آویخت دل از چاه زرخ  
آن شد ای خواجه که در صومعه بازم ببینی  
زیر شمشیر غمش رقص کنان باید رفت  
هر دمش با من دلسوخته لطفی دگر است  
صوفیان جمله حریفند و نظر باز ولی

عارف از پرتو می در طمع خام افتاد  
این همه نقش در آینه او هام افتاد  
یک فروغ رخ ساقی است که در جام افتاد  
کز کجا سر غمش در دهن عام افتاد  
اینم از عهد ازل حاصل فرجام افتاد  
هرکه در دایره گردش ایام افتاد  
آه کز چاه برون آمد و در دام افتاد  
کار ما با رخ ساقی و لب جام افتاد  
کانکه شد کشته او نیک سرانجام افتاد  
این گدا بین که چه شایسته انعام افتاد  
زین میان حافظ دلسوخته بد نام افتاد - حافظ